

دنیای

ریه نو یک و سیاسی کتیه مرکزی حزب تودا ایران

بنیادگذار دکتر تھی ارانی

سال نهم ، شماره ۱

دنیای

در این شماره :

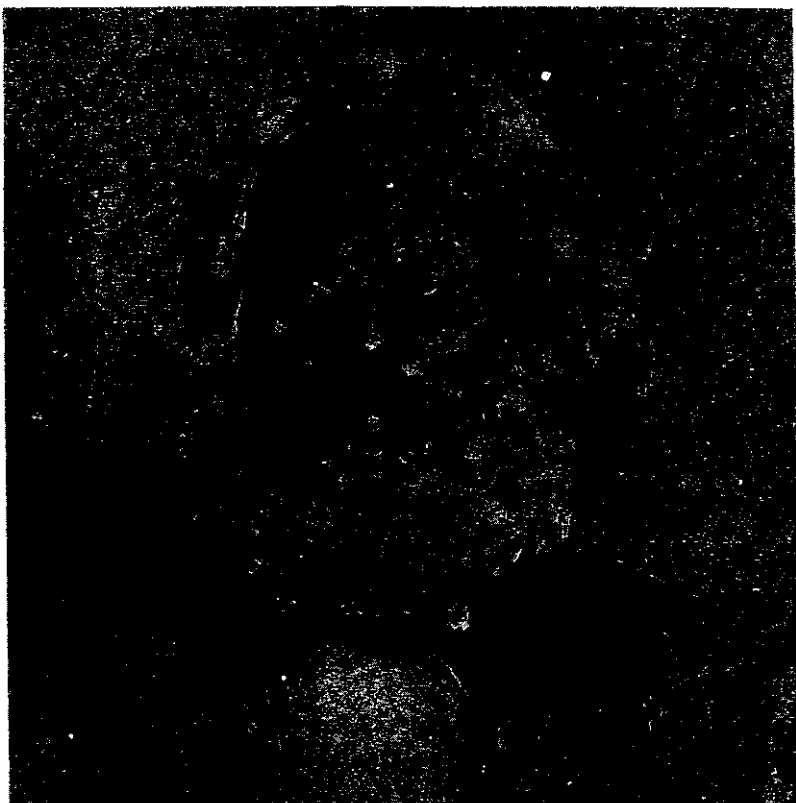
صفحه	
۴ و ۳	دو شعر از مارکس و انگلس
۵	کارل مارکس و برخی مسائل تاریخ و جامعه ایران
۱۲	دلی بطوفان سپرده
۲۵	صفحاتی از تاریخ حزب توده ایران - دوران مبارزات علنی حزب • نخستین کنگره حزب
۴۲	جمهوری دموکراتیک آلمان، دولت سوسیالیستی ملت آلمان
۵۶	پدیده های نوین در سیاست خاورمیانه
۷۸	برخی مشخصات رشد صنایع دوا ایران و استنتاجاتی درباره مسائل کنونی اقتصاد کشور
۱۰۷	ویتنام در روشنائی محاکمات نهرنبرگ
۱۳۰	سخنی درباره برتولد برشت و مکتب هنری او
۱۳۹	طلسم یا اس فزو میسکند (درباره برخی مسائل مبرم در زندگی هنری کشور ما)

نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران
هر سه ماه یکبار تحت نظر هیئت تحریریه منتشر میشود

دوره دوم

سال نهم

شماره اول، بهار سال ۱۳۴۷



جسارت را شعار خود سازیم

شعر از : کارل مارکس (۱)

نیاسائیم و با لا برقرانیم !
نه رزم و نی طلب ، نی کوشش و جوش ،
هراسان دل بزیر یوغ خواری ،
بهر پستی نخواهد گشت خرسند ،

جسارت را شعار خویش سازیم !
که تنها جانور گنگ است و خاموش ،
نهد کردن به دل و شرمساری
چو باشد جان پاکت آرزو مند

ز ما چیزی که در بازار ماند
همان تنها تلاش و کار ماند

وصفی از جوانی مارکس

شعراز : فریدریش انگلس (۲)

میدود چست بد نیال شکار	کیست کو باهیجانی وحشی
همچو برق است بی آرام و قرار	نوجوانی است سیه نوز "تور"
دل و جانش همه شهر است و شرار	رفتش نیست جهش هست پرش
که تو گوئی کشد از چرخ دمار	دست انسان به فلک می آزد
کام پر جوشن پیوسته بکار	مشت گستاخش پیوسته گسره
گوئی اندر سراوجا کرده است	
لشکر شیطان افزون ز هزار	

(۱) ترجمه منظوم آن بخش از یکی از اشعار غنائی مارکس که با این بیت آغاز میشود :

" Darum haßt uns alles Wagen,
Nimmer rasten, nimmer ruhn...."

شایان ذکر است که مارکس در آغاز جوانی و در دوران عشق پرشورش بهمسرآینده اش یسی قون وستفالن اشعاری که گاه مانند شعر فوق روح پرشور و انقلابی در آن منعکس است میسرود فرانتس مریک اشعار او و همزمین انگلس را در مجموعه ای بنام " ارثیه ادبی مارکس و انگلس " درشتونگارت در سال ۱۹۰۲ بطبع رسانده و این شعر در صفحه ۲۸ این کتاب چاپ شده است .

(۲) این شعر طنزآمیز را در سال ۱۸۴۱-۱۸۴۲ فریدریش انگلس که آن هنگام ستوان توپخانه بود به همراه ادگار بائوئر در باره مارکس جوان سروده اند . آنبوق مارکس هنوز با انگلس آشنا نشده بود . شعر در آلمانی با این بیت آغاز میگردد :

" Wer jagt hinterdrein mit wildem Ungestum

Ein schwarzer Kerl aus Trier, ein markhaft Ungetüm "

در این شعر که ترجمه منظوم آن در فوق آمده است روح طغائی و پرهیجان مارکس بخیلی وصف شده است و علامت آن تا شمیری است که مارکس از خود در محافل جوانان باقی می گذاشته است .

"کارل مارکس - مردی که برای نخستین بار
به سوسیالیسم و بدینسان بهمه جنبش
کارگری روزگار مبنیاد علمی داد . . ."
فریدریش انگلس

کارل مارکس

و برخی مسائل تاریخ و جامعه ایران

/ بناسبت ۱۵۰ - مین سال میلادی /

پنجم مه ۱۹۶۸ يك سده و نیم از میلاد کارل هینریش مارکس پیشوای اهی جنبش انقلابی پرولتاری
عصر ما میگذرد و بشریت مترقی خاطرۀ مردی را که ژرف ترین تارۀ شعرا در تاریخ انسانی دوران کنونی بساقتی
گذاشته و یکی از ناورترین فرزندگان سراسر حیات انسانی و مظهر درآمیختن علم و عمل انقلابی است بر
پای میآرد. باین مناسبت سود مند میسریم پس از آشنائی هرچه کوتاهتر با سیر زندگی و آثار وی بویژه در
باره آن آموزشهای مارکس که با مسائل تاریخ و جامعه ایران پیوند دارد سخن گوئیم.



کارل مارکس در ۵ مه ۱۸۱۸ در شهر "ترو" آلمان در خانواده یک وکیل عدلیه متولد شد.
تحصیلات خود را در برلین و سپس برلین در رشته حقوق پایان رساند و در ایام تحصیل به تاریخ و فلسفه
توجه بسیار داشت و در سال ۱۸۴۱ از پایان نامه خود در باره فلسفۀ اپیکور دفاع کرد. در سال ۱۸۴۲
روزنامه "راینیشه تسایتوتک" را که حاوی مقالات افشائی و انتقادی بوقوتی بخامۀ او بود نشر داد. در سال
۱۸۴۲ سانسور روزنامه را بست و مارکس به پاریس رفت. بدینسان نخستین مهاجرت مارکس که مدت
پنج سال بطول انجامید در ۲۵ سالگی وی آغاز کرد. در پاریس همراه آرنولد روگه "سالنامۀ فرانسه و آلمان"
را نشر داد که بیش از یک شماره منتشر نشد. در ۱۸۴۴ با فریدریش انگلس آشنا شد و این دوستی که یکی
از صمیمانه ترین و شاعرانه ترین دوستیهای انقلابی و علمی تاریخ است تا پایان زندگی ادامه یافت. در آن
اثر معروف "فقر فلسفۀ" را در انتقاد از کتاب "فلسفۀ فقر" پرودن نگاشت. در همانسال بعنوان انقلابی
خطرناک و در اثر فشار دولت آلمان از پاریس تبعید شد و به بروکسل رفت. در ۱۸۴۷ همراه انگلس وارد
"اتحادیۀ کمونیستها" شد. در ۱۸۴۸ همراه دوستش "مانیفست" این اتحادیه را نگاشت که یکی از
عظیم ترین و والاترین اسناد علمی و انقلابی تاریخ معاصر است و در آن بشیوه ای دایمانه جامعۀ
سرمایه داری نقادی شده. و راه ضرورت تحول سوسیالیستی اثبات گردید. این کتاب یکی از
مشهورترین، خوانده شده ترین کتب جهان است و کمتر کتابی باین اندازه در سرنوشت انسانی تا شعیر
داشته است. در سال ۱۸۴۸ از بلژیک به پاریس بازگشت و در مارس همان سال در جریان انقلاب آلمان
پس از پنج سال مهاجرت به میهن مراجعت نمود. از اول ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۹ مه ۱۸۴۹ روزنامۀ

"نوبه راینیشه تسایونگ" رانشرد اد. در همانسان بمحاكمه جلب شد و در ۱۶ مه ۱۸۴۹ از آلمان تبعید گردید. از این تاریخ مهاجرت دوم مارکس آغاز میشود که ۲۱ سال تمام بطول انجامید و بامسرك مارکس پایان یافت. مارکس پس از تبعید از مبین، نخست به پاریس رفت و ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ از پاریس تبعید شد و به لندن رفت و تا آخر عمر در همین شهر زندگی میکرد. در "انترناسیونال اول" که مارکس بگفته لنین روح آن بود شرکت کرده انرا رهبری نمود. سال ۱۸۷۱ انقلاب کمون پاریس رخ داد. درباره انقلاب و حوادث اجتماعی فرانسه مارکس آثار عالی خود "جنگ داخلی در فرانسه" و "۱۸ برومر لوسی بناپارت" را که نمونه های بی نظیر تحلیل دقیق اجتماعی است نگاشت. در سال ۱۸۷۲ مارکس در کنگره انترناسیونال در لاهه شرکت جست. در ۱۸۸۱ همسر مارکس، "پتی فن وستفالین"، دست دران کودکی یار و همزمون وفادار و صدیق تمام عمرش درگذشت. دوستانش میدانستند که با درگذشت پتی در واقع زندگی مارکس نیز پایان یافت. در ۴ مارس ۱۸۸۳ در ۶۵ سالگی مارکس آرام در مصلی راحتی خود برای ابد دیده فرو بست. زندگی مارکس در مهاجرت دشوار بود. وامداری، گرسنگی، مرگ همزمان، بیماریها مزمن، اقوال نهضت، تفرقه نیروها، ناپایداری یاران، طعن و تمهت بدگویان او را بسی رنج میداد. ولی مارکس از کار و پیکار بازمی ایستاد. کتاب عظیم "سرمایه" و "نظری ارزش اضافی" را که تا امروز عظیم ترین و دقیق ترین تحلیل علمی يك فراسیون اقتصادی و اجتماعی است در این دوران نوشت. وی تنها بهمت دوستش انگلس گاه میتوانست امور معیشتی خود را روبراه کند. اگر دوستی مانند انگلس، همسری مانند پتی و دوستان و فرزند ان وفادار او که شیفته دهها و عظمت این مرد کبیر بودند، نبودند مارکس بزحمت میتوانست وظایف بفرنجی که در برابر خود داشته بود بسر انجام رساند. هنوز چندی از مرگش نگذشت که نامش، آثارش، مکتب فکری و اجتماعی جهانگیر شد و امروز او را بحق میتوان مقتدرترین فرمانروای عقول و قلوب شریف انسانی نامید.



مابیان ملخص آموزش مارکس را از حوصله این مقاله خارج میدانیم. هم انگلس و هم لنین در ترجمه احوال مارکس چنین تلخیصی را بابت و مهارت شایان بدست داده اند و خواستاران میتوانند مراجعه کنند.

مارکس و دوست و همزمون انگلس و سپس ادامه و بسط دهند راه آنها لنین هر سه بکرات و هر جا که دست داد موجد ساختند که آموزش مارکسیسم دگم نیست رهنمای عمل است، اصول جامدی نیست که برزندگی واقعیت تحمیل میشود بلکه از خود زندگی و واقعیت که جنبان و متخیر است برمی خیزد، لذا با هر چرخش نوین علم و فن، با هر مرحله نوین تکامل جامعه و تجربه انقلابی منظره ای نوین می گیرد. مارکس خود واژه "مارکسیسم" را دست نمیداشت زیرا در آن نوعی منجد کردن سیستم تفکر یا لکتیکی مورد اعتقاد خود را میدید. او میگفت: مانی کوئیم، اینست حقیقت، پس اینک همه بزبان او را بید. چقدر این تاحمیدات مارکس و انگلس و لنین باروش کسانی که میکوشند از اندیشه های خود احکام و نصوص مقدس برسانند فرق دارد. البته مارکس در عین حال طرفدار سرسخت اصولیت انقلابی و طبقاتی بود یعنی طرفدار آن بود که باید عمل فرد یا سازمان انقلابی اجرا "پیکر ان اصولی باشد که پراتیک، علم و تجربه صحت آنرا در شرط مشخص ثابت کرده اند و بسود تحول بنیادی جامعه در جهت منافع توده های زحمتکش و در پیشاپیش آنها طبقه کارگراست. خلافت مارکسیستی با پروگرامیسم بی درنما، با سیالیت ادعای مواضع، با "تاسکتیک پروسه"، باروش اپورتونیستی در مسازگری باوضع موجود، با گریز از برابری مشکلات، با تسلیم طلبی، با گم کردن چهره و افق طبقاتی، و غیره فرق ماهوی دارد. همین در آمیختن خلافت و اصولیست،

استواری و نرمش است که در زندگی زندگی، در عمل روزمره، در سیاست جوشان و متغیر یکی از دشوارترین دشواریهاست. به همین جهت مارکسیسم را بسیاری از هواداران آن، حتی در مواردی از روی نیت صاف قائمه، بجا ده های نادرست کشانده اند: گاه آنرا به شریعتی جاد و قشری و متعصب و خشن و بدون انعطاف بدل کرده اند، گاه آنرا تحت عنوان خلاقیت و واقع بینی از محتوی واقعی انقلابی آن تهی ساخته اند. آموزش مارکس آموزشی انقلابی و نقادانه است. شعار محبوب مارکس چنین بود: « همه چیز را مورد تردید قرار ده ». تردید مارکس تردید علمی و سلوپی برای راه یافتن به ماهیت عالیتر حقیقت کاملتر است نه تردید محض و عبث. لذا مارکسیسم آموزشی است هم بخرنج و هم بیاده، هم آسان و هم دشوار، سهل و متمتع، مانند هر چیز واقعا عالی و واقعا نضج و تکامل یافته. باید آنرا بدرستی فهمید و پختی آموخت و با شورا فریفتند و با علمیت و صداقت و پیگیری و جامعیت بکار برد. در آن موقع است که این آموزش آن نقش عظیم اصلاح و تغییر دهنده ای را ایفا میکند که نین عالیترین نمونه آنرا با انقلاب سوسیالیستی اکتبر عرضه داشت.

جاد ارد از آموزشی و دانشجویان مارکس برخی از آن مسائل که به تحلیل تاریخ جوامع شرقی و از جمله ایران مربوط است در این نوشته مورد توجه مقرر گردید. مارکس در یک سلسله آثار خویش مسائل تاریخ ایران، هند، چین پرداخته است. از آنجا که وی طی سالیان در روزنامه "نیورک دیلی تریبون" مقالات و تفسیراتی منتشر میکرده لذا ایحواض ایام خود و تحلیل آنها توجه داشته است. در سال ۱۸۵۳ مارکس مقالات جالب خود را تحت عنوان "فرمانروائی بریتانیا در هندوستان" و "نتایج آتی فرمانروائی بریتانیا در هندوستان" در همین روزنامه نشر داد. در سال ۱۸۵۷ ضمن تحلیل جنبش سپاهی در هند چنانکه بموقع خود خواهیم دید بمسائل مربوط بروابط انگلستان و ایران نیز اشاره میکند. بعلاوه در آرشو مارکس وانگلس که طی چندین جلد در سال ۱۹۳۸ بروسی منتشر شد پژوهشهای متعددی درباره شرق و ایران وجود دارد مانند "جهان اسلامی" و "دولت حشاشین"، "ازبید ایشردولت خوارزم تا ظهور عثمانیان در آسیای میانه" و غیره و غیره. مارکس در اثر معروف خود "سرمایه" و برخی مقالات و رسالات دیگر خود (مانند "انقلاب در آسیا"، "دیپلماسی سری قرن ۱۸"، "اشکال تولید ماقبل سرمایه داری" و غیره) در مورد "شیوه تولید آسیائی" ملاحظات استبداد شرقی و ریشه های اجتماعی آن و نقش آبیاری و شیوه زندگی جاد ریشینی در شرق و از جمله ایران نکات گرانبهای را متذکر میشود. لازمه جمع آوری آنچه که مارکس بطور اعم در باره جوامع آسیائی و بطور خاص درباره ایران گفته تفحص در آثار وسیع و متنوع اوست و این کار است که هنوز باید انجام گیرد. ما در این راه نخستین گام را در این نوشته بر میداریم و آنچه را که در این زمینه گرد آورده ایم، در این مقاله مطرح میسازیم.



چنانکه گفتیم مارکس در یک سلسله آثار خود شیوه تولید آسیائی و جامعه کهن آسیائی را مورد تحلیل قرار میدهد. مفهوم "شیوه تولید آسیائی" در دو مرحله، یکبار در سالهای ۱۸۵۰ و ۱۸۵۱ در اتحاد شوروی و بار دیگر در سالهای ۱۹۰۶ در برخی احزاب مارکسیستی - لنینیستی اروپائی و نیز در اتحاد شوروی بخشهای دامنه داری را برانگیخت و این مفهوم هم در آن مرحله نخستین بحث، و هم در این مرحله دوم، هواداران و مخالفانی پیدا کرد. مجموع استدلالات و بحث هاد شوروی و در برخی از کشورها / مثلا فرانسه / ضمن کتب و رسالات خاصی مدون گردیده است. خواه این مفهوم بمعنای یک فرماسیون مستقل وجد آگانه درست و دارای محتوی باشد، خواه شکل ویژه بروز یک فرماسیون معین / مثلا بردگی / و یا شکل ویژه اختلاط چند فرماسیون در شرایط اجتماعات آسیائی باشد، بهر جهت یک مسئله مسلم است و

و آن اینکه در تعمیرات عمیق مارکس نکات و مطالب بسیار مهم ، دقیق و درستی وجود دارد که باید مسود
چند یترین توجه قرار گیرد . مارکس خود آموزش " فرمایشهای اجتماعی اقتصادی " را بشکل غنی و پر مضمون
درک میکرده . وی مینوشت : * يك زيونای اقتصادی واحد ، که از جهت شرایط عهد همانند است ، در
پروتو کیفیات بی نهایت مختلف آمپریک ؛ شرایط طبیعی ، مناسبات نژادی که از خارج به تاثیرات
تاریخی اثر میکنند و غیره ، میتواند در بروز خود تنوع بی پایان و درجه بندیهای بی نهایت را نمودار
سازد و تمهائیکمک تحلیل این کیفیات آمپریک است که میتوان آنرا درک کرد * (۱) . این سخن مارکس
بسیار مهم است و باید آنرا بهمه کسانی که میخواهند نسج بفرنیج تاریخ را در کالبد های تجریدی بکنجانند
یاد آوری کرد . خود مارکس در پیش کشیدن مفهوم " شیوه تولید آسیائی " بر همین اسلوب علمی بررسی
آمپریک مختصات طبیعی ، نژادی که از خارج بر شرایط تاریخی اثر میکنند متکی بوده است و به همین جهت
آموزش مارکس در باره " شیوه تولید آسیائی " ، بهر شکلی که درک شود / و مادر این زمینه نظر قاطعی
نمیتوانیم بد هم / آموزشی است دارای محتوی جدی علمی .

مارکس میگوید : * در شکل آسیائی تولید (لا اقل بطور مسلط) مالکیت افراد جداگانه وجود ندارد ،
بلکه تنها تملك آنها وجود دارد . مالك واقعی و حقیقی واحد دود مانی (کمون) است ؛ لذا مالکیت تنها
بشکل مالکیت جمعی زمین وجود دارد * (۲) . و نیز مینویسد : * دولت در اینجا مالک عالی زمین است . . .
هیچگونه مالکیت خصوصی زمین موجود نیست و حال آنکه تملك و استفاده ، خواه خصوصی و خواه از جانب
واحد دود مانی (کمون) وجود دارد * (۳) . در باره ترکیب اجتماعی کمون و علت پایداری و جان سختی آن
در تاریخ جوامع شرق مارکس مینویسد که در شرق در چارچوب کمونها ترکیب صنعت و کشاورزی انجام
گرفته است و " بدین سبب چنین کمونی کاملاً قادر است مستقلانه زندگی کند و شرایط تولید مجدد و تولید
وسیع را با خود همراه دارد * (۴) .

مارکس با توجه باین امر که از بحاری د زونگاری تا صحرای بزرگ آفریقا يك سلسله صحرا سراسر
آسیا و شمال آفریقا را طی میکند و مسئله آب در این نواحی يك مسئله دشوار است ، نقش این عامل جغرافیائی
را در تحول اجتماعی مورد مطالعه قرار میدهد و مینویسد : * شرایط اقلیمی و وضع زمین ، فضای عظیم
بیابانی که از صحرای آفریقا از طریق عربستان و ایران و هندوستان و تاتارستان تا ارتفاعات فلات آسیا
ممتد است ، سیستم آبیاری مصنوعی را بکلی ترعه ها و تاسیسات آبیاری ، پایه زراعت شرقی کسرد ه
است * (۵) . و نیز مینویسد : * ضرورت بدیهی استفاده صرفه جویانه از آب . . . در شرق ناگزیر د اخلاء
قدرت متمرکز د دولت را میطلبد . منشا آن وظیفه اقتصادی یعنی بویژه وظیفه سازمان دادن امور عمومی
که د ولتهای آسیائی مجبور بودند اجرا کنند ، از همین جاست * (۶) .

همین مالکیت عالی بر زمین ، همین وظیفه اقتصادی دولت در سازمان امور عامه و نظارت در تقسیم
آب ، بر قدرت د ولتهای تئوکراتیک شرق باستان مینافزاید و منشا د سپوتیسم یا استبداد شرقی است .
شخص شاهنشاه ، قشغور و سلطان مستبد مظهر تحقق این د سپوتیسم است * (۷) .

(۱) ك . مارکس ، سرمایه ، جلد ۳ ، چاپ روسی ، ۱۹۶۹ ، صفحه ۸۰۴

(۲) ك . مارکس ، اشکال تولید ماقبل سرمایه داری ، چاپ روسی ، سال ۱۹۶۰ ، صفحه ۱۵

(۳) ك . مارکس ، سرمایه ، جلد ۳ ، چاپ روسی ، سال ۱۹۵۱ ، صفحه ۸۰۴

(۴) ك . مارکس ، اشکال تولید ماقبل سرمایه داری ، چاپ روسی ، سال ۱۹۶۰ ، صفحه ۷-۶

(۵) ك . مارکس ، کلیات آثار ، چاپ روسی ، جلد ۹ ، صفحه ۳۴۷

(۶) ك . مارکس و ف . انگلس ، کلیات آثار ، جلد ۹ ، چاپ روسی ، صفحه ۳۴۸

(۷) ك . مارکس و ف . انگلس ، کلیات آثار ، جلد ۲۱ ، چاپ روسی ، صفحه ۵۰۱

مارکس با این تحلیل خود درباره نقش کمون ها، شکل مالکیت و تفاوت آن با تمک و استفاده ، نقش آب، نقش دسپوتیسم شرقی، در واقع کلید های علمی تحلیل جامعه باستانی ایران را بدست داد است. نمونه جامعه باستانی ایران صحت تعمیم های مارکس را در موارد مشخصی برهن میسازد.

نکته جالب دیگر در تحلیل مارکس درباره جوامع کهن آسیای تاغیدی است که وی را جیح به تقدم پول در نزد اقوام چادر نشین و کوچنده به نسبت به اقوام ساکن و زراعت پیشه میکند. با توجه به آنکه در مبین ماجادر نشینی و کوچ یکی از اشکال عهد و باید ارزندگی اجتماعی از پاره تا امروز بود است. اهمیت این حکم برای مارو روشن میشود. مارکس مینویسد: «اقوام کوچنده اولین اقوامی هستند که در نزد خود شکل پولی را گسترش میدهند. زیرا همه اموال آنها در حال تحرك و لذا مستقیما جدائی پذیراست و شیوه زندگی آنها پیوسته آنها را به تعاضل باد و مانهای بیگانه و امیدارد و لذا آنها را بعباد لئ محصولات بسر می انگیزد» (۱). برای جامعه ایران نه فقط درامیدنگی زندگی کوچ و زندگی ساکن بلکه نوعی درامیدنگی د و تسهیر که مارکس آنها در مورد اقوام کهن آسیای ذکر میکند نیز نمونه وارا است. مارکس در این نوع جوامع شهر را «وحدت تکلیک نشده شهر و ده» (۲) میداند و در این شهرها وظایف تولید کتسا و رزی و صنایع پیشه رزی نه از جهت مکانی و نه از جهت شغلی از هم جدا نشده است.

نکته مهم دیگری که هم مارکس و هم انگلس آنها را بکرات در آثار خود متذکر شده اند و برای تحلیل تاریخ کشور ما مهم است عبارت از نقش مذهب و تصوف است. مارکس و انگلس بارها متذکر شده اند که در خاور زمین همه جنبشهای انقلابی شکل مذهبی بخود میگیرند و رشته ای از مذهب و الحاد مذهبی و تصوف بصورت شکلیده آنها پیوسته و انقلابی بروز میکند (۳).

علاوه بر این تحلیل های عام و اسلوسی، مارکس درباره بخشهای مختلف تاریخ کشور ما اظهار نظر های مشخصی میکند که برخی از آنها نشانه دقت فوق العاده و اصابت نظر شگرف اوست. در مورد هجوم مغولان بکشورهای مختلف آسیای مینویسد: «مغولان با پایدی خونین خویش ... نه تنها مردمی را که طعمه آنان میشدند در هم میکوفتند بلکه روح آنها را خوار میساختند و فرو می خشکاندند. تا تارهای مغول رژیم تور را منظم را برقرار کرد. بودند و ویران کردن و کشتار جمعی به ائین دائمی آنها محدود بود» (۴). مارکس در مطالعه یاساها و توره های مغول به نقش «ترخانها» توجه ویژه کرده و در این مورد مینویسد: «در یاساهای مغولی از قشر عالی رتبه ای بنام «ترخان» نامبرده میشود که از هر نوع مالیاتسی معاف بود و موظف نبود غنائم خویش را بباد یگران تقسیم کند و به خان بزرگ دسترسی دائم و آزادانه داشت و از مجازات تا ۹ بار معاف بود» (۵). مارکس سپس نتیجه میگیرد: «این حقوق فئودالی نزد همه اقوام نیمه متدن، در نتیجه شیوه نظامی زندگی، پدید میشود» (۶). تعریف مارکس از ترخانها و حقوق آنها با توجه به مدارک تاریخی کشور ما کاملا دقیق است و توضیح او از این پدیده خاص و نادر ژرف بینی و توجه باریک اندیشانه ویرانشان میدهد.

مارکس در مورد تا شیروید کالاهای خارجی از طرف استعمار انگلستان و از میان رفتن پیشه وران در کشورهای آسیای در مقالة «انقلاب در آسیا» چنین مینویسد: «رود مانوفاکتور خارجی در صنعت چین

(۱) ک. مارکس، سرمایه، جلد اول، چاپ روسی، سال ۱۹۵۱، صفحه ۹۶

(۲) ک. مارکس، اشکال تولید ماقبل سرمایه داری، سال ۱۹۶۰، صفحه ۱۳

(۳) ک. مارکس و ف. انگلس، کلیات آثار، چاپ روسی، جلد ۱۲، بخش ۲، صفحه ۳۶۰

(۴) ک. مارکس در مقاله «دیپلماسی سری قرن ۱۸»

(۵) ک. مارکس (از آرشو مارکس و انگلس)، جلد ۵، صفحه ۲۲۰

(۶) همانجا

همان تا " تیری راداشت که قبلا در صنعت آسیای صغیر و ایران و هند بخشیده بود. در چین ریستندگان و بافندگان بسختی از این رقابت خارجی زیان دیدند و همین امر تزلزلات معینی راد رسا رسا کششور برانگیخت" (۱). پدیدۀ خانه خرابی پیشه وران و صنایع محلی در ایران در تحت فشار رقابت مانوفاکتور خارجی از زمان صفویه در ایران دیده میشود و تحلیل مارکس در این زمینه برای توضیح این پدیدۀ در تاریخ کشور ما سودمند است. در تاریخ کشور ما نیز پدیدۀ خانه خرابی پیشه وران موجب تزلزلات اجتماعی معینی شده است.

نکتۀ جالب دیگری که در تفسیرات مارکس در مورد حوادث روزانه در مورد ایران مهم است آنست که مارکس انقلاب یا جنبش " سپاهی" راد رسال ۱۸۵۷ در هند وستان نتیجه این میدانند که ایرانیان سربازان بریتانیا را بخود مشغول کرده بود. توضیح آنکه در سال ۱۸۵۶ انگلستان خارك و بوشهر را اشغال کرد و برای اجرا این عملیات سپاهیان خود را از هند وستان بایران آورد. عزیمت سپاهیان بریتانیا از هند به جنبش سپاهی امکان بروز داد. البته بنوع خود بسط جنبش سپاهی، انگلستان را ناچار کرد که با انعقاد قرارداد ای که برای ایران تحمل پذیرتر از قرارداد های تحمیلی سابق بود، سربازان خود را بظهور سرکوب جنبش دوباره به هند وستان بازگرداند. در بارۀ این حوادث مارکس مینویسد: " بمحض اینکه در نتیجه جنگ با ایران شاهزاده نشین بنگال تقریباً از جنگ سربازان اروپایی بیرون آمد، جنبش سپاهی در گرفت" (۲).

همچنانکه گفتیم یافته های ما بهیچوجه همه مطالبی را که مارکس در بارۀ ایران و تاریخ شرق نوشته است منعکس نمیکند ولی نمونه ای از این مطالب بدست میدهد. بیژنه تحلیل مارکس در بارۀ پیدایش اسلام نیز محتوی احکام کلیدی جالبی است. یکی از وظایف مارکسیست های ایرانی است که اظهار نظر های مارکس و انگلس راد بارۀ ایران استخراج کنند زیرا در این اظهار نظر نکات و توجه های بسیار ژرف اندک نیست. علاوه بر مطالبی که مارکس و انگلس در بارۀ ایران گفته اند بطور کلی تحلیل و تعمیم آنها در بارۀ شرق روشنائی فراوانی بر روی مسائل تکامل تاریخی و اجتماعی ما می افشاند.



مردم ایران از اواخر قرن ۱۹ بانام مارکس آشنا شدند ولی آشنائی دقیقتر با شخصیت و آموزشوی از انقلاب مشروطیت ایران انجام گرفت. یکی از اقدامات ارزشمندی که در ایام اقامت در رشت این بود که مانیفست حزب کمونیست بفارسی ترجمه شود. این ترجمه بشکل ناقصی در آن ایام انجام گرفت. سوسیال دموکراسی انقلابی در تهران، رشت، تبریز قشر های زحمتکش جامعه ما را بانام مارکس آشنا ساخت. ولی وسیع ترین تبلیغ و ترویج اندیشه های مارکس بعد ها بوسیله حزب کمونیست ایران انجام گرفت. حزب کمونیست ایران در داخل و خارج ایران برخی آثار مارکس مانند " مانیفست"، " مزد، بها، سود" (تحت عنوان " مزد، قیمت، منفعت") را ترجمه و نشر کرد. بزرگترین مروج اندیشه های مارکس در ایران دکتر تقی ارانی است. وظیفۀ مقدس ترویج این اندیشه ها را حزب توده ایران دنبال کرد. امروز مارکسیسم در

(۱) ك. مارکس و ف. انگلس - مقاله " انقلاب در آسیا"، کلیات آثار چاپ روسی، جلد ۹، صفحه ۳۱۳

(۲) ك. مارکس، مقاله در " نیویورک دیلی تریبون" سال ۱۸۵۷

جنبش انقلابی پرولتاری به اندیشه رهنمون مسلط مبدل شده است و حتی عناصری از آن به جنبش رهائی بخش ملی رخنه کرده است. مارکسیسم و بسط منطقی آن لنینیسم آموزش کبیر و عالی انقلابی پرولتاریا، قطب نمای کشتی نهضت در طوفانهای انقلابی، مظهر چرخش ژرف بینش انسانی در زمینه درک پدیده های اجتماعی، ستاره راهنمای خلق هادرام ویران ساختن جهان کهن و برپاداشتن جهان نوین است.

بشریت در قبال آن استاد و رهبر داهن که بنیاد گذار این آموزش کبیر است سر تعظیم فرود می آورد. هنوز پیروزی اندیشه جان بخش مارکس در مراحل نخستین است. این اندیشه بویۀ ظفر نمون خویش را در آینده در سیاره ما بسر انجام خواهد رساند، زیشه استعمار و استثمار و خرافه را خواهد سوزاند و بیش از پیش تکیه گاه معنوی مطمئن انسانی برای بالاافراختن و گسترش نیوغ خویش در پهنه کیهان خواهد شد.



«صد بار در خورد نام قهرمان است آنکس
که مردن در نبرد با مدافعان و حافظان این
نظام فاسد را بر مردن با مرگ تدریجی یک
کنبران منکوب، مطیعانه و برده وار مرجع
شرد.»
«لنین»

«به دریا مرو گتمت زینهار
اگر مبروی دل بطوفان سیار»
«سعدی»

دلی بطوفان سپرده

بمناسبت ده سالگی شهادت "خسروروزیه" قهرمان ملی ایران

سحرگاه ۲۱ اردیبهشت سال ۱۳۳۷ حیات جاودان یک انقلابی نام آور آغاز شد. سر بهای آتشینی که برپیکرش نشست، خبر از تولد مردی جاودانه میداد که جان خود، شهر و غرور انقلابی خود، شرف پلورین خود، واحساسات صادق و آتشین خود را نسیبت به ملت و میهنش در قالب آخرین سخنانش ریخت و برد لسهای مرد می نشاند که نه تنها امروز، بلکه در آینده نیز ادامه دهند راه وی اند، مرد می که واپسین سخنان وی سرود رزم و پیکار آنهاست. این مرد جاودانه که عشق به مردم در قلبش آتش نمودنی آفروخت و او را به یک انقلابی بزرگ بدل کرد خسرو روزیه عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و قهرمان ملی ایران است. حماسه زندگی و نبرد او شنیدنی است:

دومین فرزند خانواده "ضیا لشکر" سردار نام گرفت. دوران کودکی وی در شراب	کودکی
نامساعد مادی در شهرستان ملا یوگدشت. پدرش که مردی باسواد و درستکار	گرد آلود
بود هرچه داشت بر سر خدمت در ژاندرمری ولایات ثلاث ملا یوگدشت و بهمین	قصر
جهت دهرانی که "سردار" بزرگ میشد و تحصیل میکرد گذران مادی خانواده اش	

این بیت زیبای سعدی را رفیق شهید روزیه درد فاعیه خود بکار برد و خود را مودی که دل بطوفان سپرده نامیده است و لذا اغلب ترجمه هائی که از فاعیه به زبانهای مختلف منتشر شده است عنوان آنرا بسر اساس همین بیت سعدی و سخن روزیه "دلی بطوفان سپرده" گذاشته اند. از آنجاکه این عنوان دیگر شهرت جهانی یافته است مانیز آنرا برای مقاله حاضر برگزیدیم - م.م.

بسیار شوار بود. وی دوره اول دبیرستان را در ملایر و در وقت و مراد رهمدان به پایان رساند. ذوق و استعداد وی در تحصیل نمونه وار بود، بخصوص علاقه فراوان وی به ریاضیات او را به ممتازترین شاگردان دبیرستان تبدیل کرده بود. او بیست و هفت مرتبه در امتحان خود قرار می گرفت. دوره شش ساله دبیرستان را فقط طی چهار سال طی نمود. نخستین تالیف خود را در کلاس پنجم متوسطه، در زمینه حل معادلات درجه چهارم و درجات عالی از طریق تقسیم تسلسل برشته تحریر در آورد. بعد ها هنگامی که افسر جوانی بود و در دانشکده فنی دانشگاه تهران، در رشته الکترونیک مکانیک تحصیل میکرد، این رساله را تکمیل نمود. برای ادامه تحصیلات عالی چون شرایط مادی پدرش اجازه نداد که طبق ذوق و استعداد خود در رشته ریاضی تحصیل کند، ناگزیر وارد دانشکده افسری گردید. در ارتش رضاشاهی "سردار" جزو اسامی ممنوعه اعلام شده بود، بوی تکلیف شد نام خود را تغییر دهد. او که از همان آغاز، انسان برتر و فروتر، اسامی ممتاز و غیرممتاز نمی شناخت، نام خود را به "خسرو" تبدیل کرد تا علیرغم تمایل پیشنهاد دهندگان "تنزل" نام نداشته باشد. دانشجوی جوان و محبیبی که بانام "سردار روزبه" وارد دانشکده افسری شد، از این بیعت "خسرو روزبه" نام گرفت.

قریحه باربر "روزبه" او را به انتخاب صنف توپخانه که در بین صفوف دیگر نظامی به صنف "دانش" معروف بود وارد ساخت. دانشجوی برجسته رسته توپخانه، در محیط تازه خود بزرگی درخشید و توجه اطرافیان را جلب نمود. وی دانشکده افسری را با درجه ممتاز گذراند و سپس توجه او بطور عمده معطوف به کشفیات علمی و تالیف کتب تخصصی نظامی و سیاسی گردید. ولی بزرگی محرومیت های زندگی شخصی وی، توجه او را بزندگی مردم زحمتکش همیشه جلب نمود و وظایف بزرگتری را در برابر وی قرارداد. خود وی در آخرین دفاع در دادگاه تجدید نظر نظامی، پس از توصیف صحنه های غم انگیزی از زندگی خود، و ذکر صحنه های غم انگیز تری از زندگی طبقات محروم چنین میگوید: "محرومیت های خصوصی جزو ناجیبری از محرک های باطنی من محسوب میشود... نظرم خیلی وسیع تر از حد ناچیز منافع شخصی بود... ضرباتی که در دوران زندگی پر روح حساس و تأثیر پذیرم وارد آمد، فکر و روح مرا به کنکا شد. بسا، وضع زندگی طبقات محروم واداشت."

محیط آلوده ارتش با روح شفافش سازگار نبود. برای تصفیه محیط دور و برخود از افسری ناپاکان، تصمیم به مبارزه گرفت. از مراقبتهای دانشی وی در تقسیم غذای روزانه فساد سربازان تا مبارزه با قمار، تریاک، دزدی و رشوه خواری، عکس العمل فرماندهان ناپذیر فاسد ارتش را علیه وی برانگیخت. این عکس العمل از توقیف های چند ساعته شروع شد و به تبعید وی به اهواز انجامید. "روزبه در نخستین دفاع خود در دادگاه (اردیبهشت سال ۱۳۲۷) این دوره از خدمت خود را در ارتش چنین توصیف میکند:

"در سال ۱۳۱۶ موقعیکه اینجانب در مقابل پرچم زانو زد و در مراسم تحلیف سوگند یاد نمودم که نسبت به میهن و ملت ایران خد مگزار واقعی باشم، با روحی پاک و دلی آکنده از عشق به میهن به سربازخانه قدم نهادم... ولی عملاً دیدم که برخلاف حیثیت سربازی و وظایفی که اجتماع بدوش ما گذاشته است، من را به راه خطرناکی سوق میدهند، یعنی میگویند یا تسلیم شو یا زجر بکش. ولی استحکام روحی و حدود شرافت من خیلی بالاتر از اینها بود که در مقابل هر بادی بلرزم بهمین جهت تصمیم گرفتم که هرنگ محیط نشوم و تا حد توانائی با فساد مبارزه کنم."

اراده او در مبارزه با فساد تسخیر نشدنی بود. تبعید اهواز نیز او را متزلزل نکرد. پس از چندی مجدداً به دانشکده افسری منتقل گردید و چون بوجدش احتیاج داشتند، در مقام استادی به تعلیم دانشجویان پرداخت. او برای ارتش ایران چندین دوره افسر تربیت کرد و کتابهای بسیار تالیف نمود. وقتی به پاس خدمات علمی او، نشان درجه ۳ دانش بوی دادند و نوجشمی ها و متعلقان کم مایه،

به اخذ نشانهای درجه ۲ و نائل شدند ، او نامه ای به فرماندهان خود نوشت و تقاضا کرد ارتش سلب این افتخار را از وی بکشد و نشان را پس بگیرد . فرماندهان تعلق گو و تعلق دوست ارتش که از غنای طبع پاک ، شهامت اخلاقی و استقامت این افسرجوان به تنگ آمده بودند ، با زهم فشار را بروی خود ید تر کردند اما او کسی نبود که تسلیم فساد شود . خودش میگوید : هر وقت با فساد مواجه میشدم ، اراده ام برای مبارزه با آن محکم تر میشد (د فاع روزه - ارد بهشت سال ۱۳۲۷)

اراستگی معنوی وی او را بزودی در تمام دانشگاه معروف کرد و این حسن شهرت از طریق افسران جوانی که شاگردان وی بودند ، در واحدهای دیگر نظامی اشاعه یافت . شاگردان وی او را بعنوان مدد و نمونه برای خدمت نظامی آینده خود انتخاب میکردند . او پیوسته به شاگردانش درس درستی ، پائی ، علو طبع و استحکام روح میداد :

"من بدانشجویان خود همیشه نصیحت میکردم و میگفتم که هیچگاه برای اشغال شغل بالاتر دست و پانکنند ، زیرا آنهاکه برخلاف لیاقت و با هر حسب تصادف و پارتی تراشی شغل بالاتری بدست میآورند ، برای نگاهداری آن مجبور میشوند که به پستی و ذلت تن در دهند و هیچگونه عکس العمل در مقابل تحقیر و پستی از خود نشان ندهند" (د فاع روزه - ارد بهشت ۱۳۲۷)

روزیه اصول عقاید خود را در مورد وظایف افسران در قبال مردم و میهن که بعد در کتاب "اطاعت کورکورانه" به شرح و بسط آن پرداخت در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۱ بصورت "ده اندرز" به دانشجویان فارغ التحصیل دانشگاه افسری هدیه کرد .

جنگ جهانی دوم ، پیروزی قهرمانانه نخستین کشور سوسیالیستی جهان بر فاشیسم ، پیدایش اردوگاه سوسیالیسم ، اوج جنبش انقلابی در بسیاری از کشورهای جهان و از جمله در ایران ، در تکامل جهان بینی "روزیه" تا "شیرعقیق" داشت . او که به کنکاش درباره زندگی طبقات محروم پرداخته بود نمیتوانست شکاف عظیمی را که بین طبقات محروم و مرده جامعه وجود داشت نه بیند و عدم تعادل و بی عدالتی اجتماعی ، وی را که انسانی حساس و سریع التأمیر بود تحت تأثیر میگرد . تفردهای سرانجام او را به این نتیجه منطقی رساند که حل تناقضات اجتماعی رفیع بی عدالتی هاجز از طریق کوشش برای استقرار نظامی که : "با تمام عقل و شعور و منطق و درایت خود برتری اصول آنرا بر سایر رژیمها احساس کرده بود" میسر نیست . وی شیفته سوسیالیسم شد . سیستمی که میتواند ترقی و پیشرفت کشورش و رفاه و سعادت هم میهنانش را آنگونه که وی آرزو میکرد تضمین کند . افاق تازه ای در برابر وی بسترگشود . اندیشه اصلاحات در درون ارتش به تفرص اصلاح ریشه ای اجتماعی تحول یافت . خودش میگوید :

"فکر محدود خدمت های جزئی را کنار گذاشتم و تصمیم گرفتم کار را از ریشه و اساس اصلاح کنم تا به بدبختی میهنانم فرا زهم میهنانم پایان بخشم (خسرو روزه در دادگاه تجدید نظر نظامی) .

"روزیه" به راه مبارزه انقلابی گام گذارد و به صفوف حزب توده ایران پیوست . حزبی که اصول سوسیالیسم علمی را برنامه عمل خود قرار داده بود . وی از نخستین افسران ارتش بود که علیرغم تمام مخاطرات با تهور تمام در این راه گام گذاردند . از آن پس برای جلب افسران به مبارزه سیاسی به فعالیت پسردهامه پرداخت . او از بنیادگذاران "تشکیلات افسران آزاد یخواه ایران" شد که عدده بسیاری از اعضا آن شاگردان و همکاران وی بودند .

قیام افسران خراسان در سال ۱۳۲۴ فرصت مناسبی در دست مخالفین "روزیه" بود تا با وی تصفیه حساب کنند . ستاد ارتش دست به دست افسران شریف و اصلاح طلب را میگرد و بازنجیرود ستبند به کرمان تبعید میکرد . در آن جریان "روزیه" در مرخصی یک ماهه بود و نتوانستند او را تبعید کنند ، اما در

کمین بازگشت وی به خدمت بودند. "روزیه" غافلگیر نشد و خود را مخفی کرد. در این دوران از زندگی مخفی اش به انتشار یک سلسله مقالات با نام مستعار "ستخر" در اقمشا مفاسد سران ارتش و دعوت افسران و درجه داران به مبارزه انتشار داد. کتاب "اطاعت کورگوانه" که دوازدهمین تا بیست و یکمین دوران نوشته شد.

در سالهایی که امپریالیسم انگلستان در صحنه سیاست ایران امپریالیسم متغوق و متغذ است تمام کین و نفرت روزیه، این افسر میهن پرست علیه استعمار انگلیس و دورد ستۀ ارفع مزدوران دست نشانده انگلستان در ارتش است. در کتاب خود نیز با عشق عمیق یک میهن پرست پرشور نفرت خود را از استعمار بیان میکند. وی در مقدمه کتاب "اطاعت کورگوانه" مینویسد:

"این کتاب بجمع افسران و درجه داران تحصیل کرده جوان و روشنفکر و میهن پرست و شرافتمند ارتش ملی ایران تقدیم میشود. بکسانی هدیه میگردد که حب وطن و احساسات میهن پرستانه بسا خون آنها آغشته و در دل درد ناکشان سرشته است. به آنهاش تقدیم میشود که مخالف هرگونه استعمار مخفی و نامرئی ایران قدس و محبوب میباشند."

"خسرو روزیه" در این کتاب افسران را با شور تمام به دفاع از حقوق مردم، حقوق "پایرهنه ها، کلاه نند پها و قباکریاها" دعوت میکند. مردمی که "روزیه" با آنها پیوند عمیق قلبی دارد، نه تنها از آنها فاصله نمیگیرد، بلکه خود را از آنها میداند، با رنج این مردم آشناست، برای آنها دال میسوزاند، با آنها یکی میشود. علاقه به نجات همین مردم محروم است که در قلب "روزیه" آتش نردنی میاقروزد، این آتش قطب نمای زندگی او میشود، اگر گرمی میبخشد، راهبر میشود، به یک انقلابی برجسته بدل میکند و سرانجام نیز لهیب این آتش قدس، هستی او را میسوزاند. وی در کتاب "اطاعت کورگوانه" خطاب به افسران چنین میگوید: "امروز روزی نیست که من و شما به سرنوشت ۱۵ میلیون بد بخت بی علاقه باشیم، باید مردانه تصمیم بگیریم و ریشه این مظالم را از بیخ و بن برکنیم" (صفحه ۵۶ کتاب).

انتشار این کتاب در آغاز سال ۱۳۲۵ در تهران مانند بمب صد آکرد و مورد توجه فراوان محاسافل گوناگون قرار گرفت. در بخش اول کتاب "روزیه" به بیان اصول عقاید خود در باره میهن پرستی، ملت دوستی، آزادی، دموکراسی و نیز توضیح شرایطی که برای یک ارتش ملی ضرور و حتم میدانند میپردازد. وی ارتش را فرمانبر خلق میدانند، نه خدمتگزار اقلیت حاکم، در دفاع از حقوق مردم چنین مینویسد:

"ما همانطور که بفرمان احساسات و بحکم عبرت و مردانگی در مورد دستورات و تقاضاهای خلاف شرافت، فرمول اطاعت کورگوانه را زیر پا میگذاریم، باید به امروز جان از دستورات و اوامری که بضرر اکثریت فک زدۀ این مملکت و بشفههت حاکمه است سرپیچی نمود و لوله های توپ و مسلسل را به طرف آنها و قصرهای باشکوهشان بازگرداند" (صفحه ۲۹ کتاب)

"روزیه" در صفحه ۱۰۶ همان کتاب صریحاً اعلام میکند که با تمام قلب و روح خود در جانب مردم ایستاده و حاضر نیست بضرر مصالح آنها، آلت دست هیئت حاکمه جابر گردد. او مینویسد:

"اگر در واقعه ۱۲ آذر سال ۱۳۲۱ بمن امر شده بود که بروید انشجویان و دانش آموزان و سایر اهالی پایتخت تیراندازی کنم، لوله های مسلسل را متوجه آمرین و مسببین اصلی میگردم ... یک سپاهی با شرف وقتی صد درصد مطمئن شد که اجرای یک دستور بضرر ملت است، باید از اجرای آن تجاشی کند."

وی خدمت به مردم، تأمین رفاه و آزادی مردم را شرط لازم و ضرور ارتش ملی دانسته و اینطور اظهار عقیده میکند:

"... ارتش ملی باید بیخاطر حفظ حدود و شرف کشور از جانب و نیز تأمین سعادت و آسایش و آزادی مساوات و حفظ ناموس و عرض و شرف و حیثیت ملی و شخصی افراد مملکت شمشیر دردست و تفنگ برسر

دوش گیرد. این شرط مهمترین شرط ملی بودن ارتش است.

"... امروز مادر زریک ظاهر آرام و بی دغدغه زندگی میکنیم. هیچگونه قوای خارجی و اشهرار داخلی یاراهزن گردنه بگیری وجودند ارد که مزاحم مردم شود، ولی در شهر هاد رمجسارت پاد گناها، دیوار بد یوار ارتش کشور، چپاولگران در زریسایه قانون و آرامشی که ارتش فراهم ساخته خون این ملت رامیکنند..."

انتشار کتاب "اطاعت کور کورانه" بشابه سند "تحریک و اغوای افسران بقرار" مورد استنساد در شمنان وی قرار گرفت و در محاکمه سال ۱۳۲۷ بزرگترین "برگه جرم" او بود. اما او باشهامت تمام از مندرجات کتاب و اصول عقاید خود دفاع نمود و گفت:

"چون دیدم اجتماع منافع فرد را در نظر نند ارد و یک فرد زنده باید شخصا از حقوق خود دفاع کند، این بود که پس از اقدام بقرار تصمصیم گرفتم با انتشار مقالات و نوشتن کتاب در مقابل فساد محیط، عکس العمل مناسبی از خود بروز دهم. این کارها تماما شد و من مفتخر هستم که با امضای صریح خود و باشجاعت خاص، آنچه را که میخواستم بگفتم و آنچه را که لازم بود نوشتم و امروز هم از گفته ها و نوشته های خود در محضر دادگاه جدا افتاده میکنم. زیرا عقیده و پرنسیپ وقتی بر پایه شرافت و وجدان و میهن پرستی استوار باشد چیزی نیست که بسادگی بتواند دستخوش حوادث و مسرعب توضیقات محیط گردد."

نخستین دوران اختفا "روزه" با اعلامیه ۱۵ تیر سال ۱۳۲۵ دولت وقت به پایان رسید. اوج نهضت در آذربایجان و کردستان دولت را مجبور نمود تا کلیه افسران فراری را بخدمت دعوت کند. "روزه" نیز بخدمت بازگشت. رئیس ستاد ارتش "رزم آرا" کوشش کرد تا شاید این افسر جوان و سرسخت را با وعده منصب و مقام و اعزام بخارج رام کند و او را از مبارزه بازگرداند، ولی روزه کسی نبود که قریب دام و دانه رابخورد: "چگونه میتوانستم بحساب زندگی مرفه آیدم و در نمای جالبی که میتوانست جلو چشم

تصویر گردد، زندگی پر درد و توهین آمیز گذشته خود مرا فراموش کنم؟ چگونه میتوانستم صد ها هزار خسرو روزه را که در شرایط سخت تر و بدتری زندگی میکردند و امیدی هم به آیدم نداشتند از یاد ببرم؟ چه حقداشتم این زندگی مرفه را بعنوان حق السکوت بپذیرم؟" (خسرو روزه در دادگاه تجدید نظر نظام)

این جملات تکان دهنده، صمیمیت و صداقت مردی را نشان میدهد که در هیچ شرایطی حاضر به قبول امتیاز نبود، حساب خود را از حساب مردمی که متعلق به آنهاست جدا نمیدانست، برای شخص خود چیزی نمیخواست، همه عزم و همتش مصروف سعادت و رفاه همگانی بود.

دولت به مفاد اعلامیه سال ۱۳۲۵ وفادار نماند. "روزه" مورد بغض شد و شاه و سران مرتجع ارتش بود. ما، مهران رکن ۲ دائما بدنیال او بودند و چون نتوانستند علیه او "مدرك" تازه ای بدست آورند در فروردین سال ۱۳۲۶ بهیانه غیبت او را تسلیم دادگاه کردند و پرونده های راکی را کسبه باصطلاح مورد عفو قرار گرفته بود، از نو بجزریان انداختند. "روزه" که در جریان بازپرسی شتابزدگیها خاص و خلاقاریهای زیاد مشاهده کرد، در مقام دفاع از حقوق خود از زندان فرار نمود. وی در سلسول خالی زندان یادداشتی بدین مضمون برای رئیس ستاد وقت، رزم آرا "باقی گذاشت": "چون شما قول نظامی خود را شکستید، من نیز از حق مشروع فرار استفاده کردم. بدین ترتیب زمین دوران زندگی مخفی وی آغازگشت. سراسر زندگی مخفی او صرف حفظ و گسترش تشکیلات افسران آزاد یخواه و تا "لیف و ترجمه کتب علمی، ادبی و سیاسی میشد. او سرشار از حرکت و جوشش برای پیشرفت اصولی بود که با تمام ادراک خود آنرا پذیرفته و باتمام شورا انقلابی خود بدان ایمان آورد. بود. "جولویی فوجیک" قهرمان کمونیست چک، فعالیت کمونیستهای چکوسلواکی را در دوران اشغال فاشیستهای هیتلری چنین توصیف

میکنند : « ماد رزیر زمین مخفی هستیم ، امانه همانند مردگان مد فون ، بلکه بمثابة جوانه های سوسیالیسم که در برابر انوار خورشید بهاری در سراسر جهان فراخواهند روئید »

دومین دوران زندگی مخفی "روزنه" بیش از ۱۱ ماه نیاشید. رد او به ما مهران خفیه که در تعقیب دائمی او بودند نشان داده شد. فروردین ماه سال ۱۳۲۷ مجدداً "روزنه" دستگیر و زندانی گردید. مقدمات محاکمه او باعجله فراوان سرهم بندی شد و در اردیبهشت ۱۳۲۷ او را به پشت میز اتهام نشان دادند. در این نخستین محاکمه نیز "روزنه" مانند همیشه جسور و بیباک بود. با آنکه بعلمت افسول نهضت در آذربایجان و کردستان ارتجاع هارتر و عنان گسیخته تر به تجاوز علیه حقوق مردم پرداخته بود و خطر مرگ بالایی سراودر پرواز بود ولی اراده او در دفاع از حقوق مردم و استقلال میهن ذره ای انعطاف نیافت. مغرور و سرفراز، بدون هراس از عواقب آن، از اصول عقاید خود، از میهن پرستی و مردم دوستی خود با شمر تمام دفاع کرد. وی اتهام زشت دشمنان را مبنی بر برانگیختن افسران علیه استقلال کشور رد نمود. چنین گفت :

"من کتاب خودیبه آنهایی تقدیم کردم که مخالف هرگونه استعمار مخفی یا نامرئی ایران مقدس و محبوب میباشند. این جملات باند از کافی گویا و رساست و نشان میدهد که نویسندۀ آن تا چه حد به تمامیت ارضی و استقلال کشور و حقوق افراد ملت پای بند است."

وی افزود :

"من میل دارم که ایران با حفظ مرزهای خود کشوری مستقل و عاری از هر نوع نفوذ باشد. عقیده دارم که باید دست طبقه حاکمه جبار و خونخوار کنونی کوتاه شود. آرزو میکنم که سرنوشت ۱ میلیون ایرانی رنج دیده و دستکشیده به دست اکثریت ملت باشد."

وی به مفاد کیفرخواست که علاقه وی را به تمامیت ارضی کشورش مورد انکار قرار داده بود حمله برد و چنین میگوید :

"من در یکی از مقالات خود نوشتم که باید جوانان کرد و لر و عرب و قشقایی و آذربایجانی دست بدست هم بدهند و خونشان موج زنان در صحرای ایران جاری شود و برای تثبیت حقوق ملت و تأمین آزادی حقیقی در سراسر کشور با هم صمیمانه همکاری نمایند. چرا دادستان دادگاه خواسته با توجه باین مطالب در تنظیم کیفرخواست دقت ننماید."

وی پس از آنکه هرگونه ارفاقی را توهین بخود اعلام نمود چنین گفت :

"من با کمال افتخار حاضرم که بنام دفاع از حقوق اکثریت مردم، سید دم بمیدان اقدام بروم، در آن صورت با فریاد پاینده و جاوید باد میهن و تمامیت ارضی آن، زند و پیروز باد اکثریت مستعدۀ ایران، مفتخر و سرفراز باد کسانی که جان خود را در راه سعادت و آسایش مردم از دست میدهند، قلب خود را برای تسریع نشانه روی به سرپا زانی نشان خواهیم داد که برای حفظ حقوق آنها، رفقا و خویشاوندان آنها بمیدان اقدام رفته ام."

این محاکمه "روزنه" را پیش از پیش در قلب مردم جای داد. محبوبیت او از چهاراد یوار ارتش، به پهنای کشور رسید. دشمنان آزادی و استقلال ایران که از نیش قلم، سحر بیان و مجبوعه فعالیت این افسر میهن پرست انقلابی، سلیلی ها خوردند بودند کین توزانه وی را به اقدام محکوم کردند، و لسی فشار افکار عمومی بخصوص در درهرانی که هنوز حزب توده ایران فعالیت علنی داشت و از پشتیبانی بیدریغ مردم سیواب بود، ارتجاع را مجبور ساخت تا محکومیت اقدام را لغو کند. "روزنه" به ۱۵ سال زندان محکوم شد. قریب سه سال در زندان ماند، و یار دیگر در آذر سال ۱۳۲۹ ضمن یک فرار جسورانه از زندان قهر همراه با عده ای از رهبران حزب، سومین دوران زندگی مخفی خود را آغاز نمود.

درد روان اختفا، "روزیه" از نو تمام نیروی خود را برای کمک به تحقق آرمانهای حزب خود گذارم
برای او زندگی در یک بستر آرام و هموار جریان نداشت، زندگی تلاش بود و تکاپو و جنبش، برای آنکه
ولو یک قدم کشور و مردم خود را به مرزهای نزدیک کند. فعالیت دائمی او موجب شد که یار دیگرش از
کودتای خائنانه ۲۸ مرداد دستگیر شود. ولی قبل از آنکه دشمن او را بشناسد، به همت همزمان شجاع
خود افسران عضو حزب توده ایران از زندان فرار داد و شد.

یورش امپریالیسم و ارتجاع برجش استقلال طلبانه مردم و قبل از
همه حزب توده ایران در مرداد سال ۱۳۳۲ سرانجام موجب کشف
از یک انقلابی پرشور
تا یک قهرمان جاوید
"تشکیلات افسران آزاد پخواه ایران" شد. "روزیه" که همزمان

خود را در خطر مرگ و سازمانی را که بمنزله چشم و گوش حزب عمل میکرد، زیر آتش دشمن میدید، دقیقه ای
آرام نداشت. او که خود سخی بود و امکاناتی محدود داشت، بدون واهمه از خطری که خود وی را تهدید
مینمود، با استفاده از همان امکانات محدود به اختفا همزمان خویش و اقدامات احتیاطی دیگر
میرداشت. اهرمن فاشیسم روز بروز جری ترمیشد و سازمانهای حزب یکی پس از دیگری در زیر ضربه قرار
میکرفت. حملات وحشیانه ارتجاع، اعدامهای بی دریغ، موج بی توقف بازداشتها، اعمال شکنجه های
قرون وسطائی، قتل در شکنجه گاهها، همراه با ضعف و ارتداد عده ای از رهبران حزب، بسیاری از
روحیه هاراد چار فتور ساخته و آنها را برای تسلیم طلبی کشانده بود. کشور به گورستانی بدل شده بود که
جغد آن شوم در آن ناله یاس و نومیدی سرداده بودند. دشمن بیکه تاز میدان بود و بودند کسانی که
در برابر این قدرت کاذب خود را باخته بودند. ضعف و ارتداد در اوج و مقاومت در حضيض بود. در
چنین دوران تیره ای که جنبش ضد استعماری و قبل از همه حزب توده ایران در برابر یک آزمایش
تاریخی قرار گرفته بود "روزیه" قد برافراشت. او که در هیچ شرایطی سرنوشت خود را از سرنوشت ملتش
جدانمیدانست، تصمیم گرفت در ایران بماند و این سقوط روحیه را بهر قیمت جبران کند. در همان دوران
به یکی از دستاویز نوشت:

"من با توجه به خطراتی که گرد آرد خود می بینم، تصمیم دارم در مواجهه با خطر از خود دفاع
کنم. این دفاع اگر منجر به نجات من شده بهتر و الا با احتمال قوی ممکن است زندگیم را بگیرد دشمن نیستم و
همین امر در بالابردن روحیه بچه ها تا غیر مثبتی خواهد داشت و از بدبینی آنها بجزای زیادی خواهد
کاست، و اگر هم حالت سمی پیش بیاید که به علل قوی زندگیم دستگیر شوم یعنی وسیله دفاع من از کار بیفتد
و عده ای از دشمنان هنوز زندگیم باشند و دستگیرم کنند، در چنین صورتی تصمیم دارم بشدت از عقابندم
دفاع کنم. من وظیفه خود میدانم که به قیمت جان خودم این سقوط روحیه را جبران کنم، اگر چنین
توفیقی دست دهد."

صداقت و صمیمیت از این جملات ساده میتراود. این نامه را "روزیه" چند ماه قبل از دستگیری
نوشته است. مفاد این نامه با توجه به حوادث بعدی زندگی وی، جریان بازداشت، محاکمه و شهادت
او نشان میدهد که این انقلابی صادق با چه روشن بینی عجیبی راه خود را مشخص نموده است. نشان
میدهد که او از زمره لافزنانی نیست که در عرصه سخن دعاویشان بعرض میرسد و در میدان عمل حسد
مقاومتشان به صفر "روزیه" مرد عرصه نبرد بود، جوهر مبارزه داشت، انگیزه های شخصی و هدفهای
ناچیز زندگی فردی او را به این عرصه نکشاند. بود تا به اخمی سرخم کند. آرمان عالی بهر روزی هموطنانش
یگانه محرک وی در مبارزه بود و در این راه، بی غل و غش، صاف و صمیمی، با تمام هستی خود گام گذارد
و تا آخر باید آرماند.

پیش بینی "روزیه" به واقعیت پیوست. ۱۵ تیرماه سال ۱۳۳۶ بعزت خیانت نارقیانی که نجات
جان پلید خود را در گرویی تحویل وی قراردادند، به دشمن سپرده شد. اما همانطور که خود پیش بینی

کرد بود، ماجرای مقاومت د لیوانه اش در برابر ما "موران مسلح شاه، جریان بازپرسی و محاکمه و دفاع قهرمانانه اش سقوط روحیه هارا جبران کرد، به جانهای خسته نیرو داد و روحیه والای قهرمانی را بارور نمود. دوران زندانش که ۱۰ ماه طول کشید، دوران تجلی کامل ارادهٔ تسخیرناپذیر، روح شکستنی، پایمردی و عشق پرشکوه و حماسه آمیز وی به سعادت مردم کشرش بود. وقتی دوران شکنجه های وحشیانه بپایان رسید و در زخمیان شاه نتوانستند بر ایمان او دست یابند، با حرهٔ وعد و وعید به پیکار آمدند. دشمن هنوز در بارهٔ او در اشتباه بود. به او پیشنهاد شد چنانچه دست از معقدات خود بردارد و از "گذشته" خود ابراز "ندامت" کند، زند و خواهد ماند همچنانکه کسانی زند و ماند و اند. باز از زند گیش، بهای سنگینی مطالبه میکردند، خیانت به مردم! خیانت به مردمی که سراسر زندگی آگاهانهٔ او را وقف خدمت به آنان کرده بود. آنچنانکه شایستهٔ يك انقلابی است، عطای دشمن را تحقیر نمود و گفت:

"هرگز قدمی هم به این لجن زار کثیف نزنم نخواهم شد"

"روزبه" زندگی را بمعنای يك گذران عادی نمیشناخت، او بمفهوم عالی زندگی وقوف داشت. اعتقاد عمیق وی به حقانیت راهی که انتخاب کرده بود، وی را مطمئن میداشت که اگر هم زندگی او نپاید، دیگران این راه را تا حصول پیروزی ادامه خواهند داد و همین ایمان بی خدشه، سرچشمهٔ فداکاری و ایثار وی بود. برای مبارزی چون او، کم و زیاد روزهای زندگیش مهم نبود، مهم تحقق آید و هسای انسانی اش بود و این احساس خود را در نامه ای که از او باقی است، با جملاتی ساده، صریح و گیرا بازگو کرده است.

این نامه را "روزبه" در آخرین ماههای قبل از دستگیری، به دختری یکی از بهترین دوستان همزمش نوشته است. دختری که از کودکی بازيهای و شیرین زبانی خود، خود را در قلب "روزبه" جای داده بود. وی در چهار سالگی همراه با خانواده اش که ناگزیر از جلالی وطن شدند عمو "جعفری" (نام مستعار روزبه) را ترک میکند. خاطرهٔ شیرین این کودک خردسال و برادر بزرگترش در قلب پومهر "روزبه" زند و میماند. سالها بعد در يك فرصت مناسب "روزبه" نامه ای به این دختر مینویسد که از یکسو نمودار علاقهٔ عمیق وی به این کودک و از سوی دیگر همین روحیات عالی انقلابی اوست. به نقل چند جمله ای از این نامه مبادرت میوریم:

"... آنشبی که در بقل من بخواب رفته بودی و با همان حالت خوب سوارا تو مپبلیت کردندی و نزد پدرت بژند هرگز فراموش نمیشود..."

"... دلهره ها، ناکامی ها و شکست ها هرگز نتوانسته است روح مرا به بند بکشد و آتش امید را در دل خاموش سازد. در مواجهه با تمام مشکلات و موانع، دلم از این شاد است که راه ما سرانجام قرین پیروزی خواهد شد، خواه من شاهد و ناظران باشم و خواه نباشم. من ممکن است نباشم، ولی قدر متیقن اینست که تو و همه ها هزار امثال تو با سرافرازی براه مقدسی که در پیش داریم گام بر میدارید و به نتیجهٔ مطلوب میرسید... شما با آن دختر و پسر چهار پنجساله ای که ۱۲ سال پیش ترکم کردید و تنهایم گذاشتید از زمین تا آسمان اختلاف دارید. شهادت و تامل امید منیست و رهروان جوانی هستید که راه امثال ما پیرومدها را بپایان میورسانید و این کمال خوشبختی و سعادت من است..."

"روزبه" که راه خود را تا پایان آگاهانه انتخاب کرده بود، نه تنها خود تسلیم دشمن نشد، بلکه تصمیم گرفت، شاید تحت تاثير جادوی ایمانش بتواند کسانی را که به جادهٔ خیانت واردت ادگام گذارده بودند به راه مردم بازگرداند: "شاید بتوانم این سمت عنصران را از نیمه راه خیانت بازگردانم". اما

دشمن نه میترسید، با وجود پافشاری وی حاضر نشد بهیچ قیمت آن "سست عنصران" رانه در دوران

بازجویی و نه بهنگام محاکمه با وی مواجه گرد اند.

"روزنه" در برابر طوفانی که زندگیش را درهم می پیچید ، چون تاور درختی استوار ایستاد . شمع که به در هم شکستن ایمان وی توفیق نیافته بود ، بحیله تازه ای متصل شد . مردی منحنی راکه زمانی از دوستان و همروزمان نزدیک "روزنه" بود نزد وی آوردند تا خسرو را "نصیحت" کنند . مردک خائن هرآنچه از خوشقرصی میدانست بکار بست تا وفاداری اش را به دشمن نشان دهد . کراهت این صحنه "روزنه" را از نفرت لبریز نمود : "هرگز با او نمیگردم که او تا باینحد سقوط کرده باشد"

امید دشمن از او قطع شد . "خسرو" شکست ناپذیر باقی ماند . اطاق دفتر زندان را به محکمه او تبدیل کردند و ما مهران شاه به محاکمه وی نشستند . وی از این فرصت آخرین برای گفتگو با مردم می گسسه آنهمه به آنها عشق میبزید استفاده کرد . اعتقاد عمیقش به او آموخته بود که سرانجام روزی این آخرین سخنان وی ، فضای تیره زندان را شکافته و بگوش مردم خواهد رسید . وی باغور انقلابی ، از تعلق خود براه سوسیالیسم ، از توده ای بودن خود ، از زمین پرستی عمیق و آزمان والای حزب خود ، از پیوستن حزب خود با احزاب کمونیست برادر و بخصوص حزب کمونیست اتحاد شوروی دفاع نمود : "... من عاشق سوسیالیسم و عاشق صادق آن هستم . . . باید از آن کنم که جانم ، استخوانم ، خونم ، گوشتم ،

پوستم و همه تار و پود وجودم توده ای است . . . حزب ما حزب استعمار شکن و مدافع استقلال و تمامیت

ارضی کشور است . مقاصد اجتماعی حزب ما همه از منبغ بشری دوستی و احترام به انسانیت و خدمت مردم آب

میخورد . . . مانیز از مجموعه تجربیات انقلابی احزاب کمونیست برادر رو در درجه اول از تجربیات انقلابی

حزب کمونیست اتحاد شوروی استفاده کرده ایم و بعد انیز باید استفاده نمایم" وی با شهرو و هیجان

تمام بد فاع از حقوق اجتماعی و سیاسی هموطنان خود ، کارگران ، دهقانان ، افسران و زنان برخاست ، مبارزه خالقهای ایران و بخصوص خلقهای آذربایجان و کردستان را برای مدخله مؤثر در سر نوشت خود ستود و با ارائه دلایل روشن و غیر قابل انکار سیمای ارتجاعی و جنایتکار رژیم را نشان داد و مخالفت خود را با سلطنت اعلام نمود . دفاع "روزنه" درد اد گاه تجدید نظر نظامی همانگونه که حزب ما ارزیابی نموده است ، بیشک "گرائسباترین ارثیه وی" و سند پرارجی است که : "بهتر از هر توصیف دیگری میتواند قدرت

روحی مردمی راکه در برابر خطر حتمی مرگ از تابناکترین آرمانهای انسانی با هیجانی عالی مدافعه میکنند

نشان دهد" . از آنجاکه این اسناد هم بصورت کتاب جداگانه و هم از طریق رادیو و نشریات حزب ما در

دسترس خوانندگان و شنوندگان قرار گرفته و حجم محدود مقاله حاضر ، اجازه یاد آوری مجدد آنرا نمیدهد

به همین مختصر قناعت میکنیم .

"روزنه" بمشابه مظهر عزم و همت ، شرف و مردمی ، زندگی خود را آگاهانه و با جسارت یک انقلابی

راستین ، در راه تحقق آرمان مقدس سوسیالیسم و بخاطر خوشبختی و سعادت مردم و میهنش قربانی نمود .

در اعلامیه ای که کمیته مرکزی حزب توده ایران بضمایت شهادت روزنه منتشر نمود میخوانیم :

"جهان خسرو روزنه را می شناسد : سرسازندگی وی و سرشار از نبردی دشوار علیه ارتجاع و استعمار بود .

روزنه بمشابه نمونه ای از مقاومت در قبال ستم بحق سر مشق برای کلیه ایرانیانی است که در راه آزادی و

استقلال میهن خود مبارزه میکنند . روزنه در برابر شداید زندگی سخت دوران اختناق که سالها بطول

کشید ، در مقابل شکنجه غیر انسانی ، در برابر مرگ بی تزلزل ایستاد . تمام مساعی ارتجاع برای اینکه روزنه

را بنحوی مرعوب سازد ، فریب دهد و به تسلیم وادارد به صخره اراده انحطاط ناپذیرش برخورد کرد . . .

جادارد نام روزنه در زمره نام قهرمانانی قرار گیرد که زندگی را با جسارت در آستانه حقیقت و عدالت صلح و

د موکراسی و سوسیالیسم ، بخاطر خلق خود و سراسر بشریت فد اکرد ه اند ."

ارتجاع ایران تصور کرد باکشتن "روزبه" او و راه و سنت او را برانداخته است . غافل از آنکه "روزبه" حیات ابدی یافت و امروز نه تنها در ایران عومی جهان

میهن پرست پرشور ، يك كوميست و يك انترناسیونالیست وفادار مورد احترام است . زندگی سراسر مبارزه "روزبه" ، او را محبوب جهانیان ساخت . هنگام دستگیری وی ، از طرف سازمانهای دموکراتیک ، محافل پیشرو ، شخصیتهای برجسته اجتماعی و مطبوعات بسیاری از کشورهای جهان و بخصوص کشور های سوسیالیستی ، برای نجات جان "روزبه" نامه ها و تلگراف های اعتراض آمیز به ایران ارسال گردید ولی کینه شخصی شاه نسبت به "روزبه" و ماهیت ارتجاعی حکومت مانع از آن شد که به افکار عمومی جهان ترتیب اثر داده شود . اعدا م "روزبه" موجی از تنفر و تأثر در جهان برانگیخت . تنفر از ماهیت فاشیستی رژیم تا اثر از مرگ پیشرو يك انقلابی رزمند ه .

د رفاصله ای کوتاه پس از شهادت "روزبه" حزب ما توانست به متن د قاعیه وی در د ادگاه نظمی دست یابد و آنرا تحت عنوان "خسرو روزبه در د ادگاه تجدید نظر نظامی" به زبانهای فارسی و آذربایجانی انتشار دهد . نشر این سند ارزنده از طرف حزب ما موجب شد که جهانیان بیش از پیش بازندگی ، افکار و مبارزه این کومیست برجسته آشنا شوند . د قاعیه روزبه تاکنون به زبانهای روسی ، آلمانی ، آذربایجانی ، ارضی و بلغاری انتشار یافته و در همه جا با استقبال گرم خوانندگان رهرو شده است . در پس گفتار ترجمه روسی د قاعیه "روزبه" که د رسال ۱۹۶۲ د اتحاد شوروی انتشار یافته چنین میخوانیم :

"بشریت قهرمانان گوناگونی را می شناسد که نامشان تنها پس از مرگشان بلند آوازه شده است . آنها رزمندگان راه آیند ه بهروز بشریت بودند . از آن زمره است جولیس فوجیک فرزند قهرمان مردم چک از آن زمره است موسی جلیل شاعر و قهرمان خلق تاتار و مردم شوروی از آن زمره است "کنراد لنکه" و "گئورگ لشلایتر" کومیستهای آلمان که در دوران جنگ در زندان فاشیستها شکنجه دیدند و از آن زمره است کومیست ایرانی "خسرو روزبه" که اینک کتاب او را در دست داریم"

"جولیس فوجیک ، موسی جلیل سرباز گمنام روس و کومیستهای آلمانی ، در زندانهای فاشیستی در دوران جنگ نابود شدند . "خسرو روزبه" را د ژیمیان ایران سالها پس از جنگ از میان بردند . آنها مردمی متفاوت و دارای سرنوشت های گوناگون بودند . یک یگرانی شناختند ولی در سرنوشت آنها امر واحد و مشترکی وجود دارد . خویشاوندی معنوی و اجتماعی ، اندیشه ای که همه آنها را راهش نبرد میکردند و به گفته فوجیک افراد خلقهای گوناگون را ساخت بهم شبیه میکند مایه پیوند آنهاست ."

پس از انتشار ترجمه د قاعیه "روزبه" بزبان روسی ، روزنامه "ایزوستیا" د شماره ۲۵ مارس سال ۱۹۶۲ يك صفحه خود را بعنوان "دلی بطوفان سپرده" به معرفی "روزبه" و د قاعیه او اختصاص داد . بسیاری از نشریات مترقی کشورهای جهان برای شناساندن "روزبه" به خوانندگان خود به ترجمه و انتشار مقاله ایزوستیا دست زدند .

۱۲ مه سال ۱۹۶۲ بمناسبت سالروز شهادت "روزبه" مقاله د یگری تحت عنوان "انسانی که به قسانه تبدیل شد" د روزنامه "ایزوستیا" منتشر گردید . در این مقاله از "روزبه" بمشابه "قهرمانروای اندیشه نسل جوان کومیستهای ایرانی" تجلیل شد .

سال ۱۹۶۶ از طرف آکادمی علوم اتحاد شوروی ، کتابی تحت عنوان "زندگی وقف بیکار" تحت نظر



СЕРГЕЙ СПУСКОЕ

СЕРГЕЙ СПУСКОЕ

ТЫФАНКА ТАРАЛЫСЫМЫН УРАК

ی. و. میلووانفول. ن. چرنف انتشار یافت. این کتاب اختصاص به قهرمانان برجسته جنبش انقلابی جهانی دارد. صفحه ۳۰۳ تا ۳۴۸ کتاب شرح زندگی و مبارزه رهبر زحمتکشان ایران دکتر تقی ارانی و قهرمان ملی ایران "خسرو روزه" است. در بخش مربوط به "روزه" از جمله چنین میخوانیم: "روزه" در آخرین دفاع افشاگرانه خود نه تنها اتهامات وارده را رد نمود، بلکه بنحویکه کاملاً مقتضی داد که در ایران از حکومت مشروطه خبری نیست. دادگاه به جنگ عقاید بدل گردید و روز به روز شد. "خسرو روزه" چه در مرحله بازجویی و چه در دادگاه همانند یک پنهانکار آرموده کوشید تا در بازجویی در همی ایجاد کند و نگذارد که هیچ سند واقعی در باره فعالیت حزبی بدست دشمن بیفتد.

سپس در کتاب "زندگی وقف پیکار" نشریه آکادمی علوم اتحاد شوروی چنین نوشته شده است: "در لحظه دستگیری "روزه" عده ای از رهبران حزب توده مانند کتریزدی، دکتر بهرامی، امان اله قریشی و شرمینی در زندان بودند. این عناصر برای نجات جان خویش راه خیانت در پیش گرفتند. در چنین شرایطی "خسرو روزه" دفاع از حزب خود را بر عهده گرفت. . . . اینجاست که انسان بمدانگی، صفای روح و عظمت "خسرو روزه" بدیده تحسین میگذرد زیرا او آرمانهای سیاسی خویش را مافوق همه چیز میدانست. مردانی چون روزه حتی مرگ خود را به

میلخ آتشین آرمانهای عالیة کمونیسم بدل مینمایند. . . خسرو روزه در شرایط دشوار ایستاد

توانست در صحنه پیکار به جان سطحی برسد که یابستین مبارزان راه کمونیسم همطراز گردد.

قهرمانی روزه در شکل معتقدات چندین نسل ایران مؤثر خواهد بود. وفاداری بی شائبه

"روزه" به آرمان سوسیالیسم و خدمت بخلق، سالیان دراز در اذهان مردم ایران زنده

خواهد ماند."

ترجمه فاعیه "روزه" به زبان آلمانی با عنوان "تلب من بخاطر آینه ایران می طید" انتشار یافته است. در پیشگفتار کتاب "روزه" بخوانندگان آلمانی مودی معرفی میشود که: "رژیم شاه از او چنان وحشت داشت که سالیان درازی را تعقیب نمود و سرانجام به تیرباران محکوم کرد. مودی که از مرگ او دشمنانش نفس راحت کشیدند و ملتش در اندوه عمیق فرورفت."

در مقدمه ترجمه فاعیه روزه به زبان بلغاری که در سال ۱۹۶۴ انتشار یافت میخوانیم: "سخنان روزه در دادگاه نمونه بی باکی انقلابی و هیجان و شرف فرد رزمنده ای است که از فرود تعلق بحزب توده ایران و خشم نسبت بر رژیم ارتجاعی انباشته است." سال ۱۹۶۴ از طرف اداره نشریات دولتی آذربایجان شوروی در فاعیه "روزه" به زبان آذربایجانی ترجمه شد. در پیشگفتار آن چنین نوشته شده است:

"خسرو روزه که دارای استعداد و قریحه ای خارق العاده بود بایستادن به حزب توده ایران برای مبارزه در راه آزادی و استقلال و خوشبختی خلقهای ایران از قبول همه امتیازات و نیل به تمام مدارج ارتشی امتناع ورزید. وی بمثابة قهرمانی شکستناپذیر در دادگاه نه از خود، بلکه از آرمانهای حزب خود و آرمان مقدس سوسیالیسم دفاع نمود. مردم شوروی با آخرین سخنان روزه، ارضیه گرانهایی که برای خلق ایران بیادگار ماند، با احترام عمیق و اشتیاق فراوان آشنا خواهند شد."

شعبه تبلیغات فرقه دموکرات آذربایجان، سازمان ایالتی حزب توده ایران متن فاعیه روزه را به زبان آذربایجانی در سال ۱۳۴۰ منتشر نمود. در پیشگفتار آن میخوانیم:

"خسرو روزه در مقابل شاه و چاکرانش که خدمتگزار امپریالیسم هستند، در مقابل دادگناه ساختگی از مافقرنجبران ایران، از استقلال وطن مردانه دفاع کرد و تا آخرین دم وفا داری صاد قانۀ خویش را به اندیشه های عالی حزب خویش و میهن خود که موضوع عشق بی پایمانش بود ثابت نمود. او در برابر دشمنان بمشایه دادستان سخن گفت و از شرف سیاسی حزبی خود، نه از جان و حیات شخصی خویش، دلاهرانه دفاع نمود."
"نول کریتیک" ارگان تشریک حزب کمونیست فرانسه در یکی از شماره های خود به معرفی "روزه" و دفاع درخشان او برداخت و از او بعنوان یک مبارز برجسته راه کمونیسم با تجلیل فراوان یاد نمود.

*

در تاریخ قهرمان پرور ما خسرو روزه یکی از بزرگترین قهرمانان است. قهرمانی او کاملاً هشیارانه و بخاطر هد فهائی کاملاً عالی، علمی و انقلابی بود. او زندگی خود را به نمونه ای بدل ساخت تا منبع الهام باشد. او خواست معنای واقعی زیستن بخاطر خلق، زیستن بخاطر انسانیت را عرضه د ارد و آنرا در مقابل معنای حقیرانه و پلید زندگی که زیستن بخاطر اغراض و شهوات خویش است قرار د هد. جامعه و تاریخ باین نوع قهرمانان همیشه پاداشی بزرگ می دهد، پاداش جاود ان بودن، پاداش نیل بسه حرمت و اعتماد عمومی. همه کسانی که مایلند براه شرف و انسانیت بروند، باید براه خسرو بروند، براهی که لازمه آن نشاند ان قدرت وجدانی، قدرت عقلی، و قدرت ارادی است.
"روزه" سرمشق است و نمودار برجسته انسانهائی است که برای عصر ما و وطن ما ضرورند. با این سربازان د لهر تسخیر کشور سعادت و ترقی نه تنها آسان بل مسلم است و بهمین جهت آرزوی ماست که سربازان این سپاه مقدس روز بروز انبوه تر شوند.

صفحاتی از تاریخ حزب توده ایران - دوران مبارزات علنی حزب

نخستین گنگره حزب*

I- نخستین کنفرانس ایالتی تهران تا نخستین کنگره حزب

(۱) اوضاع عمومی کشور

وضع اجتماعی - سقوط حکومت رضاشاه تغییر بی در وضع طبقاتی دستگاه حاکمه بوجود نیاورد. بود. زمام امور کشور همچنان در دست ملاکان بزرگ و کمپرادورها که اکثریت مجلس را هم تشکیل میدادند باقی بود. با آن فرق که ثبات ظاهری اکنون دیگر وجود نداشت. تضاد های مستتر و نامرئی درون طبقات حاکمه خود را به ریح آشکار میساخت: صاحبان املاک فسیب شده از جانب رضاشاه خواستار استرداد آن بودند خوانین و رؤسای تبعید شده ایالت به محلهای خود بازگشته اختیارات از دست رفته خود را برقرار میساختند و املاک ضبط و یا تعویض شده خود را باز میخواستند. بساط خان خانی از توکسترده میشد. در نتیجه شرایط زائید جنگ: رکود صادرات و واردات، ناامنی و فقدان ارتباط منظم در داخل بحرانی زرفد انگیر کشور شد. بود که در برخی نقاط بویژه جنوب شکل قحطی بخود میگرفت. جیره بندی نان، قند، چائی، سیگار و غیره موجب رونق بازار سیاه شده بود بنحوی که اجناس جیره بندی شده یک بر پنج و بایک بر ده قیمتهای رسمی در بازار سیاه داد و ستد میشد.

وضع مادی زحمتکشان، علیرغم مواعید متعدد دولت های وقت بیش از پیش اسفناک بود. در حالیکه در اندک مدتی بهای اجناس مورد احتیاج بطور متوسط بیش از چهار برابر بالا رفت، تغییری در دستمزدها حاصل نشده بود. هیچگونه قانونی که صد افع حقوق زحمتکشان باشد وجود نداشت.

فعالیت های سیاسی کشورهای امریالیستی که در صدد بستن طرفی از وضع آشفته برای حال و آیند خود بودند به وخامت اوضاع می افزود.

آلمان هیتلری نفوذ معنوی خود را بین قشرهای میهن پرست تقریباً از دست داده بود. در این مورد چنانچه در گذشته ذکر شد، است بزرگترین نقش از آن فعالیت جسورانه حزب توده ایران پیوسته تبلیغات مبتنی بر منطق و استدلال، تعریف ماهیت امریالیسم بطور عام و مقابله امریالیستی و آزمندانده

* برای مطالعه قسمت قبلی رجوع شود به مقاله "تشکیل حزب توده ایران" (مجله دنیا سال ۷ شماره ۳)

امپریالیسم آلمان بطور اخص و شواهد تاریخی و غیره.

ولی جاسوسان و عمال فاشیستی هنوز فعال بودند. خصوصیت نسبت به انگلیس ها تا آنجا که با پیشرفت های "برق آسای" ارتش آلمان عرصه وسیعی را برای جولان و تحریکات آنان بویژه در جنوب و مناطق عشیره نشین فراهم میساخت.

نخستین دو سال پس از سقوط رضاشاه جنوب ایران شاهد وقایع و شورشهای متعددی بود : عملیات قشقائیه و عشاثرکوه گیلویه ، ممسنی و بختیاری در اواخر سال ۱۳۲۰ ، وقایع ممیوم در سال ۱۳۲۲ که تقریباً تمام پادگان ارتشش نابود و مقداری از اسلحه و مهمات نصیب شورشیان شد. بویژه بودن سرلشکر زاهدی عامل مستقیم آلمان فاشیستی بر رأس لشکر اصفهان بیم آنرا ایجاد میکرد که سرتاسر جنوب ایران جولانگاه عمال آلمان فاشیستی میشود.

تنها با تغییر رویه جنگ در اثر ناکامیهای آلمانها در جبهات شوروی بود که وضع در جنوب ایران نیز تغییر نمود. سرلشکر زاهدی بازداشت شد ، در حدود دو ویست نفر از عمال آلمان فاشیستی که در پناه ایلات جنوب بسر میبردند به دولت و آژان راه به متقین تحویل گردیدند و آمایشی نسبی در این مناطق برقرار شد.

رقابت های امپریالیستی - خروج آلمان هیتلری از صحنه رقابت امپریالیستی بمعنای پایان این رقابت نبود. امپریالیسم انگلیس با وجود مواضع مستحکم که در نتیجه تسلط دراز مدت میان طبقات ممتاز و دستگاه حاکمه بدست آمده بود اکنون میبایست در وجود امریکابارقیب تازه نفس و نیرومند دیگر روبرو شود.

امریکاتا آن موقع توانسته بود از نظر معنوی جای پائی برای خود باز کند. نظریات توسعه طلبانه این امپریالیسم بهنگام میسیون شوستر و نخستین میسیون دکترومیلسو هنوز از پوره استکار خارج نشده بود. بویژه میسیون شوستر با مقاومت خود در مقابل فشار روسیه تزاری و انگلیس تا میسر مبنی در افکار عمومی باقی گذارد. این سابقه و تصویری که میان قشرهای معین مردم کشور درباره بی نظری و دور بودن امریکابوجود آمده بود امپریالیسم امریکارقیبی خطرناک میساخت که توانسته بود عده ای از مخالفین انگلیسها و طرفداران سابق آلمان را نیز بسوی خود جلب نماید.

ولی برای نقشه دراز مدت که امپریالیسم امریکابمنظرمصرف مواضع انگلیس ها در خاور میانه و نزد بویژه در ایران داشت اینها کافی نبود و لازم می آمد که گامهای مؤثرتری برداشته شود زیرا رقیب انگلیس علاوه بر امکانات وسیع داخلی خود قسمتی از کشور را در اشغال داشت که خود وسیله مطمئنی برای پیشبرد سیاستش بود. این نیروی مادی نیروئی نظیری لازم داشت.

لذا با اینکه قرارداد سه جانبه (ایران - شوروی - انگلیس) فقط ناظر به چگونگی توقف نیروهای شوروی و انگلیس در ایران بود ، دولت امریکا به این بهانه که طبق قرارداد ، وام و اجاره قسمت اعظم محمولات نظامی امریکا بمقصد شوروی از ایران میگذرد و امریکا باید در حمل و سرج و سرسبع آن نظارت داشته باشند ، بد و اخواستار برقراری کنترل خود بر بناد جنوب و سپس بر کلیه امور حمل و نقل شد و بتدریج واحدهای نظامی خود را بدون هیچ مجوز قانونی وارد ایران ساخت. در اندک مدتی نیروئی بالغ بر هفتاد هزار امریکائی در ایران استقرار یافت و در پائیز ۱۳۲۱ تهران رسماً مقر ستاد نیروهای امریکا در خاور میانه گردید.

گرچه رقابت دو امپریالیسم در نخستین سالهای پس از سقوط رضاشاه از نظر اتحادی که آنها در جنگ علیه آلمان هیتلری داشتند مستر و در پرده بود ولی در عین حال شدت داشت : انگلیس ها بر حفظ و تحکیم مواضع خود ، امریکائیها برای تصرف این مواضع و شالوده ریزی بمنظور تأمین سیاست خود در ایران و خاور میانه و نزدیک پس از پایان جنگ .

دورنمای آینده از نظر چگونگی وصول به این هدف های برای هیچیک از این دو امریالیسم چندان نوید بخش بنظر نمی رسد ، زیرا جنبش دموکراتیک ، که هنوز ضعیف بود ، اوج میگرفت و ترکیب مجلس آینده نیز معلوم نبود . این خود بر شتاب هردو امریالیسم بمنظور استفاده هرچه سریعتر از وضع موجود می افزود . عدم ثبات دولت ها - بدیهی است چنین وضعی ثباتی برای دولت های باقی نمیگذاشت و کابینه ها زیر فشار گاه این و گاه آن امریالیسم ، که کوشش داشت هرچه زود تر طرفی ببیند و توقعات خود را از راه سرکار آوردن دولت های طرفدار برآورد ، سازد ، در حال تعویض بودند .

فروغی که آمادگی چندانی برای فرونشاندن طمع هیچیک از این دو نشان نداد مجبور شد در اواخر سال ۱۳۲۰ پس از آنکه یک بار کابینه پس از شهر ریو خود را ترمیم نمود کنار برود . او اواخر اسفند با کمک انگلیسها کابینه سهیلی سرکار آمد و بلافاصله بابا لایردن نرخ لیره انگلیسی (۶۰٪ نسبت به نرخ بین المللی) دین خود را دادا کرد . ولی پس از چهار ماه زمامداری ، با وجود اختیارات فوق العاده ای که از مجلس گرفته بود زیر فشار امریکاییها مجبور بکناره گیری گردید .

در اواسط مرداد ۱۳۲۱ دولت قوام که خود خد متکذارد برین امریالیسم امریکایی با اکثریت قلیلی از مجلس رایی اعتماد گرفت و سرکار آمد و بلافاصله برای گذراندن قانون دعوت مستشاران امریکایی بریاست دکتر میلسپو دست بکار شد و در ایام ۱۳۲۱ آنرا از مجلس گذراند .

قوام هم با وجود همه گونه پیشگیری - قبضه کردن وزارت جنگ ، ژاندارمری و شهرستانی کسل ، گذراندن قانون ضد مطبوعات ، توقیف جراند مترقی و غیره در اثر بلوای آذرماه ۱۳۲۱ ، که باز مینه چینی قلیلی و تحریک انگلیس ها برپاشد ، پس از مقاومت شدید و با اینکه کابینه خود را نیز ترمیم کرد ، مجبور به استعفا گردید . در روزهای آذر ۱۳۲۱ بازار روکان و حتی منزل شخصی قوام در معرض چپاول و تاراج قرار گرفت و در زد و خورد بانبروهای انتظامی بیش از ۲۵۰ نفر کشته و زخمی و چندین صد نفر بازداشت شدند .

برای دومین بار کابینه سهیلی سرکار آمد و اینبار با گذراندن قانون اختیارات فوق العاده ^{میلسپو} بعنوان رشوه به امریالیسم امریکا (۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۲) از طرفی ، و لغو اقدامات ضد دموکراتیک قوام و آزاد نمودن جراند توقیف شده توانست کابینه خود را تا پایان انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی تثبیت نماید .

سهیلی حزب توده ایران را نیز برای شرکت در کابینه دعوت نمود ولی رهبری حزب این پیشنهاد را که تشابه بمنظور استفاده از نفوذ حزب و شرکت دادن آن در سیاست غیر ملی خود بود ، رد کرد . اینگونه عدم ثبات امریالیسم انگلیس را رضا نمی نمود . وزارت خارجه انگلستان در صد برآمد با آوردن شخص " استخوانداری " که هم مورد اعتماد کامل انگلیس ها و هم از زمره رجال آئروزی دولتی ایران خارج باشد چرخش بزرگی ببنفع خود انجام دهد .

بزعم انگلیس ها چنین " ورق برنده " ای میتواندست سید ضیا ^{الدین طباطبائی} باشد . سید ضیا ^{الدین} نسبت به دیگر مسرمدگان امریالیسم انگلیس مزایایی داشت : بیست سال از صحنه سیاست دور بود ، طرد شده رضاخان و دشمن این خاندان محسوب میشد که ظاهرا از این نظر میتواندست کامیابیهای احراز نماید ، جلوه گیری های " انقلابی " اش واقدماتی که پس از کودتای علیه گردانندگان دستگاه حاکمه کرد ، بود هنوز در برخی این توهم رباقی گذارده بود که میتواند " مشا " تحولات مهمی ، باشد ، عوام فریبی کاردان و کهنه کار صحنه سیاست بود .

بدین طریق سید ضیا ^{الدین طباطبائی} پس از بیست سال مجددا برای انجام همان ماموریت بیست سال پیش آماده گردید . بدو از قلمسطین برای درج در جراند تهران مصاحبه ای انجام داد که در آن خود را مخالف دیکتاتوری ، شیفته دموکراسی و شاگرد مکتب انقلاب اکثر قلمداد نمود . در تهران بسا

شرکت عدّه ای از وکلای مرجع مجلس و مدیران جرائد کمیته خاصی برای تهیه مقدمات ورود وی تشکیل گردید. بمنظور آماده ساختن افکار عمومی کارزار وسیعی در جرائد ارتجاعی انگلوفیل راه افتاد. چند روز قبل از ورودش در نتیجه فعالیت رالمان کونسول انگلیس و با پول سرشاری که از کمیته همان کونسولگری خرچ شد، برق آسان برپا نمایندگی مجلس چهارم هم انتخاب گردید و سپس با تجلیل فراوان وارد کشور شد. در منطقه استقرار ارتش انگلیس همه جا باد سترواستاند از غرب و فرماند اران خط سیرش با چراغانی و قربانی استقبال شد. تهران ارتجاعی نیز از این جهت سهم خود را ادا کرد.

اکتوبر خطر برگشت دیکتاتوری و اوضاع بیست سال گذشته باز هم تجدید میشد و مبارزه با ایمن خطر در سیمای سید ضیاءالدین، در دست روز نیروهای مترقی و ملی و در درجه نخست در دست روز حزب توده ایران قرار میگرفت.

۲) فعالیت حزب در این دوران

الف) فعالیت سازمانی

وظایف سازمانی که پس از نخستین کنفرانس تهران در مقابل حزب قرار گرفت عبارت بود از:

- فعالیت در راه تشکیل بازهم بیشتر و وحدت طبقه کارگر؛
- توجه به فعالیت در جنوب؛
- بسط فعالیت حزب در میان سائرتبقات و قشرهای مترقی؛
- کوشش برای تجمع نیروهای مترقی در یک جبهه بمنظور تشدید و تمرکز بخش ساختن مبارزه علیه ارتجاع و دیکتاتوری، در راه استقلال و آزادی ملی؛
- کارزار انتخاباتی برای دوره چهارم هم مجلس شورای ملی؛
- تشکیل کنگره حزب.

حزب از نخستین سال تشکیل خود توانست در چند مرکز عدّه کشورهای سازمانهای بوجود آورد. ولی چنانچه از نسبت نمایندگان نخستین کنفرانس تهران پیداست هنوز هسته اصلی حزب را سازمان تهران تشکیل میداد *

کمیته ای که از کنفرانس ایالتی تهران انتخاب گردید ما مورشد تا کنگره حزب بطور موقت وظایف کمیته مرکزی حزب را اجرا نماید. بوجود آمدن این مرکز موقت آغاز کار منظم سازمانی بود.

کمیته موقت با احساس مسئولیت در مقابل کنگره حزب، که خود ما مورشد تا تشکیل آن بود، دست بکار شد. عدّه ای از اعضا این کمیته و فعالین درجه اول حزب بمنظور ایجاد سازمانهای حزبی به استانها و شهرستانهای مهم اعزام شدند: آذربایجان، مازندران، خراسان، اصفهان و غیره.

انتشار شعارهای حزب توده ایران، انعکاس مبارزاتی که این حزب از نخستین روز تشکیل خود علیه دیکتاتوری، در راه دموکراسی و حفظ استقلال کشور انجام داده و کامیابیش بسیاری از عناصر مترقی و میهن پرستان متوجه آن ساخته بود. چنانچه در برخی از شهرها بخودی خود و یا بدست آزاد یخواهان با سابقه و یا اعضا سابق حزب کمونیست ایران هسته هایی بوجود می آمد که میکوشیدند با حزب ارتباط برقرار سازند. کمیته موقت پس از رسیدگی بوضع این سازمانها آنها را متشکل و مرتبط میساخت.

در اندک مدتی شبکه سازمانهای حزبی تعدادی از شهرستانها و بویژه مراکز کارگری را در بر گرفت.

* در نخستین کنفرانس ایالتی تهران نمایندگان همه سازمانهای موجود آن زمان شرکت کردند - رجوع شود به مقاله نگارنده - مجله دنیا، سال هفتم، شماره ۳

موقعیت های سازمانی حزب در سالهای نخست به ویژه در شمال بود زیرا : شهرستانهای شمالی بیشتر در دسترس بود ، مراکز کارگری متعددی در شمال وجود داشت - تهران ، تبریز ، رشت ، مازندران (که خود در دره پهنه اصفهان بزرگترین مرکز صنایع سبک کشور بود) ، در اغلب از شهرستانهای شمال عددهای از فعالین گذشته حزب کمونیست ایران پراکنده بودند که میتوانند تشکیل هسته های حزبی را بعهده خود گیرند .

با اینحال مراکز کارگری جنوب هم از عرصه فعالیت حزب دور نبود . در نگاههای نفت جنوب که هرگونه فعالیت سیاسی و اتحادیه ای ممنوع بود از همان سالهای نخست دست به تشکیل سازمانهای مخفی زد و شد . در مرکز مهم صنایع نساجی و یا با اصطلاح "منچستر ایران" - شهر اصفهان بلافاصله سازمان حزبی و شبکه وسیع اتحادیه ای خواه در کارخانه ها و خواه میان پیشه وران تشکیل شد و بسرعت نضج گرفت .

مشکل ساختن کارگران در اتحادیه ها بمنظور تأمین خواست های اقتصادی و جلب آنها به مبارزه سیاسی زیر رهبری حزب وظیفه مرمی بود که در مقابل آن قرار داشت . تنها از این راه حزب میتواند اعتماد طبقه کارگر را کسب کند و صفوف خود را بحساب سازمان گیری از میان کارگران فعال تقویت بخشد .

در این زمینه در سالهای ۱۳۲۱-۲۲ حزب توده ایران دست به فعالیت وسیعی زد . ولی موقعیت حزب که یکی از مهمترین وظایف اولیه اش مبارزه مستقیم و غیر مستقیم با اعمال آلمان فاشیستی و کک موثر و همه جانبه به پیشرفت کار متقین در پیروزی آنها بود مشکلاتی فراهم میساخت . محصول کارخانه های مهم به رفع احتیاج متقین اختصاص داده شده بود . اعتصاب و تعطیل کار در این کارخانه ها بمنظور پیشبرد خواست های کارگران به زیان جبهه جنگ تمام میشد و اتحادیه های واقعی که زیر نظر حزب قرار گرفته بودند نمیتوانستند از این وسائل استفاده کنند . برعکس ، دست رقبای اتحادیه های واقعی از این نظر باز بود . آنها که خود بآستگاه دولتی و کارفرمایان بمنظور خنثی کردن فعالیت حزب توده ایران و اتحادیه های واقعی در تماس بودند از طریق تشکیل اعتصابات بارضایت پنهانی خود کارفرمایان و گرفتن مزایای ناچیز ، کارگران غیر آگاه را به اتحادیه های قلبی خود جلب می نمودند .

فعالیت دشوار توضیحی میان کارگران کارخانه های وابسته به متقین از یکسو و کارنومه ای بیسن کارگران کارخانه های غیر وابسته لازم بود تا بتدریج اتحادیه های اصیل و غیراصیل از یکدیگر متمایز شوند . حزب و اتحادیه های زیر رهبری آن بخوبی از عهد این کار برآمدند . افشا شویه های کسار اتحادیه های قلبی در مراکز نفوذ آنها توأم با مبارزه واقعی در راه تأمین حقوق کارگران در کارخانه هائی که برای متقین کار نمی کردند تا تیر خود را بخشید . اتحادیه های واقعی بآدنظر گرفتن تقاضای مفرط بازار و بالارفتن سرسام آور بهای اجناس داخلی (که هرگونه تعطیل کار در آن شرائط موجب زیان فراوان کارفرمایان میشد) کارفرمایان را مجبور به پذیرفتن حد اکثر ممکن خواستهای کارگران می نمودند . در نتیجه این اقدامات در برخی از کارخانه ها از جمله در کارخانه های اصفهان دستمزد تا چهار برابر بالارفت . در این کارخانه هایدون آنکه قانون کاری وجود داشته باشد کارگران موفق به کم کردن ساعات کار تا هشت ساعت ، گرفتن یک روز در هفته و ۱۵ روز مرخصی سالیانه شدند . کارفرمایان بحکم اجبار اتحادیه های کارگری را برسمیت شناخته و آنها را در مسائل مربوط به وضع کارگران - پذیرش و اخراج از کار - دخیل ساختند .

این کامیابیت توجه کارگران را بسوی سازمان واقعی آنها جلب نمود و پایه سازمان قلبی را که زیر رهبری یوسف افتخاری بود متزلزل ساخت . جناح سالم این اتحادیه که دیگر به مقاصد اصلی تشکیکسل دهند و آن بی برده بود وی را از سازمان خود اخراج کرد و پس از آنکه آمادگی خود را برای وحدت

با سازمان اصیل کارگران اعلام نمود.

پس از شهریور ۱۳۲۰ علاوه بر اتحادیه کارگران یوسف افتخاری که منظور اصلی آن ایجاد تفرقه در صفوف طبقه کارگر ایران بود و دو اتحادیه دیگر نیز بوجود آمده بود. تشکیل دهندگان آن از افسراد سابقه در حزب کمونیست ایران بودند که در خطوط اصلی با اتحادیه کارگران زیر رهبری حزب توده ایران همکاری داشتند. این دو اتحادیه عبارت بود از: اتحادیه کارگران راه آهن ایران و اتحادیه زحمتکشان ایران.

پس از آنکه این دو اتحادیه نیز رضایت خود را برای ایجاد سازمان واحد صنفی طبقه کارگر ایران اعلام داشتند در تاریخ اول ماه مه ۱۹۴۴، با وجود مقاومت شدید یوسف افتخاری و کسانش، بالاخره سازمان واحد زیر عنوان "شورای متحد مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران" بوجود آمد. در مرکز این سازمان شورائی مرکب از ۵۵ نفر قرار داشت که از میان اعضا آن ۱۵ نفر بعنوان هیئت مرکزی و پنج نفر بعنوان دبیر انتخاب میشد.

این سازمان که بهنگام وحدت دارای ۵۰ هزار عضو بود چنانچه در آینده خواهد آمد در اندک مدتی بیش از ۹۰٪ طبقه کارگر ایران را در صفوف خود متشکل ساخت. ارگان مرکزی آن روزنامه "ظفر" و علی البدل آن روزنامه "بشر" بود.

جرائد حزبی - در شرایط نبودن کادر کافی حزبی و دشواری ارتباط با سازمانهای استانها و شهرستانها و با وجود وظایف مهم سیاسی که از همان روزهای نخستین تشکیل حزب در مقابل آن قرار گرفت مطبوعات حزبی میتوانستند نقش بزرگ تبلیغاتی و سازماندهی بازی کنند. نخستین جرائدی که حزب با استفاده از امتیازات موجود توانست در آنرا عبارت بود از روزنامه "مردم" - ارگان سیاسی ضد فاشیستی و روزنامه "سیاست" که از اسفند ۱۳۲۰ بعنوان ارگان مرکزی حزب انتشار یافت.

در نخستین کنفرانس ایالتی تهران که در حقیقت نقش کنفرانس سران سری حزب را ایفا نمود تصمیم گرفته شد که بمناسبت اخراج عباس اسکندری صاحب امتیاز روزنامه "سیاست" از حزب روزنامه دیگری بعنوان ارگان مرکزی جانشین آن گردد.

این وظیفه موقتاً بعد از روزنامه "مردم" گذارده شد و سپس در جلسه فوق العاده اول بهمن ۱۳۲۱ تصمیم گرفته شد که نامه "رهبر" بعنوان ارگان رسمی حزب منتشر شود. طبق این تصمیم در تاریخ دهم بهمن نخستین شماره روزنامه "رهبر" منتشر شد. این روزنامه که نظر هیئت تحریریه منتشر میشد بزودی بین اعضا حزب و نیز خارج از حزب کسب نفوذ و اعتبار کرد و ایجاد ارگانهای برای سازمانهای استانها و شهرستانها نیز در دستور قرار گرفت.

در نخستین کنگره حزب نیز که شرح آن خواهد آمد این موضوع مورد توجه خاص قرار گرفت و ضمن قطعنامه سازمانی در این باره چنین تصمیم گرفته شد:

"از ابتدای تأسیس حزب تاکنون چند روزنامه ناشران آن بود ولی باید اعتراف کرد که این جرائد گاهی نیز مطابق اصول حزبی کار نکردند و حتی در مواردی از خط مشی واقعی حزب منحرف شده اند (منظور روزنامه "سیاست" است. نگارنده). "رهبر" در بین جرائد حزبی موقع خاصی دارد و کنگره خواستار است که این روزنامه در آینده به مراتب بهتر در بالا بردن سطح افکار عمومی و ترویج آن خد مت کند. کنگره از کمیته آینده منتظر است ارگان حزبی را بدرجه عالی یک روزنامه مهم که در واقع راهنما و رهبر حزب باشد برساند و درین حال باید کوشش شود که در مراکز حساس مهم ناشران حزب بطرز ابرو ضد و جدی د اثر گردد.

روزنامه رهبر از عهدۀ انجام این وظیفه مهم توانست برآید. علاوه بر ارگان مرکزی حزب با انتشار یک سلسله مطبوعات در مرکز و سازمانهای تابعه خود اقدام نمود که عهدۀ این اقدامات مربوط بدوران

ب) فعالیت سیاسی

فعالیت عدهٔ سیاسی حزب در این دوران متوجه خنثی نمودن نقشهٔ امپریالیسم انگلیس بمنظور تجدید سلطهٔ خود و تحمیل يك دورهٔ دیکتاتوری نوین به مردم ایران بدست سید ضیاالدین بود. این نقشه بسیار دقیق تنظیم شده بود - خواه از نظر تبلیغات وسیع قبلی، صاحبیه ها و مواعیدی که به مردم ایران در بارهٔ برقراری دموکراسی واقعی و دوستی با اتحاد شوروی داده میشد و خواه از جهت انتخاب برق آسای سید ضیا به نمایندگی مجلس که میبایست از طرفی همین "عشق و علاقه" مردم و از سوی دیگر موجب مصونیتش باشد.

شهاچیزی که در این نقشه بحساب آورده نشد و یا اینکه عاملی فرعی محسوب شده بود ارادهٔ مردم کشور، درجهٔ انزجار آنها از سیاست گذشته و آمادگی برای جلوگیری از تجدید آن و وجود حزب منظم پیکارجویی نظیر حزب تودهٔ ایران بود که علیرغم جوانی خود میتوانست این مبارزه را سازمان دهد. اکنون حزب تودهٔ ایران در مقابل دومین آزمایش مبارزهٔ سیاسی خود قرار میگرفت. از مبارزه با تبلیغات آلمان فاشیستی و بطور کلی بانفوذ معنوی آلمان، حزب سرپلند بیرون آمد. ولی در آن موقع حزب در مقابل بخشی از افکار فریب خوردهٔ عمومی قرار داشت و مبارزه اش نیز در جهت فعالیت متعین نبود. و حال آنکه مبارزهٔ علیه سید ضیا آلدین و نقشه هایش در حقیقت مبارزه بانیروی مادی و معنوی سیاست انگلیس یعنی یکی از متعین در جنگ با آلمان فاشیستی بود.

شهاعامل مهمی که حزب در این مبارزه میتوانست بدان تکیه کند آمادگی مردم کشور برای پشتیبانی چنین مبارزه ای بود که خود زمینهٔ مساعدی برای تشکیل جبههٔ واحدی را آماده میساخت. حزب از شناساندن سیمای واقعی سید ضیا آلدین به آن قسمت از افکار عمومی که ویرانه خیز واقعا عصری انقلابی میدانستند آغاز نمود و این افشاگری را با سرسختی و حوصلهٔ هر چه تعامر و یاد کروا قیامات تعقیب نمود: خد ماتمی که روزنامهٔ "رعد" تحت مدیریت سید بموقع خود به سیاست انگلیس در ایران انجام داده بود، ما همیرت فوق العادهٔ وی به آذربایجان مساواتی بمنظور اجرای نقشه انگلیسها، انتشار رسالهٔ ویژه بطرف اری از قرارداد ۱۹۱۹ و غیره. بعلاوه واقعیات روز نیز شاهد گویای وابستگی وی به نقشه های انگلیس بود که حزب آنرا یکی پس از دیگری فاش میساخت: تجلیل در مناطق تحت اشغال ارتش انگلیس، انتخاب وی از یزد با دخالت مستقیم کونسول انگلیس، سبقت جستن جراند شناخته شده به طرف اری انگلیسها در تجلیل و ترویج شخصیت وی و غیره.

در بد و هرود خود سید ضیا اصول عقاید و نظرات خویش را در رساله ای بنام "شعائر ملی" منتشر ساخت. این رساله قبل از هر چیز نشانهٔ دوری مطلق سید از محیط آنروزی ایران بود. بزمع نویسندگانه دعوت به ترک لباس اروپائی، بر سرگذشتن کلاه پوستی، اعادهٔ حجاب و اعلام مبارزه با آن مختصر اقدامات مترقیانه ای که رضاشاه اجبارا به اقتضای خواست زمان انجام داده بود میتوانست زمینهٔ مساعدی در میان مخالفین دورهٔ دیکتاتوری رضاشاه فراهم سازد؛ نگارندهٔ "شعائر ملی" بمنظور جلب قشر مرتجع روحانیون و مردم عامی بقول خود "ضعفاتی" را برای ایرانیان قائل شده بود که هیچگاه از سنن مسرت ایران نبود. است. کتاب "شعائر ملی" به نقطهٔ ضعف مهمی برای سید ضیا آلدین مبدل گردید. این کتاب نشان داد که سید از واقعیت ایران بطور جدی عقب مانده است و تحولی را که در روح ایرانیان گذشته بود نتوانسته است درک کند. کلیهٔ تبلیغاتی که برای آراستن شخصیت سید و جلوه دادنش بمغایه يك قهرمان اصلاحات شده بود، در اثر آشکار شدن ارتجاع و عقب ماندگی مفرد فکری سید، عقیم مانسد و زمینهٔ شکست او از هر باره فراهم شد.

مطالب رساله "شعاع ملی" در جرائد حزبی طی مقالات مفصل و مسلسل جز جز در معرض تجزیه و تحلیل و انتقاد کوبنده قرار گرفت. مطبوعات حزب هدف و مقاصد نویسندگانش، سخاقت فکری و عوام فریبی آنها را افشا نمودند بخوبی که سنگ روی سنگ بنای آن باقی نگذارند. نقش عمده رادراین زمینه روزنامه "رهبر" بازی کرد.

در مقاله ای که بمناسبت فعالیت دو رساله "روزنامه" "رهبر" در شماره ۴۷۹ مورخه دهم بهمن ۱۳۲۴ نوشته شده مبارزه قلمی این روزنامه بویژه علیه سید ضیا الدین چنین جمع بندی گردیده است:

"قدرت منطق و زبردستی نویسندگان روزنامه حزبی ۰۰۰ موجب شد هر یک از دشمنان که با ما به مبارزه قلمی برخاست خود مفتضح ۰۰۰ از میدان در رفت."

بهترین مثال صحت این ادعا مبارزه عظیم و پرافتخاری است که روزنامه رهبر تحت نظر سازمان رهبری حزب بر علیه سردسته مترجمین و سرآمد خائنین سید ضیا نمود. بیشک این مبارزه در تاریخ مطبوعات ایران بنام روزنامه رهبر صفحه درخشان و جاوید انبیا باز نموده است. سید از این نبرد بی آبرو، حقیر، منکوب و مغلوب بیرون آمد و قطعات رتیجه ضربات سهمگینی که از قلم رهبر خورد، است هرگز نخواهد توانست قد علم کند."

و نیز:

"استعمار طلبان خود بخوبی میدانند که تا چه اندازه کوشش ما در عقیم گذاشتن نقشه های محیلا و ماهرانه آنها مفید و موثر بوده است. ما میتوانیم بدون اینکه تصورات غرقا کوئی یا لاف زنی بسروود خود را قهرمان شکست (نقشه) هائی بدانیم که استعمار برای رونق کار سید ضیا الدین طرح کرده بود."

حزب توده ایران به کار تبلیغاتی و افشاکاری نقشه های سید ضیا الدین در مطبوعات خود اکتفا ننمود. حزب تمام شبکه سازمانی خود را برای مبارزه عملی نیز تجهیز نمود. میتینگ ها و نمایشات عظیمی در سرتاسر کشور برهبری حزب تشکیل شد که شرکت کنندگان آن خواستار محاکمه سید بعنوان عامل کودتا و قیام علیه حکومت مشروطه و طرد از ایران بعنوان کسی که دواطلبانه از تابعیت ایران دست کشیده است بودند.

سراغاز کارزار عملی حزب توده ایران میتینگ عظیمی بود که روز ۲۵ مهر ۱۳۲۲ در تهران بدعوت حزب داده شد. در سر مقاله "روزنامه" مردم شماره ۱۱۱ مورخه ۲۶ مهر زیر عنوان "تا ساعت ۹ شب مردم در تمام شهر فریاد میزدند: مرده باد سید ضیا" درباره عظمت و تاثر این نمایش عظیم چنین میخوانیم:

"قدرت توده امروز معلوم شد. توده مستندیده، دشمنان استبداد و ارتجاع، آزاد یخواهان، کارگران کارخانه های تهران و حومه، دهقانان اطراف، روشنفکران، افسران آزاد یخواه، پد رکشته ها، مادر مرده ها، زنان بی فرزند که در میتینگ چهل هزار نفری حزب توده ایران در میدان سنگلج جمع شده بودند، یکرا می ۰۰۰ فریاد خود را برای آزادی، نفرت و انزجار خود را از استبداد و ارتجاع ۰۰۰ طنین انداز کردند."

۰۰۰ در بروز حزب توده بزرگترین ضربه را به ارتجاع وارد آورد ۰۰۰ و به مردم ایران و عالمیان گفت که ما مخالف دیکتاتوری و آخرین بقایای کهنه آن در ایران هستیم ۰۰۰ میتینگها و نمایشهای نظیر همه مراکز راکه سازمان حزب توده ایران در آن تشکیل شده بسود فراگرفت. سیل تلگرافهای حاکی از انزجار و نفرت از هر دو سید ضیا و فعالیت آغاز شده به مرکز وانشنا در نمایش عظیمی که در تبریز داده شد ناطقین گفتند: "آذربایجان بانی دیکتاتوری را نمیپذیرد، خائن ملت را به محاکمه جلب کنید."

د رآغاز کار مجلس چهارم هم نیز فراکسیون حزب توده ایران قبل از همه نسبت به اعتبارنامه سید ضیا^۱ اعتراض کرد تا بتوان اسناد و مدارک مربوط به خیانت وی به اصول مشروطیت و عدم صلاحیتش از تریبون مجلس برای عامه مردم ایران تشریح نمود. ولی بنا بر تقاضای دکتر محمد مصدق که وی نیز در این باره اجازه صحبت خواسته بود فراکسیون تصمیم گرفت بنظر همکاری و مبارزه در جبهه هر چه وسیعتر علیه سید ضیا^۱ الدین - ظهر آن روزی ارتجاع - ناطق فراکسیون ر. رادش از اجازه خود بنفع دکتسر مصدق صرف نظر نماید.

ج) کوشش برای تشکیل جبهه واحد

حزب توده ایران در مبارزه علیه بقایای دیکتاتوری و نقشه احیا آن تنها نبود. عده ای از نمایندگان مرفی مجلس و رجال آزاد بخواه و عده ای از جراید مرفی در این مبارزه سهیم بودند. ولی حزب توده ایران یگانه حزب مرفی و نیرومند کشور بود که میتوانست این مبارزه را سازمان دهد و به آن روح بخشد. مبارزه پیگیر و صادقانه وی علیه نقشه های استعمار و ارتجاع داخلی و برانداز مرکز توجه مردم قرار داد. هر چه بود. مردم ایران به چشم خود میدیدند که بین احزاب متعدد که پس از شهریور ۱۳۲۰ بوجود آمدند تنها حزب توده ایران بود که نیرو و امکانات مادی و معنوی خود را در خدمت مردم گذارد و زیر بار هیچگونه تهدید و تطمعی نرفت. با وجود عوتهای متعددی که از طرف کابینه های سهیلی و قوام برای شرکت در کابینه بعمل آمد، از آنجا که شرکت خود را در آن موقع بی اثر و موجب فریب توده های امید انست زیر بار نرفت و حتی مدبر روزنامه "سیاست" ارکان مرکزی خود عباس اسکندری را که در این راه کوشاید از حزب اخراج و از داشتن ارکان حزبی تا امکان و تصمیم جدید خود داری نمود.

کوشش برای انصراف حزب از راه خود منحصر به دولت های سهیلی و قوام نبود. سید ضیا^۱ الدین نیز که در نخستین نبرد خود با حزب دچهار شکست شد کوشش نمود از رسالت و فریب برآید و در همان بدو تشکیل دروه چهارم هم مجلس بارها به نمایندگان فراکسیون توده پیشنهاد همکاری کرد و چندین بار تکرار نمود که حاضر است با شرکت نمایندگان حزب توده ایران کابینه تشکیل دهد (*).

ولی حزب توده ایران از میان خلق و بنظر خدمت به خلق برخاسته و هدف مبارزه اش استقلال و آزادی کشور و رفاه مردم آن بود و در این مبارزه هرگونه سازش را دراز صد اقت بلکه خیانت میدانست. حزب توده ایران به دشواریهای آتی واقف بود ولی برای مقابله با همین دشواریها زانید شده بود و میداد مبارزه را ترک نمیکرد.

شکست سید ضیا^۱ الدین در نخستین یورش برای تصرف حکومت، بمعنای آن نبود که از اجبار^۲ نقشه ها و اموری که بوی محول شده است صرف نظر خواهد کرد. برعکس، اکنون نقشه مشخص تر در مقابل وی قرار داشت و آن از میان برداشتن مانع عده، یعنی حزب توده ایران و ایجاد تفرقه میان نیروهای مرفی بود. این مبارزه در انی طولانی ادامه یافت، با اشکال و عناوین مختلف بروز کرد: گاه بنام "کنگره احزاب"، گاه زیر عنوان جمعیت های مختلف ("وطن"، "رعد") و همکاری موازی با احزاب موجود از قبیل "عدالت"، بقایای حزب "همهان" و غیره و همیشه همراه با هجوم آراذل و اواهاش اجیر شده به مراکز حزبی، و بالاخره زیر نام "اراده ملی" - ما مهر جمع آوری همه احزاب و دستجات ارتجاعی زیر پرچم واحد - سر نخ همواره در دست سید ضیا^۱ و سفارت انگلیس بود.

روزنامه "رهبر" بهنگام تشکیل حزب "اراده ملی" در باره این فعالیت ها خطاب به سید ضیا^۱ مثالی از کلیله و دمنه آورد که زانان به بوم گفتند "اگر تو اهفت بار بسوزانند و خاکستر کنند و زنده گردانند و

باز هم بسوزانند و خاکستر کنند باز ماهیت شوم تو همان ماهیت بوم است* و نوشت: « شما هم آقای سید ضیا الدین بهره‌یستی که در رأیید و هر شکلی که اختیار کنید ملت ایران شمارا می‌شناسد و از خاکستر شما نیوسنگ دارد» *

فعالیت دامنه دار سید ضیا الدین نگرانی همه عناصر ضد دیکتاتوری و دموکرات را فراهم ساخت* در جریان این مبارزه صفوف حزب توده ایران که در پیشاپیش آن قرارداد حساب عناصر ملی و میهن پرست گسترش یافته و بر مصیبت حزب افزود.

از طرفی نیز این مبارزه پل واسطی شد میان حزب و عناصر مترقی* زمینه مساعدی برای همکاری نیرو شعارهای عمومی: آزادی و استقلال کشور، جلوگیری از برگشت دیکتاتوری و تحکیم آزادی های دموکراتیک فراهم گردید* حزب توده ایران برای گردآوری و تشکیل این عناصر یک جبهه گام برداشت و از کلیه جرائد و نویسندگان و رجالی که خود را آماده مبارزه برای تحقق این شعارها میدیدند برای تشکیل جبهه مشترک دعوت نمود.

ثمره کوشش خستگی ناپذیر حزب پیدایش "جبهه آزادی" بود که در آستانه نخستین کنگره حزب مرکب از فدایان ایران جرائدی که خود را آماده این همکاری میدانستند تشکیل گردید* اگر در تاسیس این جبهه شهاد و زنده روزنامه شرکت داشت در عرض نیمه دوم سال ۱۳۲۳ تعداد جرائد عضوان به ۴۴ رسید که نیمی از جرائد سراسر کشور را تشکیل میداد.

"جبهه آزادی" بتدریج نضج یافت و شکل سازمانی بخود گرفت و سپس برنامه خود را بشرح زیر اعلام نمود:

"جبهه آزادی سازمان ائتلافی از فدایان جرائد و نویسندگان و افراد آزاد بخواه است که بسرایی پیشرفت مقاصد مشترک زیر با احزاب و اتحادیه ها همکاری و تشریک مساعی می نماید:

(۱) مراقبت در حفظ استقلال سیاسی، اقتصادی و تمامیت خاکی ایران و مبارزه قطعی علیه هرگونه سیاست استعماری؛

(۲) مبارزه شدیدی برای برقراری حکومت ملی بر اساس قانون اساسی و رژیم دموکراسی؛

(۳) تشکیل دادگاه های ملی برای محاکمه و مجازات خائنین به منافع عمومی؛

(۴) مبارزه برای تأمین عدالت اجتماعی بمنظور بهبود زندگی عمومی مردم* * *

پدیده بطریق بهمت حزب توده ایران برای نخستین بار در تاریخ مبارزات مردم کشور ما جبهه واحدی بوجود آمد که در آن عناصر دارای عقاید و نظرات مختلف برای مبارزه در راه هدف های مشترک در هم گرد آمدند و متشکل شدند.

"جبهه آزادی ملی موجودیت خود خدمات ارزنده ای انجام داد که بموقع خود بدان اشاره خواهد شد.

د) فعالیت انتخاباتی - انتخابات دوره چهاردهم

در آستانه سقوط رضاشاه انتخابات دوره سیزدهم مجلس شورای ملی پایان پذیرفته و مجلس تازه تشکیل شده بود. انتخابات این دوره نیز مانند کلیه ادوار انتخاباتی زمان رضاشاه طبق صورت از پیش تنظیم شده و دستوری بود. طبیعتاً انتظار میرفت نخستین عمل دولتی که پس از سقوط دوره دیکتاتوری سرکاری آید العالم این انتخابات و تجدید آن باشد. ولی از آنجائیکه درد سنگاه حاکمان نظر ماهوی تغییری

* روزنامه "رهبر" شماره ۴۹۲

* در مورد مبارزه حزب برای تشکیل جبهه واحد رجوع شود به مقاله نگارنده در مجله "دنیای ما" پنجشنبه شماره ۳

حاصل نشد و بود چنین انتظاری مورد نداشت. مجلس تشکیل شد و به نهج گذشته به کاربرد اخت و از خود قوانینی مانند دعوت مستشاران امریکائی، اختیارات فوق العاده به میلسپو و نظیر آن بیادگار گذاشت. امید ی باینکه انتخابات دوره چهاردهم نیز بتواند در محیطی آزاد برگز آر شود نیز وجود نداشت. و چنانچه عملاً نیز دیده شد همان نیرنگهای سابق با اندک استثنای جریان یافت. بنابراین احتمال پیروزی نیروهای مترقی با واقعیت وفق نمیداد و برای حزب توده ایران نیز توهمی در این زمینه وجود نداشت.

با اینحال حزب تصمیم گرفت در انتخابات شرکت کند و در نقاطی که خود نامزدند ارد از نامزدهای مترقی پشتیبانی نماید. با این ترتیب حزب میتوانست هم نیرنگهای ارتجاع راد رجریان کارزار انتخاباتی بر ملا سازد و هم در صورت گذراندن چند وکیل از تریبون مجلس بمنظور روشن ساختن افکار عامه و افشای خیانتهای دستگاه حاکمه و تبلیغ نظرات خویش استفاد نماید.

حزب توده ایران در حد وسیع حزبی و غیر حزبی از تهران و شهرستانها برای نمایندگی مجلس شورای ملی نامزد کرد. چگونگی مبارزه حزب در انتخابات دوره چهاردهم نمیتواند خود موضوع مقاله جداگانه ای باشد. در اینجا تنها میتوان گفت که در هر جانا مازدهای ارتجاعی در مقابل نامزدهای حزب توده ایران قرار میگرفتند و دولت برای جلوگیری از انتخاب نامزد حزب نهایت شدت توأم بانیرنگ و تقلب را بکار میرد.

با اینحال حزب کامیابیهائی بیش از انتظار اولیه خود بدست آورد. در برخی از نقاط، بویژه در د حوزه انتخاباتی جنوب - اصفهان و فردوس - نامزدهای حزب بدون درد سر حائز اکثریت شدند. نامزد حزب در اصفهان در حد وسیع و پنج هزار رأی آورد که بزرگترین رأی در میان همه نامزدهای انتخاباتی کشور ام از مرکز و شهرستانها بود.

جمعاً به نامزدهای حزب در حد دو سیست هزار رأی داده شد و در نغرازانها موفقیت حاصل کردند. باید اذعان داشت که در برخی از حوزه های انتخاباتی - بویژه در تهران - تعیین نامزدها موفقیت آمیز نبود و برای انتخاب آنها تشابه نیروی حزب اتکا شده بود و حال آنکه حزب هنوز آنچنان نیرویی در اختیار نداشت که بتواند در مرکز خود مستقلاً از عهد بردن اکثریت برآید. تنها سلیمان محسن اسکندری میتوانست موفقیت حاصل کند (و قطعاً موفق میشد) که متأسفانه عمویش یاری نکرد.

از د نغرنمایندهگان انتخاب شده، نماینده مازندران غربی - رحمن قلی خلعت بری - بمناسبت شکستن انضباط فراکسیون از فراکسیون توده اخراج شد و نماینده تبریز - میرجعفر پیشه روی - که بمناسبت تأخیر انتخابات آنجا دیرتر به مجلس آمد، اعتراضاتش با دسیسه قبلی نمایندگان ارتجاعی رد شد.

در نتیجه فراکسیون توده در مجلس از هشت نفر تشکیل یافت. حزب بر اساس برنامه عمومی خود برنامه حد اقلی برای فراکسیون توده تنظیم نمود و بمنظور اطلاع عموم طی اعلامیه ای آنرا منتشر کرد.

در این برنامه خاطر نشان شده بود که نمایندگان حزب توده ایران در مجلس شورای ملی کاری جز دفاع از مصالح مردم ایران ندارند.

- آنها از تریبون مجلس استفاد خواهند نمود تا صد ای مردم ایران را بگوش جهانیان برسانند.

- آنها انگهبان حفظ استقلال و تمامیت کشور خواهند بود.

- شعار عده آنان عبارت است از: «آزادی برای همه، نان برای همه، فرهنگ برای همه، یهداشت برای همه».

حزب فراکسیون خود را موظف به تهیه طرحهایی نمود که پاسخ دهند خواستهای مردم مسردم

باشد از قبیل : قانون کار ، تجدید نظر در قانون استخدام ، تجدید نظر در قانون انتخابات ، اصلاح دادگستری و لغو دادگاههای فوق العاده ، اصلاحات ارضی ، اصلاحات اقتصادی در جهت صنعتی کردن کشور ، تساوی حقوق زنان و غیره
 در اعلامیه گفته میشود که نمایندگان توده با کلیه نمایندگان آزاد یخواه و اصلاح طلب و مترقی همکاری خواهند نمود .

فراکسیون توده با منتهای جدیت در جهت اجرای برنامه خود و همکاری با نمایندگان مترقی کوشید و با استفاده حد اکثر از کرسی مجلس نام برجسته ای در تاریخ مبارزه مردم ایران از خود باقی گذارد .

II - نخستین کنگره حزب

از کارزار انتخاباتی حزب توده ایران با نیروی باز هم بیشتری بیرون آمد . فعالیت تعدیه هنوز در نقاط کارگری و شهرها بود و این نکته در چگونگی ترکیب طبقاتی حزب انعکاس داشت ، چنانچه ۷۵٪ اعضا حزب را کارگران ، ۲۳٪ را کارمندان و روشنفکران و تنها ۲۰٪ را دهقانان تشکیل میدادند - موضوعی که خود یکی از علل ناکامی نسبی حزب در انتخابات نقاط غیر کارگری شد . جمعاً حزب دارای ۲۵ هزار عضو رسمی بود و اکنون دیگر تشکیل کنگره حزبی در دستمروز قرار میگرفت تا آنکه بتوان شکل سازمانی صحیحی به حزب داد . طبق اساسنامه نمایندگان کنگره میبایستی در کنفرانسهای حزبی مربوطه انتخاب شوند . طی ماههای اردیبهشت ، خرداد و تیر ۱۳۲۳ این انتخابات انجام گرفت و در تاریخ دهم مرداد ۱۳۲۳ (اول اوت ۱۹۴۴) نخستین کنگره حزب در سالون کلوب مرکزی افتتاح گردید .

جلسه راهسمن ترین نماینده کنگره ر. عماد اله رزبان نماینده قزوین افتتاح نمود . بدو به پیشنهاد رئیس جلسه نمایندگان به یاد و پاس احترام مرحوم سلیمان محسن اسکندری (سلیمان میرزا) بپا خاسته یک دقیقه سکوت کردند . سپس انتخاب هیئت رئیسه دائم پارامی مخفی انجام گرفت . پس از انتخاب هیئت رئیسه کنگره به کار خود آغاز نمود . در جریان کنگره نمایندگان سازمانهای مهم کارگری مرکز به تناوب در جلسه حضور یافتند و از جانب سازمانهای خود به کنگره تبریک گفتند . پس از تصویب اعتبارنامه ها (که اعتبارنامه یک نماینده مورد تصویب قرار نگرفت) کنگره با حضور ۱۶۴ نفر پارامی قطعی و چند میهمان از افرادی که با حزب همکاری کرده بودند به کار آغاز نمود . گزارشها عبارت بود از :

- ۱) گزارش سازمانی - دکتر رضاراد منش
- ۲) گزارش سیاسی - ر. اردشیر اوآسیان
- ۳) گزارش درباره تغییرات در برنامه و اساسنامه - ر. ایرج اسکندری
- ۴) گزارش کمیسیون تحقیق و کنترل - ر. علی شریفی
- ۵) گزارش فعالیت فراکسیون توده - ر. عبد الصمد کامبخش
- ۶) رسیدگی به امور مالی .

در اطراف گزارشها مباحثات پرشوریدر گرفت . نمایندگان در فضای بحث آزاد جهات مثبت و منفی کار حزب و انتقادات خود را بیان میداشتند . از آنجا که جریان کار مذکور اکثرات کنگره علناً و به تفصیل در روزنامه ارگان حزب انتشار مییافت (کاری که تا آنروز سابقه نداشت) بحثها در حقیقت بخارج نیز کشانده میشد و طی یازده روز کار کنگره ، جریان آن در مرکز توجه کلیه محافل سیاسی کشور قرار گرفته بود . روزنامه "رهبر" چند برابر بهای خود دست بدست بفروش میرسد . بسیاری از بدخواهان حزب منتظر بودند که کنگره آغاز تلاش حزب باشد . ولی زندگی عکس آنسرا

نشان داد. روزنامه "رهبر" در شماره ۳۵۷ خود نوشت: «جریان نخستین کنگره حزبی نشان داد که مانع فقط از انتقاد نمی ترسیم بلکه آنرا با کمال سرور استقبال میکنیم»

پرشورترین بحث هاد اطراف گزارش سازمانی بود. کنگره بد واجهات مثبت فعالیت سازمانی گذشته را متذکر شد و "از کلیه کسانی که در تهران و شهرستانها برای ایجاد و توسعه حزب انواع مصائب را بر خود هموار کرده اند و از کلیه مسئولین تهران و شهرستانها که شب و روز در راه پیشبردن حزب میکوشیدند" سپاسگذاری نمود و "از خدمات قید سعید مرحوم سلیمان محسن اسکندر ری که یکی از مجاهدین وفادار حزب بود" ایران بود" قدر دانی کرد (۴)

سپس کنگره باز گزین نکته که "حزب بود" ایران در این کشور یگانه حزبی است که بد آن معنی حقیقی حزب تعلق میگیرد و "حزبی است که جمع کثیری از مردم کشور آنرا میشناسند" به نواقص کار حزب، علل آن و لزوم برطرف ساختن نارسائیهات توجه خاص نمود.

کنگره متذکر شد که "حزب هنوز ۰۰۰ وارد مرحله جدی تشکیلاتی خود نشده و دارای نواقصی است که از جمله علل این نواقص را میتوان عدم سابقه احزاب در ایران دانست". در قطعنامه کنگره گفته میشود:

"در این بیست ساله استبداد و سانسور شدید عقائد مانع از رشد سازمانهای سیاسی و اجتماعی بود. بسبب نبودن افراد تشکیلاتی و نداشتن تجارب لازم و عدم معرفت غالب افراد مملکت به الفبای مبارزه و سیاست، طبیعتاً هر حزب نهنیادی دارای نواقص و عیوب چند میشود که در جریان نبرد اجتماعی باید بتدریج اصلاح و رفع گردد".

یکی از نواقص حزب را کنگره در نبودن کادر کافی رهبری کننده میدید و به این نکته توجه کرد که: "از لحاظ سیاسی حزب بزرگ و معروف و بانفوذ شده و حال آنکه تشکیلات حزب قادر به اداره نبود. بی تجربگی و نبودن کادر باند از کافی در آغاز تشکیل حزب از علل سهواً این نقصی است. مابین سازمانهای مختلف حزبی نیز هماهنگی و همکاری چنانکه باید وجود نداشت و هر سازمان مطابق ابتکار خود میکوشید. لذا احزاب با جریان بی نقشه در دستگاه اداره کنند خود در آینده مبارزه خواهد کرد و اصول رهبری متمرکز و نقشه ای را اجرا خواهد نمود".

کنگره توجه کمیته مرکزی آینده را به ضعف ارتباط با ولایات و لزوم برقراری ارتباط جاندار بیسن سازمانهای مرکز و ولایات و نیز به عدم نظم در کار سازمانی و لزوم تفکیک دقیق شعب و رعایت سلسله مراتب و انضباط حزبی جلب نمود.

اشتیاه بزرگ از همان بد و تا "سپس حزب عدم توجه به برتری کیفیت بر کمیت بود. برای برخی اینسن توهم پیش آمده بود که گویا حزب میتواند تاحدی وظیفه جبهه واحد را انجام دهد و لذا در پذیرش افراد وقت لازم بعمل نیامده بود. کنگره به این نکته بویژه توجه نمود تا اینکه هر چه زود تر از آلودگی حزب به افراد بیگانه جلوگیری شود و صفوف حزب از عناصر ناصالح تصفیه شود. در این باره در مواد ۱۰ و ۱۲ قطعنامه سازمانی چنین میخوانیم:

ماده ۱۰ - تصفیه حزبی باید هر چه زود تر عملی شود. باید کلیه عناصر ناصالحی که در حزب راه یافته اند یا ارتجاع بمنظور معینی وارد کرده، یا ماجراجوانی که از نام حزب قصد سوء استفاده دارند بلا فاصله پس از کنگره و بعد از بازرسی دقیق طبق نظامنامه تصفیه اخراج شوند.

ماده ۱۲ - حزب بود" ایران از این پس در قبول نفرت تازه دقت بسیار خرج خواهد داد و پیش از عضویت در "آزمایشی مطابق نظامنامه معمول خواهد داشت (منظور نظامنامه اصلاح شده در کنگره است. نگارنده) و خواهد کوشید که حزب از افراد با انضباط و آگاه تشکیل شود. بهمین جهت عدد کمی خوب را بر بزیاد ولی بد ترجیح خواهد داد و در عوض برای توسعه اتحاد به های کارگران و دهقانان و جماعات داخل هلالین از قطعنامه کنگره در باره سازمان حزبی (روزنامه "رهبر" شماره ۳۵۹) است.

کارمند آن بمنظور مشکل کردن توده وسیع مردم و بمنزله نخستین آموزشگاه و پرورشگاه سیاسی افراد جدید خواهد نمود.

ضمن تقدیم این ازادامی که در مورد وحدت جنبش کارگری بعمل آمده بود کنگره تکیه خاصی روی لزوم کار در ده و تشکیل اتحادیه های دهقانی نمود.

بمنظور برجسته کردن اهمیت انتقاد در حزب کنگره متذکر شد:

"از آنجاکه حزب ما حزبی مترقی و آزاد یخواه و خواهان تکامل است برای آنکه دچار فساد نشود از انتقاد پروا نمی‌اندازد بلکه از آن باک ندارد که گرفتار غرور و اشتباه گردد و در تپاهی فرورود. سازمان ما انتقاد را بمنزله سلاح اصلاح همیشه بکار خواهد برد ولی در عین حال مواظبت دقیق خواهد کرد که ایسب انتقاد بصورت زیان بخش نفاق انگیزی در نیاید." (ماده ۱۱)

کنگره نظر کمیته مرکزی آینده را بمنظور کار هر چه وسیعتر بین زنان و متحد ساختن آنان در قبال تحریکات ارتجاعی و نیز کوشش برای متحد ساختن جوانان و روشنفکران و "آشنا کردن آنان به روش صحیح آزاد یخواهی" جلب نمود.

در مورد تبلیغات حزب کنگره این نکته را گوشزد نمود که "سابقا غالب تبلیغات ما چنانکه باید و شاید با روحیات عمومی تطبیق نمیکرد و در باره ای موارد نتایج غیر مطلوب داد. کمیته مرکزی آینده باید برای مبتنی کردن تبلیغات بر اصول صحیح وقت کند و بخصوص بنگاه نشریات توده و کلاسهای سیاسی و درسه تربیت کادر و مؤسسات ورزشی و دوائر تبلیغاتی دیگر ایجاد و توسعه دهد و همچنین برای شناساندن حزب به خارج از ایران بعنوان یک حزب پیشرو ملی و آزاد یخواه بکوشد" (ماده ۱۷)

کنگره پس از استماع گزارش مربوط به روش غیر حزبی مدبر روزنامه "صورت" رشت و تخلف رحمن قلی خلعت بری وکیل مجلس و عضو فراکسیون توده که با وجود خود داری فراکسیون توده از شرکت در مراسم تسلیم بمناسبت قوت رضا شاه، بازم در حوزة انتخاباتیة خود مجلس سوگواری تشکیل داده بود تصمیم به اخراج آنها از حزب گرفت. روزنامه "رهبر" در این باره نوشت که کنگره با این عمل خود "بارد یگر ثابت کرد که تشکیلات ما وابسته به افراد نیست" و اضافه کرد که "ما این عمل پرشهامت را که بهترین نشانه قدرت حزب ماست به نخستین کنگره حزبی تبریک میگوئیم" (شماره ۳۵۷)

بحث در اطراف گزارش سیاسی *

سیاست داخلی - نخستین کنگره حزب پس از بحث در اطراف گزارش سیاسی و تذکراتی که "دستگاه شوم استبداد هنوز پابرجاست" و "خطر دیکتاتوری آزادی ملت ایران را تهدید میکند"، جدال لزوم و حیاتی بودن ائتلاف ملی از احزاب و افراد و جرائد آزاد یخواه را خاطر نشان ساخت و کمیته مرکزی آینده را موظف نمود "در راه ایجاد چنین جبهه ای به متهدی درجه بکوشد".

بحث مفصلی در اطراف لزوم یا عدم لزوم شرکت حزب در انتخابات مجلس شورای ملی در گرفت. عده ای معتقد بودند تا موقعی که جریان انتخابات بشکل فعلی باقی است و اعزاز نمایندگان واقعی مردم به مجلس میسر نیست باید از شرکت در آن خودداری کرد و تشابه افشاگرانه نیرنگهای دستگاه حاکمه اکتفا نمود. در پایان بحث کنگره نظر خود را چنین فرمولندی کرد:

"کنگره شرکت در انتخابات را لازم می شمارد ولی باید این شرکت پنحوی صورت گیرد که از هیچ جهت به حیثیت حزبی لطمه وارد نیاورد و دقیقاً مطابق اصول و موازین حزبی باشد. در نقاطیکه برای حزب زمینهای نیست کنگره اجازه میدهد که حزب از آزاد یخواهان صالح و معروف به پاکدستی پشتیبانی کند و البته

تشخیص صلاحیت این افراد با کمیته مرکزی است. تبلیغات انتخاباتی باید صورت جدی و صحیحی بخود گیرد و با مطالبات و روحیات توده مردم بعراقت بیش از پیش وفق دهد و از آن حد اکثر استفادہ بسر ای توپرا فکار عمومی بشود. تهیه زمینه انتخاباتی باید مقدم بر همه بر اساس تقویت اصول تشکیلاتی بعمل آید. (ماده ۴)

کنگره نظر خود را در ریکترشته مسائل مردم و مورد بحث روز بشرح زیر در مواد ۵، ۶ و ۹ قطعنامه روشن کرد :

"حزب توده ایران باید در قیامتوجه باشد و با کلیه امتیازات اقتصادی که موجب تزلزل یا تضعیف استقلال و (موجب) بندگی اقتصادی ملت ایران گردد جدا و شدیداً مخالفت ورزد."

"حزب توده ایران ملت ایران را لایق آن میدانند که امور خود را اداره کند و از این لحاظ با هرگونه مستشار خارجی از هر کشور که باشد مخالف است."

"حزب توده ایران با هرگونه تمایلات تجزیه طلبی که منجر به اختلال تعامیت ایران شود مخالفت صریح و تام دارد و با اینگونه تمایلات و هرگونه تبلیغاتی که ایجاد نفاق بین ملت ایران بکند و مانعهای شوم ترک و فارس و تحریک اختلاف مذاهب و ایجاد دشمنی بین ملل متوعه جدا مبارزه خواهد کرد."

سیاست خارجی - کنگره پس از تائید کلی سیاست گذشته حزب از لحاظ مبارزه علیه فاشیسم و حمایت از نبرد آزاد یخواهانه ملل متفق و پشتیبانی از مطالبات حق ملل کوچک، سیاست آیندۀ حزب را در مسائل عدۀ سیاست خارجی چنین تعیین نمود :

روش مودت آمیز با کلیه دول متفق در ایام جنگ و دوستی با کلیه دولی که از حقوق ملل کوچک حمایت کنند به هنگام صلح، مشروط بر اینکه این دوستی بر اساس تساوی باشد؛

روابط دوستانه با کلیه دول آزاد یخواه بر اساس احترام متقابل و شناسایی کامل استقلال سیاسی و اقتصادی و حفظ حرمت آزادی و حق اختیار ملت ایران در تعیین سرنوشت خویش و مبارزه با هرگونه سیاست بنده و ارکه توهین به حیثیت ملت ایران باشد؛

عدم شرکت در هرگونه دسته بندی که جنبه امپریالیستی دارد و نتیجه فعالیت آن استعمار ملت ایران یا ملل دیگر باشد، مبارزه جدی بانظائر این دسته بندیها، پشتیبانی صمیمانه از کلیه جنبشهای استقلال طلبانه و آزاد یخواهانه ملل.

در مورد حفظ حقوق مردم ایران بعنوان متفق در جنگ علیه آلمان فاشیستی در مواد ۵ و ۶ قطعنامه مربوطه چنین گفته شده است :

"حزب توده ایران معتقد است که ملت ایران در جنگ عالمسوز کنونی با تحمل مصائب بسیار و بذل کوشش بیدریغ سهم شایانی در پیروزی نهائی متفقین - دلاورماد ارد و از این لحاظ باید در رزمه مللی که بر ضد نیروهای اهریمنی فاشیسم بیکار کرده اند مرتبه ممتاز و مخصوصی بدست آورد؛

"حزب توده ایران عقیده دارد که نمایندگان کشورمادر کفرانسی صلح باید از میان افراد صالح و میهن دوست و محیط برکار و آشنائی به مسائل سیاست و حامی واقعی آزادی و مبری از هرگونه شائبه همکاری باقوای ارتجاعی برگزیده شوند."

در باره تفتیش و کنترل

کنگره پس از استماع گزارش کمیسیون تفتیش و کنترل بطور کلی فعالیت این کمیسیون را درگذشته رضایت بخش ندانست و تصریح نمود که این کمیسیون "ناتوانسته است چنانکه باید از عهدۀ وظایف خود برآید و باید در آینده با رفع نواقص، کار خود را هرچه جدی تر دنبال کند."

سپس وظائفی در زمینه مواد زیرین برای کمیسیون آیند تعیین نمود ؛
 تنظیم نظامنامه مشروح برای تشویق و مجازات بر اساس پیشنهاد هایی که در کنفرانس شده است ؛
 تهیه نظامنامه اصول محاکمات حزبی ؛
 تدوین نظامنامه تصفیه حزبی ؛
 مبارزه قطعی بانشر اتهامات در داخل حزب ؛
 همکاری پاکمینه مرکزی در ایجاد انضباط در حزب ؛
 مراقبت و بازرسی در امور مالی ؛
 رسیدگی به کلیه دعاوی معوقه حزبی و حکمیت در آن ؛
 نظارت در اجرای تصمیمات کمیته مرکزی ...

در مورد فعالیت فراکسیون توده در مجلس

کنگره فعالیت گذشته فراکسیون رامورد تا "باید قرارداد و نقش مهمی را که این فراکسیون در کار دفاع از مافع زحمتکشان ، ترویج نظرات حزب و افشاء محافل ارتجاعی بدستگاه حاکمه دارد متذکر شد و لزوم همکاری هرچه بیشتر با نمایندگان مترقی و اجرا برنامه ای که حزب در مقابل فراکسیون قرارداد است یکبار دیگر تاکید نمود .

در قطعنامه مربوط به امر مالی - کنگره نخست " از عموم آزاد یخواهان که از کمک به حزب در ریخ نمودند ... و بخصوص در مورد تقدیمی های رفیق فقید مرحوم سلیمان محسن اسکندری که در واپسین دم زندگی فد اکاری انجام داد و نام نیک خود را در قلوب آزاد یخواهان منقوش ساخت " سپاسگذاری کرد .
 سپس کمیته مرکزی آیند را موظف ساخت در عرض يك ماه به کلیه محاسبات کمیسیون مالی سابق رسیدگی دقیق نمود . نتیجه را به همه اعضا " حزب اعلام نماید . وظائفی نیز در آیند در زمینه ازد یساد مافع مالی ، طرز وصول حق عضویت و غیره تعیین نمود .

* * * *

نکته قابل توجه در کنگره موضعی بود که خلیل ملکی اتخاذ کرد . چنانچه دیدیم حزب در گذشته دارای يك سلسله دشواریهای ناشیه از سرعت رشد و ازاینرو دارای اشتباهاتی بود که در کنگره ضمن بحث آزاد وسالم به آن اشاره شد و نمایندگان سخنانی از زاویه انتقاد صریح ایراد کردند .
 خلیل ملکی که تهاد راستانه تشکیل کنگره عضویت حزب را پذیرفته بود سعی کرد از این اشتباهات و انتقادات وارد " بنفع نقشه دراز مدت خود که برای نمایندگان نامعلوم بود حد اکثر استفاد را بنماید . توجه به این موضوع بویژه از نظر اوضاع واحوال موجود سیاسی و کوشش هایی که برای مبارزه از موضع چپ نمائی با حزب توده ایران میشود تجربه آموز است . در حالیکه موضع واقعی سیاسی خلیل ملکی (چنانچه بعدها واضح گردید) موضع افراطی راست تا حد تسلیم طلبی بود ، در کنگره بمنظر جلب جوانان طسرفدار اصلاحات و دارای شهر انقلابی ، حزب را از چپ ترین مواضع در معرض حمله قرارداد ، شرکت حزب را در انتخابات نادرست و سیاستش را سازشکارانه دانست و حزب را متهم کرد به اینکه از مبارزه طبقاتی عدول نموده است الخ . وی در کنگره به عضویت کمیسیون تفتیش کل انتخاب گردید و سیاست تفرقه افکنانه خود را تا حد انشعاب ادامه داد .

* * * *

روز ۲۱ مرداد پس از یازده روز کار پرشور و هیجان و انتخاب دستگاه رهبری کنگره به جلسات خود

پایان بخشید. یازده تن از نمایندگان به عضویت کمیته مرکزی و ۹ نفر به عضویت کمیسیون تفتیش کمال انتخاب شدند تا آنکه، طبق اساسنامه جدید کمیته مرکزی از میان اعضا خود پنج نفر بعنوان هیئت سیاسی و از آن میان سه نفر برای دبیری حزب انتخاب نمایند. محل صدارت حزب پس از مرگ سلیمان محسن اسکندری برحسب تصمیم کنگره خالی گذارده شد.

کنگره باصدور اعلامیه زیرین به کار خود خاتمه داد: *

" نخستین کنگره حزب توده ایران مرکب از ۱۶۴ نفر نمایندگان تهران و شهرستانها در تاریخ ۱۰ مرداد ۱۳۲۳ تشکیل گردید و در کلیه مسائل مختلفه راجع به سازمان حزب و سیاست داخلی و خارجی و امور مالی و تفتیش و پارلمانی و برنامه و آئین نامه رسیدگی کامل نمود و پس از مباحثات پرشور و صمیمانه قطعنامه های مربوطه را صادر کرد و با انتخاب یازده تن اعضا کمیته مرکزی و نه تن اعضا کمیسیون تفتیش کل صبح روز ۲۱ ماه مذکور خاتمه یافت.

نمایندگان نخستین کنگره حزبی که با ایمان تمام برای تحکیم و تقویت حزب خود گرد آمده بودند تصدیق دارند که حزب توده ایران وظایف خطیر و مشکلات فراوان در پیشتر دارد و بزرگترین وسیله غلبه بر موانع و اجرای وظایف وحدت کامل عناصر حزبی است.

نمایندگان نخستین کنگره حزبی ایمان دارند که حزب توده ایران پیوسته پرچمدار مبارزه بر علیه ارتجاع و استعمار خواهد بود و از کمیته مرکزی آینده و کلیه دستگاه رهبری حزب منتظرند که با جسد و جهد و فداکاری تمام در اجرا وظایف دشوار و مقدس خود بکوشند.

نمایندگان نخستین کنگره حزبی امروز که جلسات پرشور و باشکوه خود را پس از یازده روز خاتمه میدهند حس میکنند که بر مراتب صمیمی تر، نزدیکی تر، یگانه تر و هم آهنگ تر از روز اول یکدیگر را بدوید میکنند و اطمینان دارند که در کنگره آینده با احراز پیروزیها و کامیابیهای درخشان دیگر برای اجرا وظایف تازه تری گرد خواهند آمد.

توضیح ۱: آن قسمت از یادداشتی که استخراجاتی از آن در این مقاله آمده و اصل آن در دسترس هیئت تحریریه است بتدریج در مجله " دنیا " نشر خواهد یافت زیرا متن آن کمیاب است.

توضیح ۲: کوشش نگارنده در مقالات مربوط به تاریخ حزب توده ایران همه جا اینست که از قطعنامه ها و تحلیل های رسمی مقامات حزبی باز کرمبج استفاده نماید. در مواردی که به منابع حزبی اشاره نشده است نظر متعلق به خود نگارنده است.

از ذکر اسامی منتخبین و شاغلین مشاغل رسمی حزبی خواه از نظر مبالغ خود افراد و خواه از نظر اینکه مقالات مزبور در واقع تاریخ رسمی حزب نیست خود داری میشود.

جمهوری دموکراتیک آلمان دولت سوسیالیستی ملت آلمان

پس از گذشت بیست و سه سال از شکست فاشیسم هیتلری و در آستانه بیستین سال تأسیس جمهوری دموکراتیک آلمان، در ششم آوریل ۱۹۶۸ قانون اساسی جدید سوسیالیستی جمهوری دموکراتیک آلمان طی یک referendum با اکثریت قاطع بتصویب رسید. این واقعه تاریخی مصادف با گذشت یکصد و پنجاه سال از تولد کارل مارکس، بزرگترین فرزند ملت آلمان و بنیادگذار سوسیالیسم علمی نیز بود.

با توجه به اینکه مسئله آلمان یکی از مهمترین و بغرنجترین مسائلی بین المللی است که سرنوشته صلح و امنیت اروپا و جهان به آن بستگی دارد، شایسته و ضرور است که صلح و ستان و ترقیخواهان ایرانی با جمهوری دموکراتیک آلمان، نخستین دولت سوسیالیستی آلمان، کسه سهم و نقش قاطعی در حل مسئله آلمان بسود صلح و ترقی دارد، بیشتر آشنا شوند.

البته غیرممکن است بتوان در یک مقاله تمام جنبه های مسئله آلمان و تکامل جمهوری دموکراتیک آلمان را مورد بررسی قرار داد. ولی این آغاز کار مفید و لازمی است که در آینده و در فرصتهای مناسب باید تکمیل گردد.

تشکیل دولت آلمان

امپریالیسم آلمان تاکنون دو بار جهان را بربوطه جنگ کشانده است. بدینجهت وقتی در ۸ ماه مه ۱۹۴۵ فاشیسم هیتلری، این مولود شوم امپریالیسم آلمان، در مه خود از پای درآمد، همه نیروهای صلح و ست و ترقیخواه جهان وظیفه تردید ناپذیر خود قرار دادند که برای همیشه ریشه جنگ و تجاوز را در آلمان بکشانند. اتحاد شوروی که بزرگترین صدمات مادی و معنوی را در جنگ دوم جهانی دید و در همانحال نقش قاطع را در شکست فاشیسم ایفا کرد در مقامین جهانی، و نیروهای صلح و ست و ترقیخواه آلمان، و در پیشاپیش آنها کمونیستها، در خود آلمان با سیاست خویش متعین کنند این خواست و تمایل بودند.

در کنفرانس پتسدام (۱۷ ژوئیه تا ۲ اوت ۱۹۴۵) اتحاد شوروی این خواست و تمایل را بصورت پیشنهاد های مشخصی برای تشکیل یک دولت واحد، صلح و ست و دموکراتیک در آلمان مطرح کرد.

شرط ضروری و اساسی برای تشکیل چنین دولتی عبارت بود از: سلب قدرت اقتصادی و سیاسی از انحصارگران و سرمایه‌های مالی، منع تسلیم و جلوگیری از نظامی کردن، اصلاح ارضی، ملی کردن صنایع کلیدی، تصفیه دستگاه دولتی از نازیها و مکرانیزه کردن آن، اجازه فعالیت آزاد به نیروهای صلح و مست و مکرانیک و شرکت دادن آنها در حکومت و مجازات جنایتکاران جنگ.

با اینکه متقین غربی پیشنهاد اتحاد شوروی را در مورد تشکیل يك حکومت مرکزی در آلمان رد کردند ولی موافقت نمودند که در دوران اشغال، آلمان از نظر اقتصادی يك واحد تلقی شود. علاوه بر این تحت تأثیر پیروزی بر فاشیسم و زیر فشار افکار عمومی جهان، متقین غربی به قبول بسیاری از پیشنهاد های اتحاد شوروی تن در دادند، بطوریکه قرارداد پتسدام در مجموع خود پیروزی نیروهای ضد فاشیستی و مکرانیک تلقی گردید و اگر در زمره آلمان اجرا میشد بدون تردید کام اساسی در راه تشکیل دولت واحد، صلح و مست و مکرانیک در آلمان برداشته شده بود.

ولی بانطق وینستون چرچیل در قولتن (امریکا - ۵ مارس ۱۹۴۶)، که طی آن وی جهاد ضد کمونیستی را در رجه اول بر ضد اتحاد شوروی اعلام کرد، و بدین ترتیب جنگ سرد آغاز گردید، خیلی زود معلوم شد که امریالیستهای غربی بر رهبری امریالیسم امریکانقشه دیگری برای آلمان در سر دارند. در مست بهمان ترتیب که در جنگ اول جهانی امریالیستهای غربی به کمک امریالیستهای شکست خورده آلمان آمدند و نخست انقلاب را در آلمان سرکوب کردند و سپس قدرت را به فاشیسم هیتلری سپردند و به تجهیز آلمان بر ضد اتحاد شوروی پرداختند، این بار نیز امریالیستهای غربی تصمیم گرفتند آلمان را به پایگاه ضد کمونیستی و ضد شوروی در اروپا تبدیل سازند. روشن است که نیل به این هدف از یک طرف بدون همکاری و تجدید حیات امریالیسم آلمان ممکن نبود. از طرف دیگر با رعایت قرارداد پتسدام مبنایست داشت. به همین جهت هنوز مرکب قرارداد پتسدام خشک نشده بود که دول امریکا و انگلیس و فرانسه به نقض آشکاران دست زدند. البته امریالیستهای غربی آرزو داشتند که بتوانند این بار هم آلمان را با پایگاه ضد کمونیستی و ضد شوروی، یعنی پایگاه جنگ و تجاوز در اروپا تبدیل سازند. ولی تفاوت در آن پس از جنگ دوم جهانی با دوران پس از جنگ اول جهانی این بود که شرق آلمان از طرف اتحاد شوروی اشغال شده بود و دست امریالیستها از آن کوتاه. نتیجه اینکه در حالیکه اتحاد شوروی و نیروهای صلح و مست و مکرانیک آلمان با قاطعیت و پیگیری و با طرح پیشنهاد های مشخص و با اجرای قرارداد پتسدام در راه تشکیل آلمان واحد، صلح و مست و مکرانیک مبارزه میکردند، امریالیستهای غربی از همان آغاز در راه تقسیم آلمان و تشکیل دولت جداگانه ای در منطقه اشغالی سه دولت غربی در غرب آلمان گام گذارند.

نخستین گام اساسی در راه تقسیم آلمان راسه دولت غربی با اعلام رفرم پولی در ۲۰ ژوئن ۱۹۴۸ در منطقه اشغالی غربی (بدون اطلاع اتحاد شوروی) برداشتمند. پس از این اقدام گامهای دیگر سرعت و علیرغم اعتراضات متعدد اتحاد شوروی و نیروهای صلح و مست و مکرانیک آلمان - برای تشکیل دولت جداگانه ای در آلمان غربی و تکمیل و تسجیل تقسیم آلمان برداشته شد تا سرانجام با تصویب قانون اساسی در ۸ ماه مه ۱۹۴۹، جمهوری فدرال آلمان بوجود آمد. بدینسان مسئولیت تقسیم آلمان مستقیماً بر عهده دول امریکا و انگلیس و فرانسه و امریالیستهای آلمان غربی است.

اتحاد شوروی و نیروهای صلح و مست، در مکرانیک و مترقی در آلمان البته فقط به اعتراض به نقض قرارداد پتسدام توسط سه دولت غربی و سیاست آنها مبنی بر تقسیم آلمان و احیای امریالیسم آلمان اکتفا نکردند. اتحاد شوروی با پشتیبانی و همکاری نیروهای صلح و مست، در مکرانیک و مترقی آلمان بلافاصله پس از امضا قرارداد پتسدام به اجرای پیگیری مواد آن در منطقه اشغالی خود پرداخت: از انحصارها و یونکرها سلب مالکیت شد. اصلاح ارضی عملی گردید. صنایع کلیدی ملی شد. دستگاه اداری از نازیها

تصفیه گردید و به نیروهای دموکراتیک سپرده شد، جنایتکاران جنگ مجازات رسیدند و اجازه فعالیت آزاد به نیروهای صلح دوست، دموکراتیک و مترقی داده شد. بدینسان تمام آن اقدامات اساسی که لازمه تشکیل آلمان واحد، صلح دوست و دموکراتیک بود، عملی گردید.

در پروسه دموکراتیزاسیون در شرق آلمان، نیروهای صلح دوست، دموکراتیک و مترقی آلمان و در پیشاپیش آنها حزب کمونیست آلمان نقش و سهم مهمی داشتند. این نیروها که بهیچ وجه فاشیسم و فاشیست‌های فراوان حتی یک لحظه هم دست از مبارزه برضد فاشیسم هیتلری برنداشته بودند بلافاصله پس از پایان جنگ به ارزیابی و نتیجه‌گیری از تجارب غلبه و شکست فاشیسم هیتلری در آلمان پرداختند. نخستین و مهمترین نتیجه‌گیری تا همین وقت، وحدت طبقه کارگر آلمان بعنوان نیروی اساسی مقاومت و مبارزه برضد تجدید حیات امپریالیسم آلمان و اهرم اصلی مآخضان یک جامعه نوین بود که بصورت وحدت حزب کمونیست آلمان و حزب سوسیال دموکرات آلمان و تشکیل حزب سوسیالیست متحد آلمان در منطقه اشغالی شوروی در ۲۰ آوریل ۱۹۴۶ تحقق یافت. از طرف کمونیست‌های آلمان ویلهلم پیک و از طرف حزب سوسیال دموکرات آلمان اتو گرتوول ضمن مراسم پرشکوهی بعنوان نمایندگان دنیویوی عهد کارگری برای ابد دست برادری بهم دادند. رفیق والتر اولبریش در همین تاریخ بعنوان دبیر اول حزب سوسیالیست متحد آلمان انتخاب شد. این پیروزی تاریخی طبقه کارگر آلمان بود. با تشکیل جبهه ملی آلمان دموکراتیک مرکب از احزاب و سازمان‌های دموکراتیک و برهبری حزب سوسیالیست متحد آلمان این پیروزی تکمیل گردید و پایه واقعی و شرط ضروری برای تشکیل آلمان دموکراتیک بوجود آمد.

با این مقدمات نیروهای صلح دوست، دموکراتیک و مترقی در آلمان شرقی برهبری طبقه کارگر به اتحاد شوروی، نجات دهند، خود از جنگال نیروهای اهریمنی فاشیسم، دست‌دستی دادند و متقابلاً به اجرای مواد قرارداد پتسدام و ایجاد یک جامعه دموکراتیک در شرق آلمان پرداختند. و سرانجام وقتی اعتراضات و مبارزات برای جلوگیری از تقسیم آلمان و تشکیل دولت جداگانه در غرب آلمان، با تسلط مجدد انحصارگران و سرمایه‌مالی، به نتیجه نرسید، اتحاد شوروی و نیروهای دموکراتیک و مترقی در آلمان شرقی نیز خود را مواجه با وظیفه جدیدی دیدند: ایجاد پایگاه مقاومت و مبارزه برضد امپریالیسم و قبل از همه امپریالیسم آلمان در خود آلمان و بوسیله مردم آلمان بمنظور آنکه از خطر جنگ و تجاوز مجدد جلوگیری شود، دستاورد های دموکراتیک و مترقی مردم آلمان حد اقل در شرق این کشور از دستبرد راهزنان امپریالیست محفوظ بماند، تکیه‌گاه مقتدر وطنی برای نیروهای صلح دوست و دموکراتیک در آلمان غربی بوجود آید و آیند آلمان بصورت ایجاد نمونه یک جامعه صلح دوست، دموکراتیک و مترقی در شرق آلمان پایه گذاری شود.

براین اساس بود که در هفتم اکتبر ۱۹۴۹ (پس از آنکه در اول اکتبر ۱۹۴۹ اتحاد شوروی برای آخرین بار به سه دولت غربی بمناسبت تشکیل دولت آلمان غربی اعتراض کرد)، شورای خلق در آلمان شرقی، که در نتیجه یک انتخابات آزاد و دموکراتیک بوجود آمده بود، تشکیل جمهوری دموکراتیک آلمان را با تصویب نخستین قانون اساسی دموکراتیک در تاریخ آلمان اعلام کرد و در هفتم اکتبر ۱۹۴۹ اتحاد شوروی اداره منطقه شرق آلمان را رسماً به دولت جمهوری دموکراتیک آلمان سپرد.

بدینسان دوراه تکاملی که در جهت متضاد در شرق و غرب آلمان از همان آغاز پایان جنگ در پیش گرفته شده بود، قطعی و مسجل گردید و وجود دولت باد و سیستم متضاد اقتصادی - اجتماعی در خاک آلمان بصورت یک واقعیت تاریخی درآمد.

پیروزی انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی در شرق آلمان

اجرای قرارداد پتسدام توسط اتحاد شوروی نخستین تحول بنیادی را در ساختمان اقتصادی -

اجتماعی در شرق آلمان موجب گردید. این تحول که با شرکت فعال نیروهای دموکراتیک و مترقی برهبری طبقه کارگر در این منطقه انجام میگرفت قبل از هر چیز در سلب قدرت اقتصادی و سیاسی از انحصارگران و مالکان بزرگ و بصورت اجرای اصلاح ارضی و ایجاد بخش دولتی در صنایع و بطور کلی در اقتصاد منعکس بود. بدین ترتیب بود که تا سال ۱۹۴۸ از ۷۱۶۰ مالک بزرگ با مالکیت ۳۵۷ ۰۱۷ ۲ هکتار زمین و از ۴۵۲۷ فاشیست و جنایتکار جنگ با مالکیت ۷۴۲ ۱۲۱ هکتار زمین سلب مالکیت شد و بیش از ۹۰ درصد مؤسسات کشاورزی بایش از ۶۰ درصد زمینهای کشاورزی در اختیار دهقانان کوچک و متوسط قرار گرفت تعداد ۹۲۸۱ مؤسسه و ازان میان ۲۸۴۳ مؤسسه تولیدی ملی شد و بخش دولتی (همراه با مؤسسات تولیدی شوروی) در سوم تولید ناخالص صنعتی را در بر گرفت.

تشکیل جمهوری دموکراتیک آلمان، نخستین دولت کارگری و دهقانان در آلمان، در واقع پیروزی انقلاب دموکراتیک بود که برای همیشه به سلطه انحصارگران و مالکان بزرگ در شرق آلمان پایان داد. ویژگی این انقلاب و در عین حال ضامن پیروزی آن در این بود که بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان و سایر نیروهای دموکراتیک و مترقی و برهبری طبقه کارگر، که قدرت دولتی را در دست داشت، انجام گرفت و بهمین جهت هسته های انقلاب سوسیالیستی را نیز در خود داشت.

ولی جمهوری دموکراتیک آلمان بلافاصله پس از پیروزی انقلاب دموکراتیک بکار ساختن سوسیالیسم نپرداخت، زیرا اولاً لازم بود که پایه های مادی انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم تحکیم و تقویت شود. ثانیاً ضرور بود که اکثریت توده مردم، که تازه از زیرکاپوس فاشیسم آزاد شده بودند، از نظر سیاسی واید ثلوثیک بکار ساختمان سوسیالیسم جلب شوند و در این پروسه بویژه اتحاد کارگران و دهقانان و سایر نیروهای دموکراتیک و مترقی تحکیم گردد. ثالثاً میباید تحریکات امپریالیسم آلمان غربی، که از هیچ کاری برای تلافی جمهوری دموکراتیک آلمان روگردان نبود، خنثی شود. ویژگی انقلاب سوسیالیستی در جمهوری دموکراتیک آلمان این بود که در آن گذار از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی میباید تدریجی و مسالمت آمیز باشد.

جمهوری دموکراتیک آلمان این دوران در شوار و تاریخی را تا سال ۱۹۵۲ با موفقیت از سر گذراند. بدینجهت درد و مین کنفرانس حزب سوسیالیست متحد آلمان (۹ تا ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۲) برنشانه ساختمان طبقه نقشه سوسیالیسم بتصویب رسید و در آن ساختمان سوسیالیسم در جمهوری دموکراتیک آلمان آغاز گردید.

قانون اساسی سوسیالیستی جمهوری دموکراتیک آلمان مبین این واقعیت است که وظائف وندرج در نخستین قانون اساسی (وظایف انقلاب دموکراتیک) به انجام رسیده، مناسبات سوسیالیستی در جمهوری دموکراتیک آلمان به عامل مسلط در زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بدل گردید و جمهوری دموکراتیک آلمان وارد مرحله ساختمان همه جانبه سوسیالیسم شده است. برای نشان دادن تحول بنیادی که در ساختمان اقتصادی - اجتماعی جمهوری دموکراتیک آلمان انجام گرفته، ذکر برخی ارقام ضرور است.

سهم اشکال مالکیت در تولید اجتماعی

(به درصد) ، سال ۱۹۶۶

خصوصی	دولتی - خصوصی (مختلط)	سوسیالیستی	
		کولتوریاتیوی	خلقی
۶٫۳	۶٫۹	۱۴٫۳	۷۲٫۶

سهم اشکال مالکیت در تولید اجتماعی رشته های اقتصادی
(به درصد) ، سال ۱۹۶۶

خصوصی	دولتی - خصوصی (مختلط)	سوسیالیستی		رشته اقتصادی
		کولپراتیوی	خلفی	
۱ر۱	۸ر۴	۵ر۵	۸۰ر-	صنعت
۸ر۳	۸ر۱	۱۳ر۴	۷۰ر۲	ساختمان
۸ر۵	۰ر۲	۷۲ر۳	۱۹ر-	کشاورزی و جنگلیانی
۲ر-	۲ر۳	-	۹۴ر۷	حمل و نقل و ارتباطات
۶ر-	۵ر	۲۵ر۷	۶۳ر۲	بازرگانی

منشأ اجتماعی صاحبان مشاغل، سال ۱۹۶۶

تعداد به هزار	درصد	شغل
۶۷۰۹ر۲	۸۲ر۸	کارگر و کارمند
۱۰۷۱ر۵	۱۳ر۲	اعضای کولپراتیوها
۱۲ر۶	۰ر۲	دهقانان منفرد
۱۸۸ر۸	۲ر۳	پیشه وران
۳۹ر۵	۰ر۵	بازرگانان منفرد
۱۸ر۵	۰ر۲	صاحبان مشاغل آزاد

تعداد صاحبان مشاغل بر حسب اشکال مالکیت و موسسات
سال ۱۹۶۶

درصد	تعداد صاحبان مشاغل	شکل مالکیت
۸۴ر-	۶۴۶۰۲۴۰	سوسیالیستی
۳ر۵	۴۱۰۲۱۹	نیمه دولتی
۱۰ر۶	۸۱۳۳۴۸	خصوصی

منشأ اجتماعی نمایندگان پارلمان و قضات (به درصد) سال ۱۹۶۶

قاضی	نمایندة پارلمان	منشأ اجتماعی
۷۴ر۱	۳۸ر۴	کارگر
۳ر-	۱۹ر-	دهقان
۱۲ر۷	۱۰ر-	کارمند
۱۰ر۲	۴۲ر۴	روشنفکر و پیشه و روغیره

منشأ اجتماعی دانشجویان - سال ۱۹۶۶

دانشجویان مدارس حسره ای	درصد	دانشجویان مدارس عالی و دانشگاهها	درصد
کارگر	۳۹٫۵	کارگر	۳۱٫۱
کارمند	۴۴٫۵	کارمند	۲۵٫۲
عضو کتوبراتیو	۷٫۴	عضو کتوبراتیو	۵٫۶
روشنفکر	—	روشنفکر	۲۰٫۲
متفرقه	۳٫۶	متفرقه	۷٫۹

بنظر میرسد که ذکر همین چند رقم برای نشان دادن اینکه چگونه مردم جمهوری دموکراتیک آلمان برهبری طبقه کارگر توانسته اند ساختمان اقتصادی - اجتماعی جامعه را از ریشه تغییر دهند، مناسب است. سوسیالیستی براد ر جامعه مسلط سازند و بدین ترتیب حاکم بر سر نوشت خویش گردند، کافی باشد. اهمیت این تحول عظیم و تاریخی در ساختمان اقتصادی - اجتماعی جمهوری دموکراتیک آلمان زمانه بیشتر میشود که آنرا با آلمان غربی مقایسه کنیم، یعنی کشوری که در آن نظام سرمایه داری و محصول اجتناب ناپذیر آن استثمار و تبعید اجتماعی برقرار است، سر نوشت اقتصاد، سیاست و فرهنگ دردست گروه کوچک انحصارگران متمرکز است، بطوریکه ۴۰ کسرن بزرگ ۱۲ درصد تمام سهام سرمایه و ۲۶ درصد سرمایه شرکت های سهامی را مالک است، ۳۲ درصد تمام شاغلین در صنایع و ۴۲ درصد تمام تولید صنعتی را در اختیار دارد و بیش از ۹۹ درصد ثروت متعلق به سه دهم درصد جمعیت است. آنوقت در چنین کشوری عجیب نیست اگر نه فقط اصلاح ارضی انجام نگردد، بلکه هنوز ۸ درصد از مالکان ۳۱٫۸ درصد از زمینها و جنگلهارا مالک باشند و در فاصله ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۶ تعداد ۵۱۵۰۰۰ دهقان زمین خود را بسود مالکان و سرمایه داران بزرگ از دست بدهند، سود ۵۰ کسرن بزرگ از ۳۱۰۲ میلیون مارک در سال ۱۹۵۸ به ۷۵۵۷ میلیون مارک در ۱۹۶۵ برسد، در حالیکه هزاران کارگر صنایع زغال روهر بخایا با تنهاریخته شوند، از فرزند ان کارگران و زحمتمندان فقط ۸ درصد در مدارس عالی و دانشگاهها تحصیل کنند و سیستم آموزشی آنچنان کهنه و ارتجاعی باشد که جنبش عظیم کنونی دانشجویان آلمان غربی را برضد آن برانگیزد. در چنین دولتی است که ۳۲٪ درصد نمایندگان پارلمان سرمایه دارند و ۱۰ درصد مالک و اکثریت مطلق بقیه عوامل آنها و فقط چنین دولتی میتواند ۱۵ وزیر، ۱۰۰ ژنرال و دریا سالار، ۸۲۸ قاضی، دادستان و کارمند عالیرتبه داشته باشد، ۲۴۵ کارمند عالیرتبه وزارت خا رجسه و سفارتخانه ها، ۲۹۷ کارمند عالیرتبه پلیس و سازمان امنیت را که سابقه عضویت و فعالیت در حزب نازی را داشته و از سازندگان و خدمتگزاران فاشیسم هیتلری بوده اند، در خود بپزد.

مبارزه قاطع و پیگیر جمهوری دموکراتیک آلمان را برسد دولت انحصارگران در آلمان غربی و کینه بی پایان و توطئه های امپریالیستی های آلمان غربی برضد جمهوری دموکراتیک آلمان را باید در ماهیت متضاد طبقاتی و ساختمان اقتصادی - اجتماعی این دو دولت جستجو کرد.

دستاوردهای اقتصادی - اجتماعی در جمهوری دموکراتیک آلمان

برای قضاوت درباره دستاوردهای اقتصادی - اجتماعی در جمهوری دموکراتیک آلمان، بویژه در مقایسه با آلمان غربی، همواره باید آغاز کار را در نظر داشت، یعنی باید دید بر چه بنیاد مادی ساختمان

سوسیالیسم شروع شده و تکامل یافته است ، در غیر اینصورت تصویر ناد رستی از واقعیت بدست خواهد آمد
شرق آلمان نسبت به غرب از نظر اقتصادی همیشه منطقه عقب مانده بشمار میرفته است . کافیسیت
گفته شود که تا قبل از جنگ سهم شرق آلمان از تولید آهن خام فقط ۱۳ درصد ، از تولید فولاد ۷ درصد ،
از تولید زغال سنگ ۲ درصد و از محصولات صنایع فلزکاری و ریخته گری ۱۶ درصد بود . علاوه بر این ابزار
تولید در بسیاری از رشته های صنعتی و کشاورزی کهنه بود .

برعکس جنگ بیشترین صدمه را به شرق آلمان وارد ساخت . کافیسیت گفته شود که در شرق آلمان
۴۰ درصد مجموع صنایع (در غرب ۲۰ درصد) ، دو سوم تمام لوکوموتیوها ، ۶۰ درصد تمام واگن ها ،
۹۷۰ پل راه آهن و ۳۰ درصد ماشینهای کشاورزی از بین رفت . در ۱۹۴۹ جمهوری دموکراتیک
آلمان فقط یک کارخانه ذوب آهن با چهار کوره بلند داشت (در مقابل ۱۲۲ کارخانه ذوب آهن آلمان
غربی) . نسبت به سال ۱۹۳۸ تعداد گاوها به ۶۵٫۷ درصد ، خوک ها به ۲۰٫۷ درصد و محصول
متوسط هر هکتار زمین بیش از یک چهارم تقلیل یافت .

با تشکیل دولت آلمان غربی و سیاست تبعیض و تحریم و خرابکارانه ای که امپریالیستهای آلمان
غربی برای درهم شکستن جمهوری دموکراتیک آلمان در پیش گرفتند ، شرق آلمان از منبع مواد خام و
بازار محصولات خود که بطور عمده در غرب واقع بود ، محروم گردید .

در سالهای اولیه تشکیل جمهوری دموکراتیک آلمان ، سایر کشورهای سوسیالیستی کمک کمی
میتوانستند بوی بکنند زیرا خود باویرانی ناشی از هجوم فاشیسم و جنگ رهبر بود ند . در حالیکه
امپریالیستهای امریکایی که از جنگ فریب شده بودند ، با برنامه مارشال به کمک آلمان غربی آمدند .

بهمه این عوامل نامساعد باید خرابکاری دائمی امپریالیستهای آلمان غربی را نیز افزود که از هیچ
توطئه ای ، از غفج کردن کارخانه ها و آتش زدن محصولات صنعتی و کشاورزی گرفته تا زدن انسانها
بویژه کادر فنی ، از تبلیغات زهرآگین بمنظور ایجاد تفرقه و عدم اعتماد در مردم گرفته تا شبه کودتای ۱۷ ژوئن
۱۹۵۳ ، برای ایجاد اختلال در زندگی اقتصادی و سیاسی جمهوری دموکراتیک آلمان و جلوگیری از رشد
و تکامل آن خود داری نکردند . این خرابکاری تا سال ۱۹۶۱ که با استقرار مرزهای جمهوری دموکراتیک
آلمان در برلین ضربه شگند ه ای به امپریالیستهای آلمان غربی وارد آمد و یکبار برای همیشه دست
تجاوز کارو خرابکارانها از جمهوری دموکراتیک آلمان کوتاه گردید ، ادامه داشت .

در میان این انبوه مشکلات ، دشواریها و خرابکاریها بود که جمهوری دموکراتیک آلمان نه فقط موفق
به استقرار سوسیالیسم در خاک خود شد ، بلکه یک کشور صنعتی نیرومند ، مدرن و مرفه مید گردید .
بطوریکه اکنون در عدد نخستین ده کشور صنعتی جهان قرار دارد . بیهوده نیست که حتی محافل واقع بین
غربی اعتراف میکنند که اگر بتوان از " معجزه اقتصادی " سخن گفت ، این " معجزه " در واقع در جمهوری
دموکراتیک آلمان رخ داده است نه در آلمان غربی ، که حتی امپریالیستهای آلمان غربی ، همانها که تمام
نیروی خود را برای نابودی جمهوری دموکراتیک آلمان بکار انداختند و هنوز هم به سیاست ورشکسته خو
ادامه میدهند ، همانها که سالها در تبلیغات خود درباره " گرسنگی مردم و ورشکستگی اقتصادی " در
جمهوری دموکراتیک آلمان داد سخن میدادند ، اکنون ریاکارانه از رفاه و پیشرفت " برادران و
خواهران " خود در شرق آلمان " ابراز خوشوقتی " میکنند .

ولی واقعیت اینست که در جمهوری دموکراتیک آلمان نیز سوسیالیسم
بار دیگر نیروی حیاتی خود را نشان داد و در آینده با زهم بیشتر نشان خواهد داد .
برای نشان دادن دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی در جمهوری دموکراتیک آلمان ذکر برخی ارقام ضروریست .

تولید اجتماعی و درآمد ملی (به میلیون مارك)

شرح	۱۹۵۰	۱۹۶۶
كل توليد ناخالص اجتماعي	۵۳ ۸۹۴	۲۰۸ ۹۴۰
توليد ناخالص صنعتي	۳۴ ۱۵۰	۱۴۴ ۳۳۸
درآمد ملی	۲۹ ۱۰۹	۸۶ ۴۷۸

شاخص تولید ناخالص صنعتی
۱۹۵۰ = ۱۰۰

شرح	۱۹۵۱	۱۹۶۶
كل صنايع	۱۲۳	۴۱۶
صنایع مواد خام	۱۱۷	۳۸۷
صنایع فلزکاری	۱۲۵	۶۰۱
صنایع سبك	۱۲۰	۲۹۹
صنایع غذایی	۱۳۷	۳۷۰

گردش کالا به میلیون مارك

شرح	۱۹۵۰	۱۹۶۶
كل گردش کالا	۳۶۷۷٫۸	۲۶۰۷۳٫۱
صادرات کالا	۱۷۰۵٫۳	۱۳۳۵۴٫-
واردات کالا	۱۹۷۲٫۵	۱۳۲۱۹٫(

درآمد ناخالص متوسط ماهانه کارگران
و کارمندان (به مارك)

شرح	۱۹۵۰	۱۹۶۶
بخش سوسیالیستی	۴۳۲	۶۴۶
صنایع سوسیالیستی	۴۵۹	۶۶۸

شاخص مزد واقعی ۱۹۶۰ = ۱۰۰

شرح	۱۹۵۰	۱۹۶۶
شاخص مزد واقعی در بخش سوسیالیستی تولید مادی	۳۳٫۱	۱۱۵٫۵

سهم بودجه فرهنگ و بهداشت در مخارج کل دولتی (به میلیون مارك)

شرح	۱۹۶۵	درصد
مخارج بودجه كل دولتی	۱۲۰۷۴	۱۰۰
بودجه فرهنگ	۵۶۶۱	۱۰
بودجه بهداشت و امور اجتماعی	۱۶۶۸۵	۲۶

شرکت زنان در تولید اجتماعی

شرح	۱۹۵۰		۱۹۶۶	
	تعداد به هزار	درصد به كل	تعداد به هزار	درصد به كل
زنان شاغل	۲۸۸۰	۴۰	۳۶۰۵۷	۴۶٫۹
زنان كارگروكارمند	۱۷۹۰	۳۵٫۷	۳۰۲۲۲	۴۸٫۱

سطح تحصیلات شاغلین در بخش سوسیالیستی

شرح	۱۹۶۱	۱۹۶۶
شاغلین با تحصیلات عالی	۱۲۹۹۴۹	۲۰۲۹۱۰
شاغلین با تحصیلات حرفه‌ای	۲۳۲۰۹۳	۳۵۴۲۱۰

کتاب، کتابخانه و کتابخوان

شرح	۱۹۶۰	۱۹۶۶
تیراژ کتاب	۱۰۱۶۴۳۰۰۰	۱۰۹۲۶۹۰۰۰
تعداد کتابخانه	۳۶۴۰۴	۴۲۱۹۱
تعداد کتابخوان در کتابخانه	۶۲۱۶۰۰۰	۷۰۲۸۰۰۰

اهمیت دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی در جمهوری دموکراتیک آلمان و در عین حال تضاد بین دو سیستم اقتصادی - اجتماعی در شرق و غرب وقتی بیشتر آشکار میشود که توجه داشته باشیم که آلمان غربی امکانات مادی و اقتصادی به مراتب بیشتری برای پرداختن به خدمات اجتماعی دارد و لسی با اینهمه و به نسبت امکانات به مراتب در این زمینه از جمهوری دموکراتیک آلمان عقب تر است. این واقعیت

منعکس کننده ماهیت و سیستم سرمایه داری و سوسیالیسم است که یکی سود را در مرکز توجه خود قرار داد و دیگری انسان را در برخی ارقام در این زمینه گویاست :

مقایسه خدمات اجتماعی در جمهوری دموکراتیک آلمان و آلمان غربی

شرح	جمهوری دموکراتیک آلمان	جمهوری فدرال آلمان
دانشجویان دارای مشاغل کاری و هقانی	۳۸٫۹ درصد	۸ درصد
دانشجویانی که از دولت شهریه میگیرند	۹۰٪	۱۲٫۴٪
تعداد شاگردان در هر کلاس	۲۷ نفر	۴۱ نفر
تعداد معلم برای هزار نفر شاگرد	۵۰ نفر	۳۳ نفر
تعداد دانشجویان مدارس عالی در هر ده هزار	۶۵ نفر	۴۵ نفر
تعداد دانشجویان مدارس حرفه‌ای در هر ده هزار نفر	۷۶ نفر	۳۳ نفر
کودکاتی که در بیمارستان متولد میشوند	۹۳ درصد	۵۰ درصد
مخارج دولت برای تعطیلات هر کودک	۳۶٫۱۱ مارک شرقی	۹۰ مارک غربی
تعداد تخت‌خواب در بیمارستانها برای هر ۱۰ هزار نفر	۱۲۱ تخت	۱۰۶ تخت
مخارج سالیانه سرانه برای فرهنگ	۷۴ مارک شرقی	۳۶ مارک غربی
مخارج سالیانه سرانه برای بهداشت	۲۹۹	۹۴
تعداد جاد و شیرخوارگاهها برای هر ۱۰۰ کودک	۲۵ جا	۲۰ جا
تعداد جاد و کودکستانها برای هر ۱۰۰ کودک	۵۷	۱۸
تعداد کودکان در برابر هر معلمه	۱۱ نفر	۲۳ نفر

ارقام ذکر شده در زمینه دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی جمهوری دموکراتیک آلمان را (که بهیچوجه کامل نیست ولی برای بدست آوردن یک تصویری کافی بنظر میرسد) باید در زمینه واقعیت زندگی یعنی جامعه سوسیالیستی، جامعه ای که در آن همه نیروهای مادی و معنوی برای تکامل همه جانبه انسان رها شده از استثمار و تروچه‌ل بکار میروند، سنجید. بر همین زمینه بود که جمهوری دموکراتیک آلمان توانست در میان آنهمه مشکلات و دشواریها و خرابیهای پایدار بماند، تکامل یابد و بیک جامعه شکوفان مبدل گردد. و بر همین زمینه است که جمهوری دموکراتیک آلمان با گامهای مطمئن و استوار به پیش میروند تا جامعه سوسیالیستی را، با استفاده از آخرین نتایج انقلاب علمی و فنی، بسط و توسعه عالیتری از رفاه مادی و معنوی ارتقا دهد.

جمهوری دموکراتیک آلمان مدافع صادق، استوار و بیگانه صلح و آزادی ملتها

خصیلت تجاوزکارانه امپریالیسم در آلمان دارای ویژگی خاصی است. تجربه تلخ و دردناک دو جنگ جهانی، که از خاک آلمان برخاست، بهترین گواه آنست. در عین حال امپریالیسم آلمان از این تجارب که تاکنون دوبار منجر بشکست تاسخ و ناپودی وی شده است، درس نمیگیرد. خطر حاد و ویژه ای که امپریالیسم آلمان برای صلح و امنیت اروپا و جهان، و قبل از همه برای ملت آلمان دارد، از همین جاست. بار دیگر و بلافاصله پس از جنگ دوم جهانی، جنگی که بیش از ۶۰ میلیون انسان،

هزارها شهروند و میلیارد ها ثروت مادی را نابود کرد، و برانگیزندۀ اصلی آن امپریالیسم آلمان بود، امپریالیسم آلمان باز هم بکفک امپریالیستهای آمریکائی، انگلیسی و فرانسوی و غیره احیاء شده و سر بلند کرده است. با اینکه در دنیا تغییرات فراوانی بریزان امپریالیسم آلمان انجام گرفته، که مهمترین آن از دست دادن قسمتی از حیطة تسلط مستقیم او در وجود جمهوری دموکراتیک آلمان است، ولی در نقش شومی که بر عهدۀ دارد، تغییری حاصل نشده است. امپریالیسم آلمان غربی پایگاه جنگ، توسعه طلبی و ضد کمونیسم در اروپاست و در اجرای این نقش در وجود ژاندارم جهانی، امپریالیسم آمریکا، متحد نیرومندی دارد.

بلافاصله پس از تشکیل جمهوری فدرال آلمان، دولت آلمان غربی بسرعت به تسلیح مجدد خود پرداخت و پس از تشکیل سازمان پیمان تجاوزکارانه اتلانتیک شمالی (ناتو) به عضویت آن درآمد و خیلی زود یکی از ارکان اصلی آن شد. اکنون آلمان غربی دارای نیرومندترین ارتش (بغیر از آمریکا) در "ناتو" است و با تمام قوا برای بدست آوردن سلاح اتمی کوشش میکند. هدف از این میلیتاریسمون بطور عمده عبارت است از: نابودی نظام سوسیالیستی در جمهوری دموکراتیک آلمان و ضمیمه کردن خاک این کشور به آلمان غربی، بازگرداندن مرزهای کنونی آلمان به مرزهای سال ۱۹۳۷، که بمعنی تصرف قسمتی از خاک لهستان و شوروی است. روشن است که هرگونه اقدام برای نیل به این هدفها یعنی برافروختن جنگ سوم جهانی.

ولی سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانۀ امپریالیسم آلمان غربی بهمین جا خاتمه نمی یابد. دولت آلمان غربی که از نظر قدرت اقتصادی دومین کشور جهان سرمایه داری پس از آمریکا است، برای غارت ملت های پویزه در کشورهای کم رشد در تلاش تب آلودی است و نزد یکترین پشتیبان و متحد امپریالیسم آمریکا در اجرای وظیفۀ وی بعنوان ژاندارم جهانی بشمار میرود. اسپانیای فرانکو، پرتغال سالازار، ویتنام کسی، یونان پایاد و پولوس و اسرائیل در ایان نمونۀ دولت های دوست او محسوب میشوند.

رشد نیروهای نفوقاشیست در آلمان غربی (ظلی و وسال "حزب ملت آلمان" (حزب نفوقاشیست) ده درصد آراء مردم را بدست آورده است و هم اکنون در هفت پارلمان محلی نمایندۀ دارد، که نتیجۀ مستقیم سیاست تجاوزکارانه، میلیتاریستی و انتقام جویانۀ دولت انحصارگران آلمان غربی است و تلاش برای تصویب "قانون فوق العاده"، که بمعنی استقرار دیکتاتوری آشکار انحصارهاست، خطری که صلح و امنیت اروپا را از جانب آلمان غربی تهدید میکند، باز هم بیشتر و حاد تر کرده است.

در برابر چنین دولتی و با چنان سیاستی است که پاد زهری در وجود جمهوری دموکراتیک آلمان و سیاست خارجی صلحجویانۀ وی در آلمان و در مرکز اروپا پدید گردیده است.

جمهوری دموکراتیک آلمان سیاست صلحجویانۀ خود را در سه زمینۀ زیر مشخص کرده است:

(۱) در بارۀ وضع داخلی آلمان غربی جمهوری دموکراتیک آلمان معتقد است که منشأ سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانۀ - چنانکه تجربه تاریخی بیش از یکبار نشان داده است - وجود انحصارها و تسلط آنها بر دستگاۀ دولتی است. بنابراین تازمانی که انحصارها قدرت اقتصادی مسلط در آلمان غربی دارند، خطر جنگ و تجاوز باقی است. بدیهی است که مبارزه با انحصارها و سلب قدرت اقتصادی و سیاسی از آنان در درجه اول وظیفۀ نیروهای صلح دوست، دموکراتیک و مترقی و قبل از همه طبقۀ کارگر آلمان غربی است. ولی جمهوری دموکراتیک آلمان بنهۀ خود از هیچگونه کمکی به تقویت و پیشرفت مبارزه این نیروها دریغ نکرد است و نمیکند.

(۲) در بارۀ مناسبات بین دولت آلمان جمهوری دموکراتیک آلمان معتقد است که امپریالیست های آلمان غربی و دولت آنها یکبار برای همیشه باید از روی نابودی جمهوری دموکراتیک آلمان رازد ل بیرون کنند، از ادعای نمایندگی تمام ملت آلمان صرف نظر نمایند، به واقعیتی که قابل تغییر نیست، یعنی

وجود جمهوری. د موکراتیک آلمان تن در دهند و آنرا برسمیت بشناسند ، بین دولت آلمان مناسبیات عادی سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی برقرار سازند ، از هرگونه ادعای ارضی چشم پوشند و بویژه " مرز " آدر- نایسه " را برسمیت بشناسند ، از تلاش برای بدست آوردن سلاح اتمی صرف نظر کنند ، نیروهای نظامی خود را تقلیل دهند و از عضویت " ناتو " خارج شوند . بدیهی است که جمهوری د موکراتیک آلمان نیز در صورت عملی شدن این اقدامات بنوع " خود دولت آلمان غربی را برسمیت خواهد شناخت ، از عضویت پیمان ورشو خارج خواهد شد و نیروهای نظامی خود را ، که فقط برای دفاع از موجودیت خود در برابر سیاست تجاوز- کارانه آلمان غربی و بقیمت تحمل بار سنگینی بزبان رشد اقتصادی بوجود آورده و تقویت کرده ، خواهد کاست .

۳) محتوی ضد امپریالیستی سیاست صلحجویانه جمهوری د موکراتیک آلمان در صحنه جهانی بصورت دفاع از آزادی و استقلال خلقهای اسیر و کشورهای نواستقلال ، کمک اقتصادی و قوی به این کشورها ، مبارزه در راه خلع سلاح کامل و عمومی ، دفاع از اصول همزیستی مسالمت آمیز ، کوشش برای ایجاد سیستم امنیت جمعی در اروپا و اقصاء " و مبارزه پیگیر با سیاست تجاوزکارانه امپریالیسم ، بویژه امپریالیسم امریکا و آلمان غربی در نقاط مختلف جهان منعکس میگردد .

بدینسان جمهوری د موکراتیک آلمان با سیاست صلحجویانه ضد امپریالیستی خود نه فقط نقش قاطعی در دفاع از اوضاع واقعی ملت آلمان دارد ، بلکه عامل مهمی در حفظ صلح و امنیت اروپا و جهان بشمار میرود . جمهوری د موکراتیک آلمان در اجرای این سیاست به نیروی ارد و گاه سوسیالیسم و در درجه اول بدوستی و اتحاد خلل ناپذیر با اتحاد شوروی متکی است و از پشتیبانی همه نیروهای صلح دوست و مترقی در سراسر جهان برخوردار است .

آیند آلمان

تشکیل جمهوری د موکراتیک آلمان در تاریخ ملت آلمان و در تاریخ اروپا چرخش و تحول عظیمی ایجاد کرد . برای نخستین بار در قسمتی از آلمان ، در میهن مارکس و انگلس بنیاد گذاران سوسیالیسم علمی ، سوسیالیسم تحت رهبری طبقه کارگر و حزب مارکسیست - لنینیست وی ، حزب سوسیالیست متحد آلمان ، جامعه عمل بخود پیونید . برای نخستین بار د ولتی در آلمان بوجود آمد که دفاع از صلح ، آزادی و استقلال خلقها را وظیفه مقدس خود قرار داده است . این واقعه تاریخی که در نتیجه تغییر تناسب قوادر جهان بسود نیروهای صلح و سوسیالیسم رخ داد ، خوشبختی بزرگی برای همه صلح دوستان و ترقیخواهان جهان است .

جمهوری د موکراتیک آلمان از همان آغاز تشکیل خود برای وحدت ملت آلمان و ایجاد یک دولت واحد ، صلح دوست و د موکراتیک در آلمان کوشید ، ولی امپریالیسم تجاوزکار و انتقامجوی آلمان غربی بخیال خام استقرار مجدد نظام سرمایه داری در سراسر آلمان پیشنهاد های مشخص جمهوری د موکراتیک آلمان را برای وحدت آلمان یکی پس از دیگری رد کرده و هنوز هم در پیروی از سیاستی که بیش از پیش به بن بست میکشد و ورشکستگی آن روز پرور آشکار تر میشود ، اصرار میوزد . ولی زمان بزبان امپریالیسم آلمان غربی و بسود جمهوری د موکراتیک آلمان به پیش میرود ، زیرا از یکطرف ماهیت سیاست تجاوز کارانه و توسعه طلبانه امپریالیسم آلمان غربی بیش از پیش بر مردم جهان و بویژه بر مردم اروپا و کشورهای سرمایه داری عریان میگردد و از طرف دیگر تحکیم و پیشرفت سوسیالیسم در جمهوری د موکراتیک آلمان و اثر بخشی سیاست ضد امپریالیستی و صلحجویانه آن بر بحیثیت و اعتبار وی میافزاید .

با تصویب قانون اساسی جدید سوسیالیستی ، جمهوری د موکراتیک آلمان وارد مرحله تاریخی نوینی از حیات خود ، مرحله ساختمان همه جا بنیه سوسیالیسم ، گردیده است . در چنین وضعی ، چنانکه

در قانون اساسی مصرح است، وحدت آلمان فقط بر اساس موسیالیسم امکان پذیر است. بدیهی است که این بهیچوجه بدان معنی نیست که جمهوری دموکراتیک آلمان میخواید موسیالیسم را بر مردم آلمان غریب تحمیل نماید. ولی جمهوری دموکراتیک آلمان معتقد است واطمینان دارد که پیشرفت روزافزون نیروهای موسیالیستی در سراسر جهان و بویژه استحکام و تکامل نظام موسیالیستی در جمهوری دموکراتیک آلمان آنچنان تکیه گاه مطمئن و نیرومند و جاذب و نمونه ای بوجود خواهد آورد که سرانجام نیروهای صلح دوست، دموکراتیک و مترقی برهبری طبقه کارگر در آلمان غریب نیز سلطه شوم و مرکبار انحصارگران را بر خواهند انداخت و همراه با آن نظام سرمایه داری را بیکر خواهند سپرد. در آن زمانست که مانع اصلی از سر راه وحدت ملت آلمان برداشته خواهد شد و ملت آلمان خواهد توانست بار دیگر وحدت خود را بر بنیاد موسیالیسم بدست آورد.

قانون اساسی موسیالیستی جدید، جمهوری دموکراتیک آلمان را "دولت موسیالیستی ملت آلمان" تعریف کرده است. این بدان معنی است که آینده آلمان، آینده جمهوری دموکراتیک آلمان است.

ارد بیست و هشت ماه ۱۳۴۷

در تکرار این مقاله بطور عمده از منابع زیر استفاده شده است :

- 1) Geschichte der deutschen Arbeiterbewegung, Band 6 - 7.
- 2) Bericht des Vorsitzenden der Kommission zur Ausarbeitung einer sozialistischen Verfassung der Deutschen Demokratischen Republik, Walter Ulbricht, Vorsitzender des Staatsrates, auf der 7. Tagung der Volkskammer der DDR.
- 3) Die Verfassung des sozialistischen Staates deutscher Nation.
- 4) Statistisches Jahrbuch der DDR 1967.
- 5) Erklärung des Vorsitzenden der DDR, Walter Ulbricht, zur Ausarbeitung der sozialistischen Verfassung der DDR, auf der 4. Tagung der Volkskammer der DDR am 1. Dezember 1967.
- 6) Walter Ulbricht, Die gesellschaftliche Entwicklung in der DDR bis zur Vollendung des Sozialismus, Schlußansprache auf dem VII. Parteitag der Sozialistischen Einheitspartei Deutschlands, Berlin, 17. bis 22. April 1967.
- 7) Walter Ulbricht, Der Weg zum künftigen Vaterland der Deutschen, Festansprache zum 20. Jahrestag der Gründung der SED.
- 8) Der staatsmonopolistische Kapitalismus und die Militarisierung der Wirtschaft und des gesellschaftlichen Lebens in Westdeutschland, drei Hauptreferate auf der gemeinsamen wissenschaftlichen Konferenz des Instituts für gesellschaftswissen-

- schaften beim Zentralkomitee der SED und des Deutschen Wirtschaftsinstituts, Berlin, am 17. und 18. März 1966.
- 9) Günter Mittag, Probleme der Verwirklichung des ökonomischen Systems des Sozialismus, Berlin 1967.
 - 10) Bauer auf neue Art, Staatssekretariat für westdeutsche Fragen, Berlin, Oktober 1967.
 - 11) Wo lebt man besser ?, Staatssekretariat für westdeutsche Fragen, Berlin 1967.
 - 12) Die Reichen sollen zahlen, Prof. Albert Norden, Berlin, 11. Juli 1967.
 - 13) Was ist monopolistischer Kapitalismus ? Von Helmut Burg und Karl Heise, Berlin 1966.
 - 14) Die Macht der Verbände , von Dr. Manfred Banaschak, Berlin, 1964.
 - 15) Braunbuch, Kriegs- und Naziverbrecher in der Bundesrepublik, Berlin 1965.

پدیده های نوین در سیاست خاورمیانه

توازن سیاسی در خاورمیانه بهم خورد است. بنظر میرسد که این حقیقت مورد اختلاف نبود و نیازمند اثبات نباشد. همه چیز از عدم تعادل، درهم ریختن ساخت سیاسی و اقتصادی سنتی این منطقه و پیدایش نیروهای جدید در عرصه آن (که در پی ایجاد توازن نوینند) حکایت میکند. آنچه ممکن است مورد اختلاف بوده و یا محتاج بحث باشد ارزیابی قدرت نیروهای جدید، تعیین جای هر یک از آنها در پروسه تکامل وجهت رشد حوادث است.

خاورمیانه در پنجاه سال اخیر - و نه فقط در پنجاه سال اخیر - یکی از کانونهای پر جوش و خروش سیاست و عرصه های شدید نبرد بوده و بیک معنا هرگز در این منطقه تعادل تثبیت شده ای وجود نداشته است. اما بهر صورت میتوان از تعداد لهای نسبی در زمانهای کوتاه سخن گفت. یکی از همین تعداد لهای نسبی و کوتاه در سالهای ۱۹۵۵-۱۹۵۳ پس از شکست نهضت ملی شدن نفت در ایران بوجوه آمد. از آن زمان سنگهای زیر پای این تعادل یکی پس از دیگری فروریخته و اینک بنظر میرسد که تغییرات کمی در پی ایجاد تغییر کیفی است. پدیده های نوینی در خاورمیانه چشم میخورد که نطفه ساختمان آینده جوامع این منطقه و روابط آنرا با جهان خارج در خود نهفته دارد.

برای درک نوع بجااست ابتدا اسخنی کوتاه از کهنه بگوئیم

فرانسه، انگلیس و امریکاد ر خاورمیانه

تعادل نسبی سالهای ۵۵-۵۳ در پایان دورانی پدید آمد که شاید بتوان آنرا دوران "پویه ظفر نمون" امپریالیسم امریکاد ر خاورمیانه نامید. این دوران پیش از جنگ دوم جهانی آغاز شده و در زمان جنگ و بویژه بلافاصله پس از آن ادامه یافته با سرکوب نهضت ملی شدن نفت ایران و شرکت انحصارات امریکا در این نفت و سپس انعقاد پیمان بغداد به پایان میرسد.

اولین گام نفوذ قابل ملاحظه امپریالیسم امریکاد ر خاورمیانه با موقعیت انحصارات نفتی آن برداشته شده. در دهساله ۲۵-۱۹۳۵ کمپانیهای امریکائی موفق شدند همه نفت بحرین، ۲۳٫۷۵٪ نفت عراق، همه نفت عربستان سعودی، ۵۰٪ سهام نفت کویت را بدست آورند؛ و با انعقاد موافقتنامه کارتلی با شرکتهای انگلیسی و هلندی و فرانسوی موقعیت خود را در خاورمیانه تحکیم بخشند.

قدرت انحصارات امریکاد ر خاورمیانه بسیار سریع رشد کرد. امتیازاتی که تا سال ۱۹۳۵ بدست آورده بودند در آستانه جنگ جهانی دوم و پس از آن شروع به حصول دادن کرد. تولید نفت خاورمیانه بطور کلی بسرعت افزایش یافت، اما سهم امریکاد ر این تولید بویژه با سرعت زیاد تری رشد کرد. از سال ۱۹۳۸ تا سال ۱۹۵۳ تولید نفت در خاورمیانه هفت برابر شد ولی سهم انحصارات امریکا از آن ۳۶ برابر! اگر در سال ۱۹۳۸ سهم انگلستان از تولید نفت خاورمیانه شش برابر سهم امریکاد بود در سال ۱۹۵۳ برعکس

سهام امریکا تقریباً به دو برابر سهم انگلستان رسید. به جدول زیر توجه کنید :

۱۹۵۳	۱۹۳۸	
۳۹	۱۲	سهام انحصارات انگلیسی (میلیون تن)
۷۲	۲	سهام انحصارات امریکائی
۱۲۲	۱۶	جمع کل تولید

انعقاد قراردادی میان کنسرسیوم بین المللی نفت و شرکت ملی نفت ایران که ۴۰٪ نفت ایران را هم از انگلستان گرفته و بشرکتهای امریکائی میداد، تناسب قواری بین انحصارات امریکا و انگلیس در نفت خاورمیانه بطور کامل بسود اولی تغییر داد.

نفوذ سیاسی قابل توجه امریالیسم امریکادرخاورمیانه با جنگ دوم جهانی همزمان است. ارتش امریکا در ماه دسامبر ۱۹۴۱ بدون ضرورت نظامی و مجوز قانونی وارد ایران شد و چند ماه بعد در ژوئن ۱۹۴۲ فرماندهی نظامی امریکادرخاورمیانه تشکیل گردید تا امریشرفت سریع نفوذ امریکارادر این منطقه سازمان دهد. پیاده شدن قوای امریکادرشمال آفریقا (نوامبر ۱۹۴۲) کمک فراوانی به توسعه نفوذ امریکادرخاورمیانه کرد.

پس از خاتمه جنگ شکست امریالیسم آلمان و ایتالیا وضعف امریالیسم فرانسه و انگلستان و عدم رشد کافی جنبش ملی درخاورمیانه خلائی بوجود میآورد که امریالیسم امریکابسرعت انرا پر میبندد. البته امریالیستهای انگلیس برای دران پس از جنگ آرزوهای طلائشی در سر داشتند. حساب آنها این بود که از یونان تا سومالی و از لیبی تا مرزهای هند منطقه وسیع و غنی رادراختیار گرفته و پایه امپراطوری نوین : امپراطوری خاورمیانه خود قرار دهند.

در سال ۱۹۴۳ در کنفرانس کازابلانکا چرچیل - بطوریکه در خاطرات خود قید میکند - توانست متحدهین غربی خود را در این مطلب جلب کند که "۰۰۰ در ترکیه چه در امر نظامی و چه در عرصه سیاست نقش قاطع همچنان بعهدۀ انگلستان خواهد ماند". در سال ۱۹۴۱ انگلیسها تمام خاک کشورهای عربی - غیر از عربستان سعودی و یمن را - اشغال کردند. نیروهای انگلیسی بسوریه و لبنان که تحت قیمومت فرانسه بود وارد شدند. در نهم سپتامبر ۴۱ چرچیل در مجلس انگلیس اعلام کرد : "ممکن نیست فرانسه همان موقعیتی را که قبل از جنگ در سوریه و لبنان داشت همچنان حفظ کند. به این وضع باید پایان داد". در ماه ۴۵ دولت دوکل با بامباران شهرهای سوریه و لبنان و آغاز عملیات نظامی علیه آنها کوشش کرد تا شاید تسلط فرانسه را بر این کشورها یکباردیگرمسلم کند. اما با مقاومت مردم این کشورها و اعتراض دولت شامی روبرو شد. انگلستان با استفاده از فرصت اولتیماتوم وار از دولت فرانسه خواست که تمام قدرت را در این کشورها تحویل فرماندهی انگلیس بدهد. این اولتیماتوم با اعتراض فرانسه روبرو گردید ولی بهر صورت پذیرفته شد. دوکل در خاطرات خود مینویسد : "انگلیسها میکوشیدند که گناه باشیوه های رویشیده و گناه خشن جای فرانسه را در دمشق و بیروت بگیرند". دوکل اضافه میکند : "روز خواهد رسید که انگلیسها بهای گرانیه در مقابل اقدامات کنونی خود علیه فرانسه بپردازند".

در اواخر سال ۱۹۴۴ قوای انگلیس در یونان پیاده شد.

همۀ این فاکتها حکایت از آن دارد که امریالیسم انگلیس با حرارت آتشینی برای تحکیم موقعیت خود درخاورمیانه میکوشید. اما این کوشش متناسب با قدرت واقعی آن نبود. شوری که پیروانه سر در

دل سرد مداران امپراطوری انگلیس بر پا شده بود. بسرعت قرونشست*
۲۴ فوریه ۱۹۴۷ سفیر انگلیس در واشنگتن به دولت ایالات متحده آمریکا اطلاع داد که انگلستان
دیگر قادر نیست هزینه "کک" مالی و نظامی به ترکیه را تحمل کند. و "تقاضا" کرد که آمریکا این کار را
بعهد خود بگیرد. روشن است که این دعوت از روی کمال اجبار و تحت فشار شدید سیاسی و اقتصادی
آمریکا انجام گرفت. امپریالیسم آمریکا بلافاصله این "دعوت" را پذیرفت و در ۱۲ مارس ۱۹۴۷ "دکترین
ترومن" برای "کک" به یونان و ترکیه اعلام گردید. ارتش ترکیه در اختیار مستشاران آمریکائی گذاشته
شد و طبق استاندارد آمریکا اصلاح گردید. در اسکندرون / آدنا / د یار بکر پایگاههای دریائی و هوائی
آمریکا ساخته شد. در یونان نیز چنانکه میدانیم با دخالت امپریالیسم آمریکا جنبش دموکراتیک و ملی
شکست خورد و مواضع امپریالیسم در آن تحکیم گردید. و بالاخره هر دو کشور ترکیه و یونان به عضویت
ناآورد درآمدند.

جنگ فلسطین و پیروزی اسرائیل در آن که کک بی مضافه ای از آمریکا دریافت میکرد جای آمریکا
را در فلسطین نیز محکم کرد.

مرور کوتاه و غیر کامل حوادث آنسالها این واقعیت را که تا آغاز جنبش ملی شدن نفت در ایران
امپریالیسم آمریکا بسرعت مواضع حساس خاورمیانه را اشغال کرده بود در نظر مجسم میسازد. و این نکته را
نیز تأیید میکند که پیشرفت امپریالیسم آمریکا بسیار سریع و در مقایسه با پیشرفت امپریالیستهای رقیب
بسیار آسان بود. با توجه باین سرعت و سهولت است که ما آنرا بطور مشروط "پویه ظفر نمون" امپریالیسم
آمریکادر خاورمیانه نامیدیم. این پویه با پیروزی در ایران به پایان میرسد.

در مبارزه با جنبش ملی شدن نفت ایران امپریالیسم آمریکا در یک بازی سیاسی بفرنج و طولانی
وارد شد و به انواع توطئه ها متوسل گشت تا بالاخره بدست سازمانهای جاسوسی خود کودتای ۲۸
مرداد ۱۳۳۲ برپا کرد و پیروز گردید. پس از این پیروزی "تعادل" در خاورمیانه بوجود آمد که خصوصاً
اصلی آنرا نقش مسلط امپریالیسم آمریکا تعیین میکرد.

شکست جنبش ملی ایران پیروزی امپریالیستها در مجموع خود بود. انگلیسها اگر چه در مقابل آمریکا
شکست خوردند ولی در مقابل جنبش ملی پیروز گشته مواضع خود را در منطقه خلیج فارس که بشدت متزلزل
شده بود موقتاً تحکیم کردند.

پیروزی امپریالیسم در ایران موج جدیدی از ارتجاع و آنتی کمونیسم بهمراه آورد، موقعیت رژیمها
از تجاعی کشورهای خلیج و بطور کلی خاورمیانه را موقتاً تحکیم کرد، آتش جنگ سرد و دشمنی یا اتحاد
شهری را در خاورمیانه دامن زد و روابط کشورهای این منطقه را با اتحاد شوروی بیش از پیش تیره
ساخت و راه را برای ایجاد پیمان بغداد که میبایست کمربند محاصره کشورهای سوسیالیستی را تکمیل کند
باز کرد. اما این پیمان در عین حال کمربندی بود که بدو خلیج فارس کشیده میشد تا راه هرگونه رسوخ در
آنرا برای کشورهای دیگر و پیوندهای سوسیالیستی ببندد و جنبش ملی این منطقه را در محاصره
گرفته خفه کند.

پیروزی امپریالیستها در ایران پیروزی کارتل بین المللی نفت بود. این کارتل در مبارزه با جنبش
ملی ایران توانست راه خروج مستقل ایران و بدنبال آن سیر کشورهای نفتخیز را بیازار بین المللی نفت
ببندد، شرکتیهای خارج از کارتل را که کوششی برای دست اندازی به نفت ایران بکار برده بودند از
میدان بدرکند، راه خرید نفت از خاورمیانه را بروی کشورهای سوسیالیستی و هرگونه دخالت ایسن
کشورها را در امر نفت این منطقه سد کند.

چنین بود ارکان تعادل که موقتاً در سال ۱۹۵۲ در خاورمیانه بوجود آمد.

تزلزل مواضع امریالیسم در خاور میانه

پیروزی امریالیسم امریکاد رایران نقطه اوج و در عین حال نقطه عطفی در پیشرفت نفوذ امریکا در ایران و خاور میانه است. این پیروزی باد شوری و بقیعت گرانى بدست آمد.

د شوری این پیروزی نه فقط از مقاومت سرسختانه امریالیسم رقیبت بلکه بهیژه از آگاهی جنبش ملی ایران و رشد قابل ملاحظه قدرت آن حاصل میشود. پیروزی امریالیستهاد رایران قانونمند وحتی نیروی کنترل حوادث ازدست آنان بیرون رفت و کاملاً امکان داشت که پیروزی نصیب نیروهای ملی ود موکراتیک ایران شده و راه ایران بسوی رشد آزاد و مستقل بازگردد.

وجود و امکان: هم امکان پیروزی نیروهای ملی وهم امکان پیروزی امریالیستهاحوادث ایران را در رمز دومحله تکاملی قرار داده و آغاز دوران جدیدی را در تاریخ خاور میانه اعلام میکند.

در نبرد ایران امریالیسم امریکا مجبور شد ماسک " دوستی " باملل خاور میانه راکه مدت ها بر چهره داشت و باید اعتراف کرد که چه در ایران و چه در کشورهای دیگر خاور میانه (و بطور کلی جهان سوم) قشر قابل ملاحظه ای از نیروهای ملی را دچار اشتباه ساخته بود. - بردارد و خود را آنچنانکه هست بعنوان بزرگترین نیروی درنده امریالیستی در معرض شدیدترین حملات نیروهای ملی قرار دهد. این قیامت گرانى بود که برای پیروزی در ایران پرداخته شد.

چنانکه گفتیم شکست جنبش ملی ایران و موج ارتجاعی و ضد کمونیستی که بعد از آن آمد زمینه را برای تشکیل پیمان بغداد فراهم کرد. در فریه ۱۹۵۵ عراق و ترکیه اولین امضاها را پای آن گذاشتند و سپس انگلستان و پاکستان بد آن پیوستند و بالاخره از سوم نوامبر ۱۹۵۵ ایران عضو رسمی آن شناخته شد. اما این پیمان بیش از آنچه به تحکیم موقعیت امریالیسم در خاور میانه کمک کند به قطب بندی بیشتر نیروهای سیاسی در این منطقه انجامید و به حرکت سریعتر بخش عمده آن به چپ کمک نمود.

از ۱۸ تا ۲۴ آوریل ۱۹۵۵ (کمتر از دو ماه پس از پایه گذاری پیمان بغداد) کنفرانس باند و نسک جریان یافت. از ۲۹ کشور شرکت کنند در آن ۹ کشور عربی بود. بعلاوه تونس، مراکش، الجزیره که هنوز در مبارزه برای کسب استقلال خود بودند بطور غیر رسمی در کنفرانس شرکت داشتند. مصر در زمسره گردانندگان کنفرانس بود. و از ۱۲ هیئت نمایندگی عربی فقط هیئت عراقی بود که از يك کشور عضو پیمان نظامی آمد.

کنفرانس باند ونگ کنفرانس کشورهای بیطرف نبود، ولی جنبه ضد امریالیستی آن برجستگی خاص داشت. کارموقعیت آمیز این کنفرانس حکایت از آن میکرد که در آغاز نیمه دوم قرن بیستم نیروی جدیدی وارد صحنه سیاست جهانی میشود: نیروی کشورهای از بند رسته. این نیرو بطور عمده بسوی سیاست عدم تعهد یعنی مبارزه با پیمانهای نظامی امریالیستی کشیده میشود.

در سپتامبر ۱۹۵۵ - در دست و قتیکه ایران و پاکستان وارد پیمان بغداد میشدند - مصر قرارداد خرید اسلحه از چکسلواکی را امضا نمود و به قطب بندی سیاسی تکان جدیدی داد. ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۶ مصر کانال سوئز را ملی کرد. کوشش امریالیستها برای اینکه مصر را از طریق فشار سیاسی و اقتصادی وادار بعقب نشینی کنند به نتیجه نرسید. مصر با جلب کمک کشورهای سوسیالیستی توانست مواضع خود را حفظ نماید. در این وقت امریالیستها دست به آخرین حربه زده به تجاوز نظامی متوسل شدند. نیمه شب ۲۹-۳۰ اکتبر نیروهای اسرائیل از مرز مرگز شدند و در ۳۱ اکتبر نیروی هوایی انگلستان و فرانسه آغاز به بمباران شهرهای مصر کرد و در پنجم نوامبر نیروهای آنها در بورت سعید پیاده شدند. نیروهای مصلح مصر قدرت مقابله با این تجاوز را نداشتند. اما رژیم جمهوری در آن کشور امتحان خود را داد و

ثابت کرد که از حمایت مردم برخوردار است. مردم مصر با وجود برتری قوای دشمن از میهن خود دفاع کردند. اتحاد شوروی که از ملی شدن کانال سوئز و حق حاکمیت مصر بر آن همیشه دفاع میکرد در مقابل تجاوز امپریالیستی به آن نیز ایستاد. در پنجم نوامبر یادداشت دولت شوروی منتشر شد حاکی از اینکه تجاوز باید فراقطع شود. در این یادداشت دولت شوروی آمادگی خود را برای استفاده از نیروهای مسلح خود برای قطع تجاوز اعلام میکرد. با حمایت دولت شوروی از مصر تجاوز باشکست روبرو شد. کابینه آیدن در انگلستان و سپس کابینه گی موله در فرانسه سقوط کرد.

شکست تجاوز به مصر تحریک جدیدی به جنبش ملی خاور میانه داد. اول ژانویه ۱۹۵۷ مصر موافقتنامه خود را با انگلستان که در ۱۹۵۴ منعقد شده و امکان بازگشت نیروهای انگلیسی را با کانال سوئز در نظر میگرداند لغو کرد. سوئز یکی از بزرگترین پایگاههای انگلستان در خارج از آن کشور بود که باین ترتیب بطور کامل و برای همیشه از دست آن خارج شد.

در ۱۹ نوامبر ۱۹۵۷ ایزنهاور رئیس جمهور آمریکا در پیام خود بکنگره آن کشور از ضرورت "نجات خاور میانه از خطر" اتحاد شوروی و "کمونیسم بین المللی" سخن گفته و طلب کرد که کنگره اجازه دهد تا رئیس جمهور اول از نیروهای مسلح آمریکا برای "دفاع از خاور میانه و نزدیک استفاده کند و ثانياً - "کک" اقتصادی و مالی آمریکا را بشهرهای این منطقه در معرض دشمنی آید و بمیزان ۴۰۰ میلیون دلار افزایش دهد.

این پیام که به "دکترین ایزنهاور" معروف شد مرحله نویینی را در سیاست آمریکا در خاور میانه باز میکند. مرحله ای را که در آن امپریالیسم آمریکا مستقیماً نقش نیروی امپریالیستی اصلی را بعهده میگیرد و میخواست "خلاء" خاور میانه را پر کند.

حساب امپریالیستهای آمریکائی این بود که گویا با ورود علنی و بی پرده و بیحد آن مبارزه در خاور میانه واقعا موفق خواهند شد جای رقبای امپریالیست را بگیرند. آنها بدون کمترین توجه بوسیله هدف خود را تعقیب میکردند. فشار سیاسی و اقتصادی، تحریک نیروهای مترجع داخل هر کشور و اجرای کودتا، تدارک تجاوز مسلح و اجرای آن در حد مقدار و وسایلی بود که برای پیش بردن "دکترین ایزنهاور" بکار بر میآمد. در آوریل ۱۹۵۷ در اردن کودتا شد و حکومت ملی سلیمان نابلوسی که در اکتبر ۱۹۵۶ از طریق انتخابات روی کار آمده و در مدت ۶ ماه موفق به انجام رفرمهای قابل توجهی در سیاست داخلی و خارجی آن کشور شده بود سقوط کرد. پس از این کودتا اردن "دکترین ایزنهاور" را پذیرفت و عضویت در کمیته "مبارزه با فعالیتهای اخلالگرانه" بیجان بغداد را قبول کرد.

سوره آئین ایزنهاور را در میگرد و مفهوم "خلاء" را بحق بی معنایماید. امپریالیستهای آمریکائی وارد اردن ضربه باین کشور را در دستور روز قرار داد و ترکیه را مأمور اجرای این وظیفه کردند. در سپتامبر ۱۹۵۷ ایزنهاور اعلام کرد که تصمیم دارد اجرای اقداماتیرا که در آئین وی در نظر گرفته شده تسریع کند. وی گفت که سوره نسبت به همسایگان خود نظر "تجاوزکارانه" دارد. و بطور کلی برای همه خاور میانه ایجاد خطر کرده است !!

انگلستان پس از شکست سوئز بیش از پیش در رقاب آمریکا شمشیر میزد و سیاست خود را با آن هماهنگ میساخت. در تدارک تجاوز بسوره نیز با آمریکا متحد بود. در مذاکراتیکه در اکتبر ۱۹۵۷ مک میلان و ایزنهاور اشتند این موضوع مطرح شد. و در اعلامیه مذاکرات قید شد که آمریکا و انگلیس با همسعه وسائل و از جمله با استفاده از نیروی مسلح خود از ترکیه (که گویا مورد تجاوز سوره قرار میگیرد) پشتیبانی خواهند کرد.

در این موقع اتحاد شوروی یکبار دیگر قدم پیش گذاشت و ترکیه را متوجه عواقب خطرناک اقدام خود کرد. اعلامیه ۱۹ در ۱۹ اکتبر ۱۹۵۷ حاکی از آن بود که اتحاد شوروی تمام تدابیر لازم را اتخاذ خواهد

کرد تا از قربانی تجاوز حمایت کند.

رشد جنبش ملی در کشورهای عربی و استحکام وضع دولت سوریه که از حمایت مردم برخوردار بود و با آن از همه پشتیبانی قاطع اتحاد شوروی از این کشور بحران این منطقه رافع کرد. تدارک تجاوز شکست خورد و کشورهای عربی قدم دیگری بسوی چپ برداشتند.

در ژانویه ۱۹۵۸ مصر و سوریه متحد شده و جمهوری متحد عرب را بوجود آوردند. در این راه بین اتحاد شوروی و مصر قرارداد بزرگ همکاری قبی و اقتصادی امضا شد که سرآغاز همکاری های اقتصادی و قبی وسیع بین دو کشور است.

در لبنان و عراق نیز سال ۵۸ سال پیروزی نیروهای ملی بود. رئیس جمهور شمعون سیاست هواداری از امریالیسم را تعقیب میکرد و در زمان تجاوز بسوی ژنرال خود را با انگلستان و فرانسه قطع نکرد (کاریکه سایر کشورهای عربی کردند) و آئین این زنها را قبول نمود. اما این اقدامات به بحران داخلی انجامید. در ماه مه ۱۹۵۸ در لبنان اعصاب عمومی شد که بقیام مسلحانه ارتقا یافت. قیام کنندگان لوله های نفتی را که از آن کشور میگذرد منفجر کردند. ارتش تحت رهبری شهاب حاضر به حمله علیه مردم نشد و بیطرفی اتخاذ کرد. بنظر میرسد که اگر آئین این زنها حتی یک مورد استعمال داشته باشد همین مورد لبنان است. ناوگان ششم آمریکا بسوی بنادر لبنان بحرکت افتاد و ناوگان انگلستان بنادر را بمباران کرد. در این اعلام داشت که اگر بزرگداشت شمعون درخواست کند آمریکا آماده است نیرو بمکوی بفرستد. کشورهای عراق، ایران و ترکیه (اعضای پیمان بغداد) آمادگی خود را برای حمایت از شمعون اعلام کردند. دولت نوری السعید قدم فزاینده ای برداشت و واحد هائی از ارتش بیستم را مأمور اردن کرد تا به نیروهای عراقی مستقر در آن کشور پیوسته و آماده دخالت در امور لبنان باشند. اما همه این مقدمات به نتیجه عکس تمایل امریالیستها انجامید و عدم انطباق آئین این زنها را با واقعیت موجود در خاور میانه ثابت کرد.

نیروهای عراقی مأمور اردن که تحت فرماندهی ژنرال قاسم قرار داشتند بجای حرمت به اردن بسوی کاخ سلطنتی عراق حرکت کرده و در شب ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ حکومت نوری السعید - فیصل را برانداختند. عراق حلقه ای بود که از زنجیر امریالیسم گسست.

فرد ای آنروز نیروهای مسلح آمریکا در لبنان پیاده شدند و ۱۷ ژوئیه نیروهای چتر باز انگلیس به اردن وارد شدند. اما این کارها بیفایده بود. انقلابیون عراق با قاطعیت خود امکان ندادند که دآورد سته فیصل - نوری السعید کانون مقاومتی در آن کشور ایجاد کرده بهانه ای برای دخالت امریالیستی فراهم کنند. بعلاوه دولت شوروی در این مورد نیز وارد میدان شده در ۳۱ ژوئیه اعلام کرد که اگر عراق مورد تجاوز قرار گیرد کشورهای صلح دوست به کمک قربانی تجاوز خواهند شناخت.

نیروهای آمریکا با دخالت لبنان را ترک کردند. شمعون برکنار شد و در سپتامبر ۱۹۵۸ شهاب بر سر جمهوری این کشور رسید و دولتی به نخست وزیری رشید کرامه از رهبران قیام تشکیل شد. لبنان اعلام کرد که سیاست خارجی بیطرفی را تعقیب و آئین این زنها را برقرار میکند.

موقعیت نیروهای مترقی خاور میانه در سال ۱۹۵۸ یکبار دیگر رسپای سوئز را تاید کرد و پیدایش تناسب قوای جدیدی را در خاور میانه که در آن اتحاد شوروی و نیروهای ملی نقش اول را ایفا میکنند تأکید کرد.

حوادث این سال اتحاد طبیعی و قانونمند جنبشهای ملی خاور میانه را بار دیگر و گاه موسیالیستی باز هم بیشتر تحکیم کرد. در سالهای پس از ۱۹۵۸ پیروزیهای مردم خاور میانه به بوسه آزمایش گذار شده در عراق مشکلات داخلی فراوانی بوجود آمد که با دخالت امریالیستها تشدید میشد. جمهوری متحد عرب که اولین آزمایش تشکیل دولت واحد عربی بود با شکست روبرو شد و مصر و سوریه از هم جدا شدند.

در سرریه تئانیهای شدیدی سیاسی بوجود آمد. اما بالاخره این مشکلات پشت سرگذشته شد و دولت‌های مرفعی بطور عمده از آزمایش سرپاوند بیرون آمد و توانستند راه خود را بسوی جلو بکشایند. در تمام این کشورها قدم‌های درجهت تحول اجتماعی برداشته شد که تحولات هروسوریه بویژه قابل‌ذکر است. در مهر در ۲۱ ژوئیه ۱۹۶۱ در کتتهائی منتشر شد که اجرائی درست آنها میتواند اقتصاد این کشور را در راه رشد غیر سرمایه داری بیاندازد. در نشریه که در سال ۱۹۶۲ انتشار یافت راه رشد سرمایه داری بعنوان راهیکه نمیتواند به حل وظایفی که در مقابل دولت‌های ملی جوان قرار گرفته بیانجامد رد شده و گفته میشود که "سوسیالیسم علمی" راه بسوی مرفعی را نشان میدهد. اصول این منشور در قانون اساسی موقت جمهوری متحد عربی که در ۲۱ مارس ۱۹۶۴ انتشار یافت درج شده است. در این قانون اساسی دولت جمهوری متحد عربی بعنوان دولت "سوسیالیستی دموکراتیک" معرفی میگردد. اگرچه منشور ۱۹۶۲ و قانون اساسی منتشره در ۱۹۶۴ خالی از نقص نیست و در این اسناد توهمات خرد و بزرگوائی و غیرمولدین‌پهای گنگ که اجرائی عملی تحول را مشکل میکند جای بالفضله بزرگی میگردد، اما اهمیت جدی آنها را نمیتوان انکار کرد.

یکی از نتایج مستقیم تحکیم موقعیت دولت‌های مرفعی و رشد روحیه انقلابی در خاور میانه پیروزی انقلاب یمن است که در ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۲ بوقوع پیوست. بر اثر این انقلاب رژیم پوسیده سلطنتی بر افتاد و رژیم جمهوری در یمن اعلام شد. جمهوری یمن در این سالها با مشکلات فراوانی روبرو شده، اما از زمان بسود جمهوری یمن کار میکنند.

کشورهای سنتو و امپریالیسم

تخمین عدم موقعیت متواتر امپریالیست‌ها در قیاس جهانی و از جمله و بخصوص در خاور میانه که آشکارا از تنباسب قوا حکایت میکند اثر خود را روی کشورهای آسیای سنتو نیز گذاشت. ایران، ترکیه و پاکستان که تا چندی پس از انقلاب عراق سیاست کاملاً یکجانبه ضد شوروی تعقیب میکردند مجبور شدند در سیاست خود تجدید نظر کنند.

این تجدید نظر در ترکیه حتی در زمان حکومت مندرس - بایار آغاز شد. این حکومت با کمک امریکا روی کار آمد و بود و در مدت ده سال ترکیه را به پایگاه مقدم امریکاد در خاور میانه تبدیل کرد. اما سپس از ده سال حاصلی جز ورشکستگی سیاسی و اقتصادی بدست نیامد. در سال ۱۹۶۵ در ترکیه موج مخالفت با سیاست دولت اوج گرفت و تظاهرات ضد دولتی و ضد امریکائی به خیابانها کشید. مردم خواستار استعفاى دولت مندرس و اجرائی سیاست مستقل ملی شدند. در همین سال محیط بین المللی نیز آرام شد و صحبت از ملاقات سران کشورهای بزرگ پیش آمد. دولت مندرس تصمیم گرفت از فرصت استفاده کند. در ۱۴ مارس ۱۹۶۰ قرارداد تجاری ترکیه و شوروی منعقد شد. این اولین موافقتنامه ای بود که پس از سالها و سالها بین دو کشور انعقاد مییافت. اعلام شد که مندرس به مسکو سفر میکند.

اما مردم ترکیه را این اقدامات قانع نمیکرد. ۲۷ ماه مه ۱۹۶۰ دسته ای از واحدهای نظامی با استفاده از عده مضامین عمومی دست بکودتازد و رژیم مندرس - بایار را برانداختند. مردم ترکیه کودتا را با شرف فراوان و آرزوهای بزرگ استقبال کردند. امروز بجزئی میتوان گفت که این آرزوها برآورده نشده و کودتا را هرگاه میبایست نرفته است. اما بهر صورت ترکیه امروز ترکیه د پیروز نیست.

پاکستان از اولین روز تشکیل خود مورد توجه خاص امپریالیستهای امریکائی بود و اختلافی که بر سر کشمیر در منطقه مناسبات هند و پاکستان گذاشته شده بود ماهرانه مورد استفاده آنها قرار میگرفت. در آوریل ۱۹۵۴ قرارداد دوستی و همکاری بین ترکیه و پاکستان امضا شد و در ۱۹ ماه مه همانسال موافقتنامه "دفاعی و کمک متقابل" میان پاکستان و امریکابا مضامین و بنابران پاکستان تسلیحات امریکائی

دریافت کرد. در سپتامبر ۱۹۵۴ پاکستان در کنفرانس مانیل که پایه گذار پیمان جنوب شرقی آسیا -
ساتو بود شرکت جست و در این پیمان وارد شد. و بالاخره پاکستان عضویت سنتو - پیمان بغداد -
را پذیرفته و در عرض یکسال ضمیمه خود را نیز چهارمین پیمان نظامی گذاشت. کودتای نظامی ۱۸ اکتبر
۱۹۵۸ که تمام قدرت را بدست آیوب خان داد امید کوچکی را هم که برای تغییر سیاست خارجی پاکستان
از طریق فشار نیروهای مترقی وجود داشت ظاهراً از میان برد. آشوبیت پریس در خبری که در ۳۰ اکتبر
۱۹۵۸ منتشر ساخت نوشت "حالات یگر این نگرانی وجود ندارد که پاکستان و تایلند از جهان آزاد بپروند
و یا از انجام تعهدات خود سر باز زنند (در تایلند در همان سال کودتای نظامی ارتجاعی انجام گرفته بود)
در این سالها در پاکستان پایگاهها و سرپلهای نظامی وجود آمد و ارتش پاکستان در اختیار
مستشاران امریکائی قرار گرفت. چنین بنظر میرسد که وابستگی به پیمانهای نظامی از سیاست پاکستان
تعلیک ناپذیر است."

با اینحال سیاست پاکستان هم در ریزشهای حوادث سالهای اخیره جهان و خاور میانه و مبارزه
مردم آن در چار تغییر شده. شاید هسته تغییر را بتوان در سال ۱۹۵۹ و قتیکه قرارداد دو جانبه با امریکا
امضا شد پیدا کرد. در همانوقت محافل پاکستانی اظهار نظر میکردند که گویا این قرارداد در عین حال برای
حفاظت از پاکستان در مسئله کشمیر است. اما بطوریکه وزیر خارجه وقت هند رسماً اعلام کرد ایالات متحده
امریکا به هند اطمینان داد که این موافقتنامه فقط جنبه ضد کمونیستی داشته و علیه اتحاد شوروی
و سایر کشورهای سوسیالیستی متوجه است.

رشد حوادث در سالهای بعد پاکستان را بیش از پیش متوجه ساخت که پیمانهای نظامی فقط بسو
امریالیستها بسته شده و تعهدات آنها یکجانبه بوده و پاکستان در این پیمانها فقط طرف متعهد و
بازنده است. جنگ تا سف آوری که در اوت ۱۹۶۵ بین هند و پاکستان شعله ور شد تا بحسوسی در
سیاست پاکستان گذاشت. پس از این جنگ حتی جدیترین مدافعین سیاست شرکت در بلوکها نیز
نمیتوانستند "فایده" این بلوکها را برای پاکستان نشان دهند. چنانکه میدانیم پاکستان و هند وستان
حل مشکل خود را پس از این قاجعه بکنفرانس تاشکند محول کردند. این کنفرانس که در ژانویه ۱۹۶۶ با
شرکت نخست وزیر فقید هند شاستری و رئیس جمهور پاکستان و بامیانچیکری نخست وزیر شوروی کاسیگین
تشکیل شد راه حل مسالمت آمیز اختلافات دو کشورانشان داد. این فاکت که پاکستان، کشوری که عضو
چندین پیمان نظامی ضد شوروی بود و در عین حال عضو کشورهای مشترک المنافع بریتانیا است حل مشکل
خود را نه از لادن و نه از واشنگتن بلکه از تاشکند میخواست نشانه بارزی از تغییر عظیمی است که در محیط
سیاسی جهان و از جمله خاور میانه حاصل شده است.

در ایران سیاست وابستگی به پیمانهای نظامی مستقیماً با کودتای ۲۸ مرداد مربوط بوده و با نفرت
عمومی روبروست. حتی گروهی از هیئت حاکمه نیز این سیاست را تا میباید نیکردند و نمیکند. یکی از دلایل
مهمی که کابینه اقبال با آن شدت از جانب افکار عمومی محکوم میشد اجرای سیاست وابستگی بغرب بود.
چنانکه میدانیم این کابینه بطور غیرعادی و بر اثر فشار مردم سقوط کرد. کابینه شریف امامی که جای آن
نشست ظاهراً بقدر وارد کردن برخی تغییرات در سیاست خارجی بود، اما توسط امینی که از امریکا الهام
میگرفت فرصت نداد. تا اینکه بالاخره در سال ۱۹۶۲ مقاومت محافل حاکمه ایران نیز پس از ترکیسه و
پاکستان شکست. ایران اولین قدم را با تعهداتیکه پایگاه موشکی به اجانب نخواهد داد برای عادی
کردن مناسبات با شوروی برداشت. محافل امریالیستی در سالهای پس از آن کوشش فراوانی کرده اند
که شاید ایران را با سیاست سالهای ۱۹۵۵-۱۹۵۹ برگردانند اما موفق نشده اند. مقاومت محافل
اقتصادی و سیاسی ایران و بالاتر از آن تغییر اوضاع در مجموع خاور میانه این کار را باد شواری فرایان
رو برو میکند.

تغییراتی که در سیاست سه عضو آسیائی سنتو بوقوع پیوست طبعاً سرنوشت این پیمان را تحت علامت سؤال قرار داد. وقت جلسات شورای وزیران آن از سال ۱۹۶۵ بعد بیشتر صرف رسیدگی به اختلافات داخلی شد. و از سال ۱۹۶۶ بعد موقتاً تعطیل گشت. سه کشور آسیائی سنتو پیمان "عمران منطقه ای" را بدون شرکت آمریکا و انگلیس بوجود آوردند که صرف نظر از نتیجه ای که از آن حاصل شود از طرف مبتکرینش وزنه ای در مقابل سنتو بحساب آمده است.

نقش نفت در خاور میانه

در بحث از حوادث خاور میانه باید جای اصلی و مرکزی رایبه مسائل مربوط به نفت داد، زیرا این مسائل بعنوان محرک و موتور اصلی در مرکز همه حوادث این منطقه - و نه فقط این منطقه - قرار دارد. ملی شدن نفت ایران حادثه ای بود که اهمیت آن از مرزهای ایران میگذشت و بعلمت استعداد شدید سرایت که از شرایط خاص ایران و جهان آنروز حاصل میشد اهمیت استثنائی پیدا میکرد. ایران در ملی کردن نفت خود موقعیتهای بزرگی کسب کرد. امپریالیسم انگلیس مجبور شد اصل ملی شدن را بپذیرد. سازمانهای بین المللی بنفع ایران راجع دادند. ایران کارشناسان خارجی نفت را اخراج کرد و منابع خود را بدست خویش گرفت. ایران در انحصار بازار جهانی نفت شکافی ولو کوچک وارد آورد و قرارداد هائی برای فروش اولین پارتی نفت ملی ایران با کشورهای جهان سرمایه داری منعقد کرد. دادگاههای ایتالیا و ژاپن افسانه "دزدی بودن" نفت ایران را رد کرده و خرید نفت ایران را ممکن و قانونی اعلام کردند. کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی آمادگی خود را برای خرید نفت ایران اعلام کردند و اگرچه ایران از این آمادگی نتوانست استفاده کند ولی نقش بعید آن آمدن کشورهای سوسیالیستی در آرای اهمیت درجه اول است.

عمق نهضت ملی شدن نفت ایران بحدی بود که حتی پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز امپریالیستها موفق به لغو رسمی قانون ملی شدن و قانون ۹ ماده ای اجرای آن نشدند. این قوانین بقوت خود باقی است و ایران هر لحظه میتواند و باید آنها را احیا کند.

ملی شدن نفت در ایران اساس تمام امتیازات نفتی در این منطقه را بهم زد. اگرچه در زمان ملی شدن اصل تقسیم پنجاه - پنجاه که هرگز بد رستی اجرا نمیشود ولی بهر صورت بهتر از اصول مسلط قبل از آن است. به خاور میانه آمد، اما ملی شدن نفت این اصل را همان زمان کهنه و غیر منطبق با شرایط روز کرد. مبارزه کشورهای خاور میانه برای دریافت درآمد بیشتری از نفت و در راه تبدیل معاملات نفتی از سیاسی به تجاری صرف شدت یافت. و به نتایجی رسید که هم اکنون زمینه را برای انجام يك تحول کیفی در مناسبات آنها با کمپانیهای نفتی فراهم کرده است.

در سالهای ۱۹۵۶-۱۹۶۰ چندین قرارداد نفتی در خاور میانه منعقد شد که چیزی بیش از تقسیم منافع با مناصف را بکشورهای نفتخیز وعد میدهد. قرارداد هائیکه اصل شرکت سرمایه ملی را در بهره برداری نفت میبذیرد از این نوع است. از جمله این قرارداد ها قرارداد مصر با سرمایه آمریکائی ایتالیا و بلژیکی (۱۹۵۷)، قرارداد کویت با کمپانی ژاپنی برای استفاده از منطقه بیطرف بین کویت و عربستان، قرارداد شرکت ملی نفت ایران با شرکت ایتالیائی اچیب را میتوان نام برد. این قرارداد ها بطور عمده از جانب کمپانیهای خارج از کارتل منعقد شده است.

در قرار داد هائیکه پس از ملی شدن نفت ایران منعقد میشود (غیر از قرارداد ایران و کنسرسیوم که بیشتر سند تسلیم بلا قید و شرط ایرانست تا قرارداد اقتصادی) يك نکته مهم اینست که کشورهای نفتخیز تا حد مقدور مساحت کمتری را در اختیار شرکت های خارجی قرار میدهند و این مساحت در بسیاری مواقع با مساحت های عظیم امتیازات نیمه اول قرن بیستم قابل قیاس نیست. هنوز هم محدود کردن

حوزه امتیاز یکی از مسائل جدی مورد توجه این کشورهاست. در این میان تصویب و اعلام قانون شماره ۸۰ در عراق که در دسامبر سال ۱۹۶۱ اعلام شد جای خاصی دارد. این قانون ۹۹٫۵٪ از اراضی زیر امتیاز کمپانی "عراق پترولیوم" را از دست آن گرفته و بدولت عراق منتقل کرد. این قانون در واقع نوعی از قانون ملی کردن نفت در عراق است.

تشکیل سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) در سال ۱۹۶۰ یکی دیگر از موفقیت‌های کشورهای نفتخیز است که در دوران پس از ملی شدن نفت در ایران و انقلاب عراق بدست آمده است. حادثه ای که اثر تشکیل اوپک را بوجود آورد تقلیل مداوم قیمت اعلام شده نفت بود. اوپک برای مقابله با سیاست کمپانی‌ها در تعیین قیمت‌ها تشکیل گردید. اما این سازمان بدون تردید وظایف و امکانات به مراتب بزرگتر و عرصه فعالیت به مراتب وسیعتری دارد.

تاکنون اوپک پیروزی‌های قابل‌ذکری کسب کرده و شاید اولین آنها بستن راه پیشرفت کمپانی‌های نفتی در غارت کشورهای نفتخیز باشد. از روزیکه اوپک تشکیل شده دیگر کمپانی‌های نفتی امتیازی نسبت بکشورهای نفتخیز حاصل نکرده اند و قیمت نفت دیگر تقلیل نیافته است (اگرچه قیمت سایر مواد خام صادراتی کشورهای در حال توسعه جهان همچنان سیر نزولی طی میکند). بالعکس کشورهای صادرکننده نفت امتیازاتی در امر بهره‌مالکانه، لغو برخی تخفیف‌های بیجا، و غیره از کمپانی‌ها گرفته اند. هر که ام از اینها بجای خود دارای اهمیت فراوانست. اما پیروزی اصلی اوپک در نفس وجود آن یعنی در نفس وجود سازمانی است که به انکام منابع اصلی نفت صادراتی جهان، وظیفه خود را مبارزه با غارتگری شرکت‌های نفتی قرارداد است. ممکن است این مبارزه قاطع نباشد، دولت‌های معینی در داخل اوپک اخلال کنند، پایه‌های وحدت اعضای آن هنوز متزلزل باشد، اما همه این نواقص و دشواری‌های حاصل از ان از اهمیت وجود سازمانی که مکانیسم غارتگری کارتل بین المللی نفت را زیر نظر گرفته و امر تولید و توزیع جهانی نفت را - که تا دیروز قرق کارشناسان کارتل بود - از ریجه منافع کشورهای تولید کننده مورد مطالعه قرار میداد چیزی کم نمیکند.

موقعیت دیگر کشورهای نفت خیز خاور میانه در سال‌های اخیر تقویت نسبی موقعیت شرکت‌های ملی نفت آنهاست. شرکت ملی نفت ایران قبل از ملی شدن نفت تشکیل گردید و در زمان ملی شدن نفت پیک شرکت واقعاً عملی تبدیل شد و بابدست گرفتن منابع نفت جنوب و پالایشگاه آبادان میرفت که در ردیف بزرگترین شرکت‌های نفتی جهان قرار گیرد. اما کودتای ۲۸ مرداد جلو آنرا گرفت و تشکیل کسرسیوم بین المللی نفت که جانشین شرکت سابق شد ضریب سنگینی به شرکت ملی نفت ایران وارد آورد. اما با اینحال ادامه فعالیت این شرکت امریست مثبت.

در سایر کشورهای نفتخیز نیز در سال‌های اخیر شرکت‌های ملی نفت تشکیل شده که بسته به درجه وابستگی رژیم حاکم آن به امپریالیسم بیشتر و یا کمتر مستقل و پر قدرتمند وجود شرکت‌های ملی نفت در ظاهر میانه - با وجود نواقص جدی که دارند - زمینه را برای فعالیت مستقل نفتی کشورهای تولید کننده فراهم کرده و میدان عمل کارتل بین المللی نفت و بطور کلی انحصارات نفتی را چه در داخل این کشورها و چه در خارج از آن محدود میکند.

در صحبت از موفقیت کشورهای نفتخیز در مبارزه با کارتل بین المللی نفت نمیتوان پیروزی سوریه را نگفته گذاشت. سوریه کشور نفتخیزی نیست اما لوله نفتی "عراق پترولیوم" از خاک آن میگذرد. دولت جدید سوریه که در فوریه ۱۹۶۶ روی کار آمده بود در نوامبر همان سال موضوع تأمین کامل حقوق خود را از ترانزیت نفت مطرح ساخت و وقتی مذاکرات نتیجه نداد کنترل خود را بر لوله‌های نفتی برقرار کرد و در مقابل عراق پترولیوم برای ایراد فشار صد روز نفت را از این لوله ها قطع کرد. پس از چندین ماه کشمکش در ماه مارس ۱۹۶۷ موافقتنامه ای بسوریه بین آن دو دولت و عراق پترولیوم منعقد شد.

در محافل سیاسی مبارزه سریره را با عراق پترولیم یک زهر آزمائی بحساب آوردند که قرینه جدیدی از تغییر تناسب قوادر خاور میانه بسود ملل این منطقه بدست میداد. بدون تردید مبارزه سریره علیه شرکتهای نفتی یکی از علل مهم نگرانی امپریالیست ها از اوضاع خاور میانه و تشویق اسرائیل به تجاوز ماه ژوئن می باشد.

نکته بسیار مهمی که در مطالعه مسائل خاور میانه و درک پدیده های نوین در آن باید در نظر داشت تغییر تناسب قوادر جهان سرمایه داری بطور کلی و تغییر تناسب قوادر عرصه نفت بطور اخص است. در سالهای بین از ۱۹۵۳ کشورهای اروپای باختری و ژاپن مشکلات ناشی از جنگ را پشت سر گذاشته و با سرعت بمراتب بیشتری نسبت با ایالات متحده آمریکا رشد کرده اند. بر اثر این رشد سریع اقتصادی در جغرافیای نفت تغییرات عمیقی حاصل شده است. این تغییر هم عرصه تولید و هم عرصه توزیع و مصرف را در بر میگیرد.

در عرصه تولید اگرچه ایالات متحده آمریکا میزان تولید خود را همچنان افزایش میدهد، ولی سهم آن از تولید جهانی نفت (و همچنین از تولید نفت در جهان سرمایه داری) بسرعت در حال کاهش است. اگر در سال ۱۹۵۰ ایالات متحده آمریکا ۳۶٪ نفت جهان را تولید میکرد در سال ۱۹۶۴ این رقم به ۲۶٪ و در سال ۱۹۶۶ به ۲۵٪ تقلیل یافت. در عوض خاور میانه (در چند سال اخیر لیبی و الجزیره) بسرعت بسهم تولید خود افزودند. چنانکه در سال ۱۹۶۶ کشورهای حوزه خلیج فارس ۶۶۱ میلیون تن و شمال آفریقا ۱۳۴ میلیون تن یعنی ۳۶٪ نفت جهان را تولید کردند.

سرعت رشد تولید خاور میانه و نزدیک نتیجه افزایش سریع مصرف نفت در اروپای باختری و ژاپن است که نفت خود را از این منطقه دریافت میدارند. در فاصله سالهای ۵۰ تا ۶۰ آهنگ متوسط رشد مصرف نفت در اروپای باختری ۱۳٪ و در ژاپن ۲۵٪ بود. در حالیکه در همین مدت مصرف ایالات متحده آمریکا با سرعت ۳٪ رشد میکرد. در سال ۱۹۶۶ که سال خوبی برای مصرف نفت در آمریکا بود این کشور ۵٪ بمصرف خود افزود، اما در همین سال اروپای باختری ۱۱٪ و ژاپن ۱۴٪ بمصرف خود افزودند.

افزایش مصرف نفت در اروپای باختری و ژاپن تا همین بزرگی در اقتصاد آنها دارد. توازن سوخت در این کشورها اینک بسرعت بسود نفت تغییر میکند. اگر اروپای باختری در سال ۱۹۲۹ - ۹۸٪ و در سال ۱۹۳۹ - ۸۷٪ سوخت خود را از زغال سنگ تأمین میکرد، این نسبت در سال ۱۹۶۵ به ۵۰٪ تقلیل یافت و در عوض نفت که در آن سالها سهم ناچیزی داشت اینک ۳۴٪ سوخت این کشورها را تشکیل میدهد. این پروسه ادامه دارد.

کشورهای اروپای باختری خود منابع عظیم زغال دارند، اما منابع نفت آنها ناچیز است. همه زغال سنگ مصرفی در این قاره در خود آن تولید میشود، اما در سال ۶۶ فقط ۵٪ نفت مصرفی در خود آن تولید شد (۱۷ میلیون تن از ۴۳ میلیون تن) و اما: ژاپن از بیش از ۱۰۰ میلیون تن نفت مصرفی فقط ۷۵۰ هزار تن یعنی کمتر از یک درصد آن را در خاک خود تولید کرد. تغییر بالانس سوخت بنفع نفت و گاز - که منطبق رشد صنایع معاصر آنرا تا کنون میسازد - باعث وابستگی شدید اقتصاد اروپای باختری و ژاپن به منابع نفتی خاور میانه و نزدیک میشود.

نکته قابل ذکر دیگر اینکه کشورهای بزرگ مصرف کنند در ده ساله اخیر کوشش موقعت آمیزی بکار برده اند تا خود را از حیث تصفیه نفت از خارج بی نیاز کنند. اینک ظرفیت پالایشگاههای این کشورها بیش از مصرف آنهاست. در آغاز سال ۱۹۶۷ ظرفیت تصفیه خانه های ژاپن ۱۱۰،۱۱۰، ایتالیا ۱۰۱،۱۰۱، آلمان باختری ۸۶،۷، فرانسه ۸۵،۰ میلیون تن بود. جمع کل ظرفیت تصفیه خانه های اروپای باختری به ۴۷۲ میلیون تن رسید. تکان کوچکی کافیت تا از ظرفیت تصفیه خانه های ایالات متحده که ۵۳۶ میلیون تن در سال بود جلو بزند. در سرتاسر اروپای باختری فقط ایسلند و پرتغال هنوز پالایشگاه

نفت ند آرند.

در امر حمل و نقل نفت نیز که از عوامل عمده تسلط انحصاری کارتل بین المللی نفت بود کشورهای اروپای باختری و ژاپن موقعیت‌های بزرگی بدست آوردند. این کشورها نیروی دریایی نفیکنش قوی ایجاد میکنند. در اروپای باختری بویژه در کشورهای بازار مشترک شبکه وسیعی از لوله‌های نفت ایجاد شده است. طول شاه لوله‌های نفت اروپای باختری در سال ۱۹۶۴ بیش از ۵ هزار کیلومتر بود. این شبکه بسرعت در حال توسعه است. در سال ۱۹۶۶ - ۹۰ میلیون تن نفت از این لوله‌ها حمل شد.

ایجاد مؤسسات عظیم تصفیه و پخش نفت و ایجاد مؤسسات بزرگ پتروشیمی در ژاپن و اروپای باختری سرمایه عظیمی را در این رشته بکار انداخته است. قسمت مهمی از این سرمایه از آن کمپنی‌های امریکائی و انگلیسی عضو کارتل بین المللی نفت است. از جمله در سال ۱۹۶۰ پنجاه درصد تصفیه نفت در فرانسه و آلمان باختری در دست این کمپنی‌ها بود. و این نشانه نفوذ و قدرت عظیم این کارتل است. اما آنچه ما میخواهیم بدان تکیه کرده توجه خواننده را جلب کنیم ۵۰٪ دیگر سرمایه است که تحت نفوذ این کمپنی‌ها نیست. در ایتالیا سهم سرمایه آزاد از نفوذ کارتل در همان سال ۱۹۶۰ قریب ۷۰٪ بود. این سرمایه‌ها نیز بجای خود بسیار عظیم بود و قدرت رقابت کافی با کارتل را دارند.

توسعه صنایع نفتی در اروپای باختری و ژاپن رفته رفته سرمایه‌های شرکت‌های بزرگ دیگری را که در صنایع و معادن مشغولند بسوی نفت میکشاند. شرکت‌های اتوموبیل سازی و شرکت‌ها نیکه معادن زغال را در دست دارند و شرکت‌های شیمیائی و غیره سهمی از بورس نفت را بدست میگیرند. با ورود این سرمایه‌ها قدرت سرمایه خارج از کارتل بازهم بیشتر میشود. همه شرایط بوجود می‌آید که کشورهای تولیدکننده و مصرفکننده نفت بدون دخالت کارتل بین المللی نفت باهم تماس بگیرند.

طبیعی است که کمپنی‌های اروپائی و ژاپنی و بطور کلی کمپنی‌های خارج از کارتل نفت (که اینک تعداد آنها به ۱۰۰ رسیده) برای اینکه در منابع نفت دست پیدا کنند چاره‌ای جز پیشنهاد شرایط بهتر بکشورهای صاحب نفت ند آرند. هم منطق رقابت و هم رشد آگاهی ملی و جنبش ضد امپریالیستی در این کشورها این امر را ضروری میکند. در این میان آزادی عمل شرکت‌های ایتالیائی و فرانسوی بمراتب پیش از آلمانی و ژاپنی است. در کشور اخیر اگرچه توانسته اند بمقدار کم صنایع نفت دست پیدا کنند (نفوذ سرمایه آلمانی در نفت آلمانی قابل ملاحظه است)، ولی بحالت وابستگی‌های سیاسی که به امپریالیسم امریکا دارند نتوانسته اند از تمام قدرت خود برای نفوذ در عرصه نفت استفاده کنند. اما شرکت ایتی ایتالیا و اخیرا گروه شرکت‌های دلتی فرانسوی "اراپ" در عرصه نفت فعالیت شدید می‌کنند. در اوت ۱۹۶۶ در تهران قراردادى بین شرکت ملی نفت ایران و گروه فرانسوی "اراپ" باضا رسید که بموجب آن گروه اخیر وظیفه مفاطعه کاری را در اکتشاف و بهره برداری نفت بعهده میگیرد. پس از ورود اصل تقسیم ۵۰-۵۰ به خاورمیانه و پس از انعقاد قرارداد‌های شرکت‌های مختلف در این ناحیه قرارداد پیشنهادی اراپ وضع جدیدی در مناسبات نفتی این منطقه بوجود می‌آورد و قرارداد‌های متعدد با اعضای کارتل بین المللی نفت را غیر قابل تحمل تر مینماید.

تضاد کشورهای اروپای باختری و ژاپن با امریکا و انگلیس و تضاد انحصارات نفتی خارج از کارتل با کارتل بین المللی نفت بجای خود دارای اهمیت است و زمینه مساعدی بدست کشورهای نفتخیز میدهد تا قدم‌هایی برای استیفای حقوق خود بردارند. اما این تضاد بهر صورت از چارچوبه منافع امپریالیستی خارج نمیشود.

آنچه در سال‌های اخیر عنصر کمالات نویسی در مناسبات نفتی خاورمیانه وارد کرده ظهر کشورهای سوسیالیستی در این منطقه است. اقتصاد کشورهای سوسیالیستی بسرعت رشد میکند و این کشورها میتوانند بکشورهای نفتخیز در تولید، تصفیه و فروش نفت همه نوع کمک کرده و آنها را به ایجاد صنایع ملی نفت و

مقابله با نفوذ انحصارات غرب آماده سازند.

تولید صنعتی اتحاد شوروی از قبل از جنگ تا ۱۹۶۶ - ۸۰۵۸ برابر شده و از جمله تولید نفت آن از ۳۷ میلیون تن در سال ۱۹۵۰ به ۲۸۸ میلیون تن در سال ۱۹۶۷ رسیده است. در همین سال اتحاد شوروی ۱۵۹ میلیارد متر مکعب گاز تولید کرده است. بالانس سوخت در اتحاد شوروی با سرعت بسودنفت و گاز تغییر میکند. بطوریکه در سال ۱۹۶۶ - ۳۰٪ سوخت شوروی از نفت و گاز تأمین شده. اتحاد شوروی در عین حال سابقه طولانی و تجربه فراوان در صنعت نفت داشته و صاحب کادری کارشناسان نفتی و انواع مدرن تجهیزات و ماشین آلات صنعت نفت است. با اتکا به این قدرت صنعتی اتحاد شوروی میتواند کمک بینهایت با ارزشی بکشورهای نفتخیز در ایجاد صنایع ملی آنها و مبارزه آنها با انحصارات نفتی برساند. هم اکنون اتحاد شوروی با بسیاری از کشورهای خاورمیانه قراردادهایی در این زمینه دارد.

در این میان قرارداد همکاری اقتصادی وقتی که بین ایران و اتحاد شوروی در ۱۷ ژانویه ۱۹۶۶ بسته شد دارای اهمیت ویژه است. طبق این قرارداد برای بار اول گاز چاههای نفت زیر سلطه کاستل بین المللی بیک کشور سوسیالیستی تحویل داده میشود. گازی که نیم قرن میسوخت و هد رمیرفت هر هزار متر مکعب آن ۶ دلار بفروش رفته و بهای آن بصورت کارخانه ذوب آهن و ماشین سازی و انواع تجهیزات صنعتی وارد ایران میگردد (کسرسیوم برای هر تن نفت ایران کمتر از ۶ دلار بایران میپردازد). اقتصاد کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی نیز سرعت رشد میکند. در ۱۵ سال اخیر کشورهای اروپای شرقی مشکلات ناشی از جنگ و دشواریهای ناشی از استقرار یک نظام اقتصادی - اجتماعی نوین را پشت سر گذاشته و در جرگه کشورهای درجه اول صنعتی درآمد اند. این کشورها ظرفیت قابل ملاحظه نفت دارند، اما هنوز مصرف آنها ناچیز است. این کشورها هنوز بطور عمده زغال سنگ مصرف میکنند (مصرف سرانه زغال در کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی بیش از ۵ برابر مصرف کشورهای بازار مشترک است). اما در عوض کشورهای بازار مشترک در سال ۱۹۶۷ - ۲۳۵ میلیون تن نفت مصرف کرده اند، اما مصرف کشورهای سوسیالیستی به ۵۰ میلیون تن نمیرسد.

اتکا به زغال سنگ مسلمانان نمی د. در اقتصاد کشورهای سوسیالیستی است. تاکنون شیوه تبعیض بازرگانی که امریالیستها اعمال میکنند و لیست سیاهی که امریالیستها امریکائی از کالاهای با اصطلاح استراتژیک تنظیم کرده اند و نفت یکی از مهمترین آنهاست مانع از رفع این نقص شده است. اینک تغییر تناسب قوا در جهان این سد را می شکند. کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی با قدرت قابل ملاحظه صنعتی و با ظرفیت مصرف اولیه بیش از صد میلیون تن در سال وارد بازار بین المللی نفت میشوند. و حاضرند معامله نفت را بر اساس صرفه متقابل و احترام بحق حاکمیت ملی انجام داده و آنسرایه عاملی برای رشد صنعتی کشورهای صاحب نفت تبدیل کنند. از سال ۱۹۶۶ بعد بین این کشورها و ایرک معاملاتی انجام شده و از جمله ایران در مقابل خرید تراکتور و کارخانه تراکتور سازی و سایر تجهیزات صد میلیون دلار نفت به رومانی فروخته است. و این فقط آغاز معاملات است.

کشورهای سوسیالیستی اروپا و اتحاد شوروی امکان دارند که نیروی دریائی نفتخشی متناسب با احتیاجات خود در اختیار داشته باشند. بعلاوه توسعه ای که شبکه لوله کشی نفت و گاز در جهان امروز پیدا کرده حمل نفت و گاز خاورمیانه از طریق لوله به اروپای شرقی امری مقدور و عادی است. در خاتمه بحث از نفت بچاست که اشاره ای نیز به مناسبات نفتی خاورمیانه با کشورهای در حال رشد بکنیم. خصوصیت این مناسبات اینست که هر دو جانب آن، هم کشورهای نفتخیز و هم کشورهای در حال رشد خرید ارز نفت، در جنگ انحصارات نفتی غرب قرار دارند و مناسبات نفتی مستقل آنها یک نوع اتحاد ضد انحصارات غرب و مبارزه ای ضد امریالیستی است.

باید توجه داشت که سطح نازل صنعت و سطح نازل رفاه عامه اجازه نمیدهد که کشورهای در حال رشد مصرف کنندۀ بزرگ نفت باشند. هند که در میان این کشورها جزو پیشرفته هامحسوب میشود در سال ۱۹۶۰ با ۴۵۰ میلیون نفر جمعیت فقط ۹ میلیون تن نفت مصرف کرد و در همین سال کشور کوچک سوئیس با ۶ میلیون نفر جمعیت ۷ میلیون تن مصرف داشت. روزیکه مصرف هند بد سطح مصرف سوئیس برسد این کشور سالانه ۷۰۰ میلیون تن نفت مصرف خواهد کرد (و اگر مصرف سطح ایالات متحدۀ امریکا برسد هند به تنهایی بیش از ۱۲۰۰ میلیون تن نفت مصرف خواهد داشت). اگرچه چنین مصرف عظیمی مربوط به آیندۀ نزدیک نیست و در پیش بینی های امروز بازار نفت وارد نمیشود اما یاد آوری آن کمک میکند که اهمیت بازار جهان سوم بهتر درک شود و این حقیقت روشن شود که تکان کوچکی در مصرف نفت این کشورها کفایت تا تغییر قابل ملاحظه ای در جغرافیای نفت حاصل گردد.

ناکامیهای نوین امریالیسم در خاور میانه

مرور کوتاه حوادث سیاسی خاور میانه و مسائل مربوط به نفت آن تا آستانۀ تجاوز اسرائیل در روشن ۱۹۶۷ این مطلب را روشن میسازد که از سال ۱۹۵۳ - سال شکست جنبش ملی شدن نفت ایران - تغییرات عمیقی در تناسب قوای این منطقه جهان بوجود پیوسته است. در این سالها امریالیسم انگلیس مواضع بازهم حساستری را از دست داد و امریالیسم امریکا به اوج قدرت خود در این منطقه رسید و دوران افول خود را آغاز کرده است. حوادث این سالها نشان میدهد که امریالیستها با اخلاص و سر و کار ند آرند. کسی از این منطقه بعمل خود بیرون نمیرود تا پشت سر خود "خلائی" باقی گذارد. نیروهای ملی به اتکا بر نگاه سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی استعمارگران را بیرون میکنند تا حاکمیت ملی را جانشین آن سازند.

تغییر تناسب قوای خاور میانه بسود نیروهای ملی و سوسیالیستی از سالهای ۱۹۵۶ از زمانیکه تجاوز سه گانه بمبوتز با شکست روبرو شد و بدنیال آن آئین ایزنهاور - دالس و شکست گردید آشکار بود. محافل دور بین سیاسی در خود و واشنگتن نیز این واقعیت را درک میکردند. کندی رئیس جمهور فقید امریکادر مبارزات قبل از انتخاباتی خود اتخاذ سیاست نوینی را در خاور میانه بجای سیاست چماق که ایزنهاور در تعقیب میکردند پیشنهاد میکرد. وی در سال ۱۹۶۰ در کتاب "استراتژی صلح" چنین مینویسد: "خاور میانه امروز نشانه بارزی از کج اندیشیهای غرب است. در هشت سال اخیر غرب بوضع اسفناکی ناظر اضمحلال قدرت خود در سراسر این منطقه بود. در حالیکه اتحاد شوروی در آنجا جای پای محکمی یافته است. سیاست امریکا در این منطقه بیش از سیاست هر کشور غربی سیر قهرمانی پیموده و از هم پاشیده است. اعلام دکترین ایزنهاور که از خاور میانه همچون یکی از ایالات امریکاد قاع (!!) میکرد نتوانست وضع را بهبود بخشد."

کندی مینویسد خاور میانه یکی از مناطقی است که امریکا باید "در آنجا امتحان بدهد" و "فسرمول تازه ای" برای اجرا در خاور میانه بیابد. نمیتوان گفت که اگر کندی خود بر سر کار میماند کدام سیاست "تازه" و "فرمول" نوین" را بجای سیاست ایزنهاور تعقیب مینمود و تا چه حد واقع بینانه عمل میکرد. از نظر ما آنچه مهم است اینست که خود وی به تغییر تناسب قوا در خاور میانه اعتراف میکند. حکومت جانسون که جانشین کندی شد است از قرار معلوم خود را با تناسب قوا آشنا نمیکند. جانسون با حفظ ترادیسیمون ترومن و ایزنهاور سیاستی را تعقیب میکند که زور رکن اصلی آنرا تشکیل میدهد. در اجرای این سیاست اتکا بر زور دولت جانسون از همه متدهای ناشایست سیاست امریالیستی: تهدید، شانناژ، نفاق اکتی، کودتا، بلوک سازی و بالاخره دخالت مستقیم نظامی استفاده میکند.

تزلزل ارکان سنتو سیاست سازان واشنگتن را با این نکته که دوران این پیمانها گذشته متوجه

ساخت بلکه برعکس بقرا ایجاد پیمان جدی زیر پرچم اسلام و با شرکت سیاهترین نیروهای خاور میانه انداخت. همینکه رهبری این پیمان (پیمان اسلامی) بمعهد شاه و بیش از وی فیصل رژیم ماقبل قرون وسطائی آن سپرده شده خود درجه تنزل سیاست امریکا و محدودیت شدید امکانات آنرا نشان میدهد. اگر در سالهای ۵۱-۵۲ امپریالیستهای امریکائی حیل گرانه به مصد قها و عبدالناصرها چشمک میزدند در سال ۱۹۶۵ سرنوشت سیاست خود را بدست فیصل هاداده اند.

پیمان اسلامی که در دسامبر ۱۹۶۵ در اعلامیه پایان مذاکرات شاه - فیصل در تهران رسماً عنوان شد در عمل سرنگرفت. مسافرتهای فیصل بکشورهای اسلامی که تقریباً تمام سال ۱۹۶۶ جریان داشت و توأم با فعالیت شدید سیاسی امریکابودهی نتیجه ماند. اکثریت کشورهای اسلامی عدم موافقت خود را با پیمان اسلامی طوری بیان کردند که بمعنای عدم رضایت از هر نوع پیمان و هر نوع سیاست پیمان سازی بود. پیمان اسلامی در نقطه خفه شد با اینحال امپریالیسم امریکاهد فهای آنرا با شدت تعقیب میکند.

امپریالیستهای امریکائی وانگلیسی میخواهند خاور میانه را در یک چهارچوب آهنین قرارداد و از نیاجد اکند. بگمان وزارت خارجه امریکا و وزارت خارجه انگلیس که مجری سیاست کارتل بین المللی نفتند نه فقط کشورهای سوسیالیستی بلکه هیچیک از انحصارات نفتی رقیب نیز نباید بدخل این چهارچوب راه پیدا کنند.

کودتای نظامی یونان در ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ بنا بر اعتراف مفسرین سیاسی علاوه بر آنکه برای تسلط بر خود یونان انجام گرفت جزئی از نقشه ایجاد چهارچوب آهنین در تاد خاور میانه و محاصره این منطقه بود. رژیم کودتای یونان تاکنون بر سر کار مانده ولی مشکل بتوان گفت که سد مستحکم در جناح شمال غربی خاور میانه ایجاد کرده باشد. این رژیم هنوز بسیار متزلزل بوده و باد شوریهای فراوانی رو بروست. کودتای متقابل کنستانتین اگرچه شکست خود حاکمی از وخامت اوضاع داخلی یونان و انفراد سیاسی افسران حاکم است.

تجاوز اسرائیل بکشورهای عربی در روز ۱۹۶۷ که با تشویق و پشتیبانی کامل امپریالیستهای امریکائی وانگلیسی انجام گرفت نقطه اوج اجرای آئین جونسون در خاور میانه است. این حمله "به قلب سپاه دشمن" انجام گرفت و با موفقیت نظامی قابل توجهی رو برو شد. اما عواقب سیاسی ناشی از این پیروزی نظامی - که به هیچوجه بسود امپریالیستها نیست - نشان میدهد که سیاست جونسون سرنوشتی بهتر از آئین اینتها نخواهد داشت.

رژیمهای مترقی در مصر و سوریه و سایر کشورهای عربی که سقوط آنها هدف اصلی امپریالیستها بود بر سر کار ماندند. بدنیال شکست نظامی در داخل این کشورها و بویژه در مصر مبارزات سیاسی تشدید شد و گروههایی که سیاست نزدیکی به غرب را موعظه میکردند به جنب و جوش افتادند. لحظاتی تردید و تزلزل در صحت راهی که طی میشود جناحی از نیروهای مترقی رانیز فراگرفت اما سرانجام سیاست سالیسم ضد امپریالیستی فائق آمد.

جنگ ژوئن موقعیت نیروهای قاطع و چپ را در سوریه نیز محکمتر ساخت. در این کشور پس از ژوئن تحولات اجتماعی با سرعت و قاطعیت بیشتری انجام میگردد.

تلاش امپریالیستها این بود و اینست که مناسبات جنبش ملی عرب را با کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی تیره کنند. آنها بد رستی میداند که این مطالب برای جنبش ملی بسیار حساس است. شکست ژوئن ظاهراً زمینه مساعدی بوجود میآورد که امپریالیستهای آرزوی دیرین خود برسند اما تلاش آنها در این باره نیز بی ثمر ماند.

در سر تا سر کشورهای عربی و دیگر کشورهای خاور میانه موج شدید ضد امپریالیستی بوجود آمد. عدم شرکت مستقیم امریکا وانگلیس و آلمان باختری و غیره در تجاوز مسلح اسرائیل مانع از این نشد که قربانیان

تجاوز دشمن اصلی خود را بشناسند و نقش کارتل بین المللی نفت را درک کنند. کشورهای عربی روابط خود را با کشورهای امپریالیستی قطع کرده و صدور نفت به آنها را قدغن نمودند. دولت‌های مرتجع و وابسته به امپریالیسم نیز که هنوز در برخی کشورهای عربی سرسراگرد می‌جوشند از همین راه بروند. وجود این دولت‌ها از هماهنگی کامل سیاسی و قاطعیت اجرای بایکوت کاست ولی از اهمیت آن چیزی کم نکرد.

تصمیم کشورهای عربی به قطع صدور نفت بکشورهائیکه از اسرائیل حمایت کرده بودند از هر نظر قابل توجه بوده و عنصر جدیدی است که در سیاست خاور میانه - و نه فقط خاور میانه - به چشم می‌خورد. طبق این تصمیم، که بلافاصله پس از آغاز تجاوز اسرائیل اعلام شد، صدور نفت در درجه اول به آمریکا و انگلستان و آلمان باختری و سپس بطور کلی با اروپای باختری قطع گردید.

چنانکه میدانیم در گذشته همیشه امپریالیست‌ها بودند که کشورهای کوچک و مخالفین سیاسی خود را به محاصره اقتصادی انداخته تحت فشار می‌گذاشتند. در تصمیم کشورهای عربی به بایکوت نفت برای بار اول جریان عکس آن: محاصره کشورهای پیشرفته سرمایه داری از طرف کشورهای "جهان سوم" به چشم می‌خورد. طبعاً رشد آگاهی این کشورها در اهمیت منابع عظیمی که در خاک آنها نهفته است درآیند به این جریان رنگ غلیظ تری خواهد زد.

نکته دیگر اینکه تصمیم کشورهای عربی یک جانبی و بدون موافقت شرکت‌های نفتی صاحب امتیاز آنها شد. کشورهای نفتخیز از حق حاکمیت خود استفاده کرده و در این مورد که نفت آنها بیکدم کشور فروخته شود و بیکدم کشور فروخته نشود و اصولاً استخراج شود یا نشود نظر قاطع خود را اعلام و اجرای این نظر را برای شرکت‌های نفتی لازم الاجرا دانستند. و این عنصر تازه دیگری است که در این حادثه به چشم می‌خورد. شرکت‌های صاحب امتیاز می‌جوشند به این تصمیم گردن گذارند و از اینکه آنها حق دولت‌های عربی را در اتخاذ تصمیم یکجانبه مورد اعتراض قرار داده و با مراجع "قانونی" و بین المللی برای حل اختلاف مراجعه کرده باشند خبری نرسیده است. بدون تردید ۱۰-۱۵ سال قبل چنین وضعی قابل تصور نبود و قطع نفت ممکن بود به پیاده کردن قوا منجر شود. محیط سیاسی خاور میانه و جهان از ریشه عوض شده است.

حد اقل نتیجه ای که امپریالیست‌ها تصور میکردند از حمله بکشورهای عربی بدست آوردن سرکوب جنبش ملی کشورهای خاور میانه در سرزمین‌های "دور از مرکز و حومه" بود. بنظر امپریالیست‌ها شکست مصر میبایست شکست جنبش ملی در یمن و عدن را بپس همراه آورد. اما تجربه عکس آنرا نشان داد. جنبش‌های ملی در سرتاسر کشورهای عربی و بطور کلی کشورهای خاور میانه بیش از پیش اوج گرفت. و این امر از یکسو محصول پیروزی سیاسی نیروهای ضد امپریالیستی در عین شکست نظامی آنها بود و از سوی دیگر محصول این واقعیت که موتور اصلی جنبش‌های ملی در خود آنهاست.

مبارزه ملی در یمن پس از شکست ژوشن شدت یافت. مردم با خشم بیشتری علیه تسلط استعمار بریتانیا برخاستند و آنرا می‌جور کردند که قبل از موعد این مستعمره بسیار با ارزش را تخلیه کند. در نیمه شب سی ام نوامبر ۱۹۶۷ در سرزمین عدن جمهوری توده ای یمن جنوبی تشکیل گردید.

جمهوری توده ای یمن جنوبی به یک انقلاب عمیق ملی و توده ای دارای تجربه فراوان و سازمان آگاه سیاسی متکی است. طبقه کارگر در آن انقلاب این سرزمین نقش درجه اول ایفا کرده و طبعاً در تعیین سرنوشت آینده آن نیز نقش مؤثر خواهد داشت. اولین اقدامات اجتماعی و سیاسی دولت جمهوری یمن جنوبی از هر نظر امیدبخش است.

سرنوشت انقلاب جمهوری در سرزمین باستانی یمن یا شکست ژوشن حل شده به نظر میرسد. بسیاری از ناظرین گمان می‌کنند که خروج واحدهای نظامی مصر از یمن - که پس از شکست ژوشن غیر قابل اجتناب بود - بمعنای سقوط حتمی رژیم جمهوری در این سرزمین خواهد بود. تجربه عکس این تصور را ثابت کرد. در ماه‌های پس از شکست ژوشن جمهوری خواهان یمن این قدرت را در خود یافتند که متحد شده و

تأخیر زیاد و بر مشکلات فائق آیند. دولت جمهوری یمن هنوز امکان وارد آوردن ضربات قطعی بپایگاه اجتماعی سلطنت طلبان رانیافته، اما میتوان امید وار بود که در آینده برای شکستن قدرت روسای قبایل سلطنت طلب و بطور کلی رژیم اجتماعی پاتریارکال فئودال در آن کشور طرق مناسبی پیدا کنند. مسلماً در این صورت پایگاه توده ای جمهوری بمراتب تقویت شده و پیروزی انقلاب در آن کشور مسلم خواهد بود.

هدف امپریالیستهای از کمک بتجاوز بکشورهای عربی این نبود که مواضع خود را فقط در این کشورها محکم کنند. هدف آنها در عین حال ایجاد محیط تزر در سرتاسر خاور میانه و تحکیم مواضع متزلزل امپریالیست در سرتاسر این منطقه بود. اما امپریالیستهای این هدف خود نیز نرسیدند. حتی کشورهای عضو سنتو همچنان بیخوشی "نافرمانیها" ادامه داد و در مقابل تجاوز روشی متفاوت با روش امریکا اتخاذ کردند.

ترکیه بتوسعه روابط خود با اتحاد شوروی ادامه داد و در بحبوحه بحران خاور میانه در ۱۳ ژوئن موافقتنامه ساختمانی پالایشگاهی بظرفیت سه میلیون تن نفت در سال با اتحاد شوروی امضا کرد. در همین روز یعنی ۱۳ ژوئن ۱۹۶۷ اجلاس شورای وزیران ناتو کار خود را با حضور دین راسک وزیر خارجه امریکا آغاز کرده بود تا بقبول دبیرکل آن "بروزیو" "هریانزده" کشورهای عضو برای اتخاذ سیاست واحدی در مسائل خاور میانه بتوافق برسند. ۰۰۰ وجهه واحدی در سازمان ملل تشکیل دهند. این وجهه واحد تشکیل نشد و در آنجا که مربوط بترکیه است این کشور در سازمان ملل از امریکاهمهیت نکرد و سیاستی متفاوت با سیاست ناتو در مسائل خاور میانه تعقیب نمود.

عدم موفقیت امپریالیستهای ایجاد محیط وحشت در خاور میانه بویژه در نمونه ایران که نسبت به تغییر آب و هوای سیاسی بسیار حساس است آشکار شد. محافل رسمی تهران از تجاوز اسرائیل حمایت علنی نکردند و تخلیه مناطق اشغالی در جنگ را خواستار شدند. ایران همچنان بتوسعه مناسبات خود با کشورهای سوسیالیستی ادامه داد.

بعلاوه راه رسوخ انحصارات رقیب کنترل به منابع نفت خاور میانه نیز با جنگ بسته نشد. جمهوری عراق از خشم ضد امپریالیستی که جهان عرب را فرا گرفت و از تخمیر تناسب قوا که در آن لحظه آشکار تر شد برای اجرای قانون شماره ۸۰ که در سال ۱۹۶۱ اعلام شده بود استفاده کرد. در مسأله اوت بد نیال فعالیت شدیدی ضد امپریالیستی و ضد شرکتهای نفتی که در خاور میانه بسط مییافت دولت عراق قوانین دیگری برای اجرای قانون ۸۰ بتصویب رسانید و شرکت ملی نفت عراق را "مورا" استفاده از اراضی پس گرفته شده از "عراق پترولیوم" نمود.

بنظر میرسد که تناسب قوا ظهوریست که "عراق پترولیوم" چاره ای جز تسلیم نخواهد داشت. در عمل نیز چنین شد. محافل انگلیسی و امریکائی کوشش کردند که شاید مقاومتی ابراز نمایند اما محیط سیاسی خاور میانه طوری نبود که این مقاومت دوام آورد. نقشی که فرانسه ایفا کرد موفقیت عراق را بسیار تسهیل نمود. دولت فرانسه تصمیم دولت عراق را قانونی دانسته و با آن دولت برای بهره برداری در قسمتی از اراضی پس گرفته شده وارد مذاکره شد و این مذاکرات به انعقاد موافقتنامه ای بین گروه اراپ و شرکت ملی نفت عراق انجامید. طبق این موافقتنامه که در نوامبر ۱۹۶۷ تصویب هیئت وزیران عراق رسید حاکمیت عراق محترم شناخته شده و گروه اراپ فقط بعنوان مقاطعه کار در خاک عراق فعالیت میکنند. این ضربه سنگینی به "عراق پترولیوم" بود. موضوع اینست که فرانسه یکی از بزرگترین سهامداران "عراق پترولیوم" است. شرکت دولتی فرانسه "کمپانی فرانسوی پترول" عضو کنترل بین المللی نفت بوده و نظیر کمپانیهای امریکائی و انگلیسی ۲۳٪ از سهام "عراق پترولیوم" را در دست دارد. وقتی فرانسه - یکی از شرکای اصلی - تصمیم عراق را به پس گرفتن اراضی حوزه امتیاز "عراق پترولیوم" قانونی شمرده و وارد مذاکره با عراق بشود طبیعی است که شرکای دیگر خلع سلاح میشوند.

دولت عراق بد نیال موفقیت در معامله با فرانسه قدم جدی تری در راه ایجاد صنایع ملی نفت خود

برداشت و باد و ولت شهری برای همکاری قبی و اقتصادی در این باره بخواهت رسید. هیئت نمایندگی شهری که در دسامبر ۱۹۱۷ در عراق بود موافقتنامه ای باد و ولت عراق بست که بموجب آن دولت شهری بعراق کارشناس قبی و تجهیزات صنعتی داده و در جنوب عراق به حفراجه نفت میبرد از و به حمل و فروش آن کمک میکند. بعلاوه در اکتشاف منابع نفت در شمال عراق نیز زمین شناسان شهری اقدام خواهند کرد. هزینه این اقدامات بانفت خام بشهری پرداخت خواهد شد. همچنانکه رئیس شرکت ملی نفت عراق آقای ادیب الحدید در مقایسه موافقتنامه عراق با اراپ و باشهری بد رستی یاد آوری کرد اگر موافقتنامه اولی یک قرارداد تجاری است موافقتنامه باشهری مستقیماً کمک بتوسعه صنایع ملی نفت عراق می باشد.

تجاوز ژوئن تغییرات قابل ملاحظه ای نیز در مناسبات میان کشورهای امپریالیستی بوجود آورد. بعبارت دیگر تغییراتی را که از بد تها قبل در حال تکوین بود تسریع کرد و آشکار ساخت. امپریالیسم آمریکا که در تجاوز سه گانه بسوزن در سال ۱۹۰۶ "نهری سوم" بود وارد امپریک کرد که از بد تجاوز باخبر نبود. این بد در تجاوز ۱۹۱۷ مهمترین تکیه گاه تجاوز است. امپریالیسم امریکا بعنوان نهری مسلط امپریالیستی بیش از پیش بطور مستقیم با ملل این منطقه در افتاد و خود را آشکار تر وی کرده و تر با ملل این منطقه طرف میکند. و خواه ناخواه در معرض حملات شدیدی ترین ملت ها قرار میگیرد.

این امر از یکسو حصول این واقعیت است که آمریکا به نهری مسلط امپریالیستی در خاور میانه بدل شده و طبیعاً "مسئولیت" آن در حفظ مواضع امپریالیسم بیشتر است. و از سوی دیگر این امر نشانه افراد آمریکا در عرصه خاور میانه است. کشورهای دیگر امپریالیستی و متحدین آمریکا در پیمانهای نظامی هر یک حساب خاصی برای خود باز کرده اند و میکنند. این امکان که آمریکا بدست دیگران منافع خود را حفظ کند روز بروز محدود تر میشود.

تناقضات کنونی امپریالیسم در خاور میانه

تجاوز ژوئن و عواقب آن ضربه سنگین دیگری به موقعیت امپریالیسم انگلیس در خاور میانه زد و سیاست سازان لندن را مجبور کرد در سیاست خاور میانه خود یکبار دیگر تجدید نظر کنند. استعمارگران انگلیسی میخواستند پس از تخلیه عدن به منطقه خلیج فارس عقب نشینی کنند. تعداد سربازان آنان در بحرین و شارجه افزایش مییافت و برای توسعه پایگاههای نظامی در این نقاط اقداماتی انجام میگرفت. اما این عقب نشینی از همان ابتدا نقاط ضعف فراوان و مسائل حل نشده فراوانتری داشت. بنظر میرسد که با عقب نشینی قوای استعماری بریتانیا از بدن بحوزه خلیج فارس این منطقه حساس به عدن و م تبدیل شود. و پایگاههای نظامی انگلیس در این منطقه بیش از آنکه مستعد دفاع از منافع بریتانیا باشند خود بد دفاع و حمایت محتاج گردند. بعلاوه همان عواملی که امپریالیسم انگلیس را مجبور به تخلیه عدن میکرد همچنان بقوت خود باقی بوده و در منطقه خلیج فارس نیز تا میسر میگردد. چنانکه میدانیم بد تهاست که اقتصاد بیمار بریتانیا بزحمت بار سنگین هزینه های نظامی و بویژه هزینه های ارزی آنرا تحمل میکند. و این سؤال را نه فقط برای خود "مردم بریتانیا بلکه برای قشرویی از محافل اقتصادی آن کشور نیز مطرح میسازد که آیا ضرر حفظ پایگاههای خارجی بیش از منافع آن نیست و آیا نگاهداری این پایگاهها کسبه یادگاردان حیات امپراطوری وسیعی است در شرایطی که خود این امپراطوری دیگر متلاشی شده است. قایدی ای دارد؟ کشورهای دیگر سرمایه داری بدون اینکه متحمل هزینه حفظ پایگاههایی باشند چه بسا سود بیشتری از منابع خاور میانه میبرند.

مجموعه این عوامل دولت کارگری بریتانیا را واداشت که در هزینه های نظامی آنکشود ر خارج بریتانیا تجدید نظر کند. اولین اثر این تجدید نظر در کتاب سفیدی که در باره بودجه نظامی آن کشور برای سالهای ۱۹۶۶-۶۷ در فوریه ۱۹۶۶ از طرف وزارت دفاع آن کشور منتشر شد انعکاس یافت. در این کتاب دولت

کارگری اعلام میکرد که "انگلستان وارد در عملیات جنگی بزرگ نخواهد شد مگر در مواردی که این کار با همکاری متحدینش انجام شود. . . انگلستان همچنان به تعهدات خود در مقابل متحدین خویش وفادار ماند و نقش خود را در دفاع از جهان آزاد بطور کامل ایفا خواهد کرد. اما باید که این بار عاد لانه تراژد شسته تقسیم شود. انگلستان این هدف را تعقیب خواهد کرد که متاسب با اوضاع سیاسی که نیروهای مسلح با محاسبه آن باید وارد عمل شوند این نیروها را واقع بینانه تر توسعه دهد. . . . در این کتاب تخریبی عدن با مقدار زیادی اما و اگر تا سال ۱۹۶۸ پیش بینی میشود.

نظر محافل انگلیسی در تقسیم "عاد لانه تر" هزینه های نظامی هم متوجه کشورهای این منطقه وهم متوجه امپریالیسم امریکاست. آنها مسایلند همه رزیمهای مرتجع سلطنتی ساحل خلیج فارس: ایران، عربستان سعودی، کویت و غیره سهمی از هزینه مبارزه با جنبش ملی وحفظ "وضع موجود" رابعهد ه بگیرند. و امریکامتاسب با غارت خود پار" دفاع" را بدوش بکشد.

اما اتخاذ تصمیم قاطع واجرای آن در این باره بامشکلات فراوانی روبروست. محافل استعمار طلب انگلیس و انحصاراتی که در سرزمینهای وسیع مستعمرات سابق بریتانیا سرمایه گذاری کرده اند و به غارت آنها از طرق اقتصادی و گاه غیر اقتصادی ادامه میدهند نمیخواهند به این سادگیها دست از غارت خود بردارند. هر تغییر جزئی در سیاست انگلیس در خلیج فارس طوفانی از مبارزات سیاسی در داخل محافل حاکمه انگلیس بر میانگیزد. و اگر عواقب تجاوز اسرائیل بکشورهای عربی نبود چه بسا تخریب عدن نیز با مشکلاتی روبرو میشد.

تجاوز اسرائیل بکشورهای عربی که منجر به بسته شدن ترعه سوئز، قطع روابط اعراب با انگلستان و بایکوت نفت عربی شد موج شدید ضد امپریالیستی در تمام این منطقه بوجود آورد، ضربات سنگینی با اقتصاد انگلیس زد و بالاخره به بحران لیره استرلینگ انجامید. دولت انگلیس مجبور شد نرخ لیره را در نوامبر ۶۷ تقلیل دهد و به همراه آن ته آپیری برای تقلیل هزینه ارزی بیاندیشد. از این جمله است تصمیم دفاعی سه خروج قوای انگلیس از خلیج فارس تا دسامبر ۱۹۷۱.

البته از اعلام تخریب تا خود آن فاصله زیاد است و کسانی که سیاست انگلستان را در خلیج "خروج برای استقرار" نامیده، تردید خود را از اینکه واقعا انگلستان از خلیج فارس بیرون رود ابراز داشته اند، به تجربه طولانی خود متکی هستند. نیروهاییکه مخالف تخریب خلیج باشند هنوز در داخل انگلستان بسیار بر قدرند. و چه بسا میتوانند نظر خود را به نظر مسلط در دولت تبدیل کنند و از انواع بازیهای سیاسی برای ادامه اقامت در خلیج استفاده نمایند. اما مسئله مهم عبارت از قدرت جناح افراطی در داخل حکومت انگلستان نیست. مسئله مهم عبارت از قدرت انگلستان در صحنه بین المللی است. اینجاست که بین خواستن و توانستن در عمیقی ایجاد میشود. چه استعمارگران انگلیسی بخواهند و چه نخواهند این کشور دیگر قادر نیست نقشی را که در گذشته ایفا میکرد امروز در خاور میانه ایفا کند.

در اینجاست که انگلستان باید در سنتو داشته باشد اصولا سر نوشت خود این پیمان مطرح میشود. در سال ۱۹۵۵ وقتی این پیمان سرهم بندی میشد انگلستان در عراق، شیخ نشینهای خلیج فارس، عدن، سوئز، لیبی، کنیا، پانگاهای نظامی داشته و به منطقه نسبتا وسیعی مسلط بود. و یک قدرست سیاسی و نظامی خاور میانه بحساب میآمد. اینک همه این پایگاهها از دست رفته و مستعمرات آزاد شده اند. و اگر انگلستان آنطور که پیش بینی میشود مجبور گردد خلیج فارس را نیز تخریب کند دیگر عضویت آن در سنتو چه محظی خواهد داشت؟ در شرایطی که امریکاهم عضو رسمی سنتو نیست این پیمان - که در رواج خود حباب صابون بود - چه اهمیتی را مالک خواهد بود؟

از طرف دیگر وقتی انگلستان از دستن مستعمره در کشورهای عربی آزاد شود، طبیعی است که برای استفاده از این "آزادی" و یافتن طرق نوینی برای نفوذ در کشورهای عربی تلاش خواهد کرد. و طبیعا

رای موفقیت در این تلاش مجبور خواهد شد تغییرات معینی در سیاست خود بدهد. ما هم اکنون شاهد و شش سیاستمداران لندن برای استقرار روابط نزدیکتری با کشورهای عربی از جمله جمهوری متحد شده عرب و عراق هستیم.

هر تغییر در سیاست انگلیس در خاور میانه نمیتواند به تغییر متناهی در مناسبات آن با امریکسا نیانجامد. محافل امریکائی نه از روی تعارف بلکه واقعاً از خروج انگلیس در خلیج فارس متأسفند (دین راسک وزیر خارجه امریکاسا تا مدتی امریکارا از تصمیم انگلیس در این باره ایراد داشت). برخلاف سالهای بعد از جنگ دوم جهانی تا ۱۹۵۳ توجه امریکالیسم امریکا معطوف به اخراج انگلیس از این منطقه برای اشغال جای آن (که دیکر میسر نیست) نبود. بلکه حفظ انگلستان در این منطقه و تحمیل هر چه بیشتر بار نبرد بدوش آنست.

امریکالیسم امریکابرای نجات از انفراد تلاش میکند که پای ناتو را در مسائل خاور میانه بماند. تا آنجا که موضوع بر سر مبارزه با "کمونیسم بین المللی" است گردانندگان ناتو با اتفاق نظر نسبی آمادگی فعالیتند. تصمیماتی که در شورای اخیر ناتو منعقد گردید در سپتامبر ۱۹۶۷ در بریکسل در مورد تشکیل ناوگان دریایی مدیترانه برای مقابله با ناوگان شوروی گرفته شد و تصمیماتی از نوع ایجاد کمیته بین اتمی در مرزهای شوروی با ترکیه (که ما از آن یاد میکنیم) و کودتای یونان که نقشه آن در ناتو تنظیم شده نمونه هائی از تشدید فعالیت ناتو در خاور میانه است.

امادول بانفوذ ناتو در عین حال حسابهای خاص خود را دارند. امریکالیسم آلمان از قرار معلوم فرصت را برای رسیدن به آرزوی قدیمی خود در تسلط بر خاور میانه مناسب میشمارد. چنانکه میدانیسم آلمان باختری در تجهیز اسرائیل علیه کشورهای عربی نقش فعالی داشت و در ماههای اخیر برای توسعه روابط خود با اعراب ابراز علاقه میکند.

امریکالیسم فرانسه مدتی است که حساب خود را از ناتو جدا کرده و سیاست مستقلی را چه در قیاسی جهانی و چه در خاور میانه پیش گرفته است. از تجاوز سه گانه بسوئز در ۱۹۵۶ تا امروز فرانسه راه دراز پیموده است. تمام مستعمرات عربی آن در این مدت از دست رفته و فرانسه گریبان خود را از جنگ خونین الجزیره (ولو باشکست) بیرون کشید و آمادگی ایفا نقش نوینی را یافته است.

ژنرال دوگل در تعقیب سیاستی که در عرصه جهانی اجرامیکند برای توسعه نفوذ فرانسه در خاور میانه تلاش فراوانی دارد. اما از مواقتنامه های نخی فرانسه با ایران و عراق که پس از تجاوز اسرائیل بسته شده یاد کردیم و گفتیم که این مواقتنامه ها به تضعیف موقعیت قرارداد های شرکت های عضو کارتل کمک میکند. در عرصه سیاست نیز فرانسه بجز برای نزدیکی با کشورهای عربی اقداماتی بعمل آورده است. اسرائیل که درد جنگ گذشته با اعراب از سلاحهای فرانسه استفاده کامل میکرد امروز از دریافت این سلاحها و تاحدید زیادی از پشتیبانی فرانسه محروم شده است. در عوض فرانسه بدنیال بازار وسیع و پردلار کشورهای نفتخیز عربی است.

در کشورهای دیگر امریکالیستی و بویژه در امریکا و انگلستان سیاست فرانسه بشدت مورد انتقاد قرار گرفته و بعنوان سیاستی که وحدت "جهان آزاد" را بهم میزند طرد میشود. نیویورک تایمز در مقاله شماره ۲۸ دسامبر ۱۹۶۷ خود نوشت "دوگل کوشش خود را در قاع از ضایع ملی بمعنای کاملاً محدودی که این کلمه در قرن ۱۹ داشت به خاور میانه کشانیده است بدون اینکه لحظه ای در آن باره بیاندیشد که ممکن است از این راه به کوشش مشترک دول غرب لطمه وارد شود". شدت خشم نیویورک تایمز را شاید جمله آخر سرمقاله نشان دهد. این جمله اینست: "بدنظر میرسد که هر چه سن دوگل بالاتر میرود وی بابعقلی بیشتری نظریه خود را مبنی بر عظمت فرانسه پیش میکند."

اما این نوع ابراز خشم و فشارهای سیاسی که بدنیال آن میآید مشکل بتواند از سرایت سرمشق

فرانسه جلوگیری کند. با احتمال قوی سایر کشورهای غربی برای اینکه از قافله عقب نمانند از روش فرانسه برای نفوذ در خاور میانه تقلید خواهند کرد و تضاد میان آنان تشدید خواهد شد. مسائل خاور میانه بیش از آن بی‌فرنج شده و محیط سیاست جهانی بیش از آن زوجوانب است که امریالیستها یساده‌گی بتوانند سیاست خود را هماهنگ سازند. از سال ۱۹۵۱ - ۱۹۵۳ ببعده تضاد امریالیستها در خاور میانه هرگز باندازه امروز شدیدی نبوده است. احتمال قریب‌بسیه یقین اینست که این تضاد با زهم تشدید شود و موقعیت امریالیسم در این منطقه با زهم تضعیف گردد.

در عوض موقعیت کشورهای سوسیالیستی و به‌ویژه اتحاد شوروی در جهان و خاور میانه روز به روز تقویت میگردد. سیاست دوستی، برابری و صلح که این کشورها به ملل خاور میانه پیشنهاد میکنند بطور روز افزونی در قلوب ملت‌های این منطقه جای میگیرد و اجرای سیاست امریالیستی را دشوار میسازد. نفوذ معنوی و قدرت مادی کشورهای سوسیالیستی بحدی است که این کشورها در خاور میانه نقش تعیین کننده ایفا میکنند.

برای ملل خاور میانه این فرصت بدست آمده است که خود را از قید امریالیسم، پیمان‌های اسارت‌بار آن، از قید کارتل بین المللی نفت و قراردادهای غارتگرانه آن آزاد کنند.

تناسب قواطریست که محافل غرب در میدان مسابقه با سوسیالیسم و مقابله با جنبش ملی‌چاره ای جز عقب‌نشینی و پیشنهاد مناسباتی که در مقابل مناسبات پیشنهادی سوسیالیسم لااقل قابل هضم باشد ندانند.

البته این بدان معنا نیست که حوادث خاور میانه در جاده صافى افتاده و از همه نشیب و فرازها گذشته است. هنوز احتمال اینکه امریالیستها بدین توجه به تناسب قوا دست به انواع ماجراها بزنند از میان نرفته و تا آنجا که مربوط به امریالیسم امریکاست در لحظه کنونی عدم آشنائی با واقعیت‌دنیای خارج پایه سیاست آنست.

سنا تهور فولبرایت رئیس کمیته امور خارجه سنای امریکاد رکتایبیکه در سال ۱۹۶۷ تحت عنوان "تفرعن قدرت" منتشر کرده اعلام میکند که ایالات متحد امریکا سیاست ایگا" بزور تعقیب میکند و سرستسی از قدرت این فترت درست را بوجود آورده است که امریکاهرچه بخواهد میتواند بکند. وی مینویسد: "امریکا به آن مرز تاریخی رسیده است که در آن یک ملت بزرگ در مقابل این خطر قرار نگیرد که آنچه رامیتوانسد انجام دهد از آنچه قادر به انجامش نیست تشخیص ندهد." وی در جای دیگر مینویسد: "نگرانی من از اینست که ایالات متحد امریکا بطور روز افزونی تعهداتی بعهده میگیرد که ممکن است حتی از امکانات عظیم آن نیز بیشتر باشد."

خاور میانه یکی از مناطق جهان است که در آن تلاش امریالیسم امریکا برای انجام آنچه قادر به انجامش نیست آشکارا چشم میخورد. هنوز دلیلی در دست نیست که امریکا از عواقب تجاوز ژوئن ۱۹۶۷ به کشورهای عربی عبرت گرفته باشد. بالعکس اصرار اسرائیل در اجرای سیاست الحاق طلبی - که مورد حمایت امریکاست - این خطر را هر روز تشدید میکند که امریالیسم امریکاست به ماجراهای درخساور میانه بزند.

در اکتبر سال ۱۹۶۷ این خبر وحشت‌انگیز انتشار یافت که ستاد ناتو ایجاد یک کمیته بین‌المللی را در سرحدات شمالی ترکیه طرح ریزی کرده است. طبق این طرح باید سرحدات ترکیه و شوروی بامین اتعی مین گذاری شود. وزیر خارجه ترکیه در مصاحبه ای که در هفتم اکتبر با خبرنگار روزنامه ملیت چاپ

ترکیه بعمل آورد و چون این طرح را تأیید کرد و گفت "خود ترکیه تقاضای مین امنی نکرد و ... قرائین نسوع مین گذاری از طرف ناتو پیش کشیده شده است" تاکنون گویا ترکیه با اجرای این طرح موافقت نکرده و لی طرح بقوت خود باقی است.

از این خبر میتوان دریافت که امریالیستها با چه تلاشی و با استفاده از چه وسائلی قصد دارند خاوی میانه را از دنیا و بویژه از کشورهای سوسیالیستی جدا کنند و برای خود نگاه دارند. وجود این نوع نقشه های توطئه آمیز نیروهای ملی خاور میانه را از آنسو و دلی نسبت بحوادث آینده بر خیزمید ارد و ضرورت هشجاری با زهم بیشتر آنها و ضرورت وحدت هر چه محکمتر ضد امریالیستی و اتحاد آنها را با ارد و گساه سوسیالیسم تأکید میکند.

اما اقداماتیکه در حالت "مستی از قدرت" و اعتماد بیجا بزرگ از جانب امریالیستها انجام گیرد نمیتواند جهت اصلی حوادث را تغییر دهد. تنها خطر عمده ای که نیروهای ملی را تهدید میکند اینست که آنها نتوانند بحد کافی از فرصت بدست آمده استفاده کنند و احیاناً با اشتباهات خود زمینه را برای مقاومت بیشتر امریالیسم فراهم آورند. اگر در اردوی نیروهای ملی شکافی ایجاد شود و یاد اتحاد آنها با کشورهای سوسیالیستی قوی حاصل گردد متناسب باشد ت نفاق روزه ای بر کف امریالیسم افزوده خواهد شد.

در خاتمه بجاست که به نقش حساس طبقه کارگر خاور میانه و بویژه نفتگران خلیج فارس اشاره کنیم. ماهیت انترناسیونالیستی طبقه کارگر و پیگیری و قاطعیت آن در مبارزه ضد امریالیستی امکان میدهد که این طبقه استخوان بندی وحدت همه ملل خاور میانه را در مبارزات ضد امریالیستی و ضد از تجاعی تشکیل دهد. در خلیج فارس که صنعت نفت مهمترین و میتوان گفت تشارشته تولیدی است نفتگران نیروی اصلی اجتماعی هستند. آنها هستند که باید هر قظر از اعلام ملی و مذهبی و سیاسی صف واحدی علیه امریالیسم کارتل بین المللی نفت و ارتجاع داخلی در تمام کشورهای ساحلی خلیج فارس بوجود آورند و امر تعیین سرنوشت خلیج فارس را بعهده خود گیرند.

یکی از شرایط داشتن سیاست صحیح، تشخیص درست وضع جامعه است و لازمه این عمل بررسی دقیق و همه جانبه فاکت ها و تعمیم و استنتاج از آنها بر اساس مارکسیسم - لنینیسم است. وضع در کشور مابعدت تحولات و نوساناتی که وجود دارد مشتعل بجز نخبه ها و تاقضاتی است که اگر بدرستی و بموقع بررسی نشود میتواند پند آرها و تغذیلات غلط چپ و راست را تغذیه کند. یکی از وظایف مهمی که "دنیا" در برابر خود نهاد است آنست که به امر بررسی و تحلیل وضع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران بنوعی کمک کند و در این مسائل مقالاتی که از جهت فاکت و سندیت غسی باشند منتشر سازد. اینک در زمینه بررسی وضع اقتصادی کشور و مختصاً و گرایشهای درونی آن مقاله زیرین را بطبع میرسانیم. چنانکه طبیعی است در این مقالات مؤلفین بر اساس مطالعه فاکت ها در این حیطة معین تعمیمات و استنتاجاتی می کنند و تراکم همین استنتاجات و تعمیمات است که بتدریج بدرك عمیقتر اهمیت مسائل مطروحه و نیل به نتیجه گیریهای قطعی کمک خواهد کرد.

"دنیا"

برخی مشخصات رشد صنایع در ایران

و استنتاجاتی در باره مسائل کنونی اقتصاد کشور

هدف این نوشته

در این اواخر مقامات دولتی ایران تبلیغات دامنه داری اطراف رشد اقتصادی بی سابقه ایران در داخل و خارج از کشور آغاز نموده اند. مراد از این نوشته تحلیل واقع بینانه وضع صنعتی کشور بقصد نشان دادن مشکلاتی که در برابرش قرار دارد و مقامات دولتی از اعتراف بد آنها امتناع میورزند، میباشد. درین حال سعی گردیده تا برخی نتیجه گیریهایی نیز در خاتمه هر بحثی ارائه شود. بدیهی است نویسنده بهیچوجه ادعای آنرا ندارد که توانسته است مسائل مورد بحث را همه جانبه و عمیقاً احاطه نماید. تحلیل حاضر فقط کوششی است از طرف نویسنده آن در راه روشن ساختن برخی از معضلات اقتصادی کشور بویژه در زمینه صنعت.

آیا میتوان صنایع ایران را پیشرفته نامید؟

وقتی در ایران از صنایع و تولید صنعتی سخن می رود، نباید فراموش کرد که منظور آن صنایع است

که مواد نیمساز و همچنین مواد خام کشاورزی را به کالاتدیل میکند. ما این نوع صنایع را به "صنایع تبدیلی" اصطلاح میکنیم. ایران فاقد صنایع تولید و مسائل تولید است. بدیگر سخن ایران فاقد محرك اساسی رشد فنی و اقتصادی یعنی رشته صنایع تولید ماشین آلات و ابزار است. لذا ~~تولید~~ امر صنعتی شدن ایران خلاصه عمیقی است که در زیر یا زود باید پر شود.

در شرایط فعلی تولید کالاهای صنایع تبدیلی از ویژگیهای عمده ترکیب رشد اقتصادی ایران بشمار میرود. و این نتیجه قانونمند تابع ساختن اقتصاد کشور به منافع سرمایه امپریالیستی و دول رشده یافته سرمایه داری طی مدت تاریخی طولانی است. بهمین علت خصلت و سمت رشد اقتصادی ایران، حجم تولید و تنوع کالاهای، تا این اواخر کلا، تابع مصرف و تولید صنایع گسترش یافته دول سرمایه داری بزرگ بود.

موقعیت ایران در تقسیم کار بین المللی سرمایه داری ایجاب میکند که در ایران سرعتر از همه تولید مواد خام اولیه و محصولات کشاورزی مورد نیاز بازار کشورهای سرمایه داری رشد یافته صنعتی (از قبیل نفت، برخی از سنگهای معدنی، پنبه و غیره) رشد یابد. تولید کالاهای مورد نیاز بازار داخلی از سوتی بعلت فشار سرمایه های انحصاری خارجی و آزموی دیگر محدودیت حجم بازار داخلی، بسا کندی پیشرفت کرده است.

صنایع موجود در ایران را میتوان بسه گروه تقسیم کرد: صنایع دستی، روستائی، صنایع خانگی شهری و صنایع ماشینی که این خود نیز به صنایع ماشینی و صنایع ماشینی دستی تقسیم میشود. در باره صنایع خانگی روستائی آماری تاکنون در ایران منتشر نشده است. صنایع دستی روستائی (اهنگری، نجاری، بافندگی و غیره) برای سفارش دهندگان شخصی، یعنی دهاقین ساکن روستاها کار میکنند. بهمین دلیل صنایع روستائی، بویژه در روستاهای در افتاده ایران کاملاً مجزا از بازار سرمایه داری و دارای خصلت اقتصاد طبیعی است.

در مرداد ماه سال ۱۳۴۲ سرشماری صنعتی در شهرهای ایران بعمل آمد. بموجب این آمار مجموع خانوارهایی که در داخل خانه صنایع خانگی داشته و محصولی برای فروش تولید میکردند بالغ بر ۶۴۹ هزار خانوار برآورد شده است. در سال ۱۳۴۱ در کارگاههای صنعتی خانگی شهرهای ایسران جمع ارزش تولید معادل ۲۲۷ ۶۸۵ هزار ریال برآورد شده است. از لحاظ ارزش تولید صنایع نساجی و قالی و گلیم باقی مقام اول و مواد غذایی مقام دوم را حائز بودند.

و اما آنچه مربوط است به صنایع ماشینی و ماشینی و دستی آخرین آمار مربوط است بسال ۱۳۴۳ که در سال ۱۳۴۱ در ایران منتشر گردید. بررسی پیکره های مزبور بطور وضوح واپس مساندگی صنعتی ایران را نشان میدهد. در بین رشته های صنعتی ایران، صنایع نساجی و قالی و گلیم که ۳۱٫۸ درصد کل کارگاههای کشور و ۱۹٫۴ درصد کل کارکنان صنایع ماشینی را شامل میشود، مقام اول را حائز است. حال آنکه خود این رشته همگون نیست. یعنی مرکب است از صنایع ماشینی (مانند صنایع نساجی) و صنایع ماشینی دستی با ارجحیت دستی (مانند صنایع قالی و گلیم و برخی از رشته های بافندگی). در مقابل فقط ۱ درصد کارگاههای صنعتی و یک درصد کل کارکنان را صنایع فلزات اساسی، یک درصد را صنایع ماشین آلات (با ۱٫۱ درصد کل کارکنان) و بالاخره ۰٫۴ درصد را (با ۱٫۱ درصد کل کارکنان) صنایع برق و گاز تشکیل میدهد. گرچه این صنایع هم جزو صنایع سنگین بشمار نمیروند، با وجود این حتی این رشته های صنعتی نیز در ایران رشد اندک یافته است.

از مجموع ۵۹۶ ۱۱۲ کارگاه صنعتی فقط ۳۱۷۴ کارگاه (۳٫۲ درصد کل) جزو صنایع بزرگ محسوب میشوند که جمع کارکنان آنها ۵۷۷ ۱۷۳ نفر و یابیش از ۳۴ درصد مجموع کارکنان کلیه کارگاههای صنعتی را تشکیل میدهد. ۱۰۸ ۹۲۰ کارگاه با ۲۲۰ ۳۲۸ نفر کارکن جزو کارگاههای

کوچک بشمار میرود که اکثراً از نوع کارگاههای ماشینی و دستی است.
 از ۱۷۴ ۲ کارگاه بزرگ صنعتی نیز فقط ۱۶ کارخانه دارای کارکنان هر یک بیش از هزار نفر
 است. و این نیز جالب است که ۱۴ کارخانه از این تعداد بازم دارای فعالیت نساجی میباشد. در
 سال ۱۳۴۳ در ۱۶ کارخانه بزرگ ۴۴ ۳۸۱ نفر شاغل بکار وجود داشتند.
 ارزش اضافی ناخالص ۱۶ کارخانه منزه در سال ۱۳۴۳ در حدود ۶۰۹۶ میلیون ریال بود که
 ۱۵٫۷ درصد رقم مشابه کل کشور در سال ۴۳ است. یعنی ۱۵٫۷ درصد ارزش اضافی ناخالصی
 ۱۱۲۰۹۴ کارگاه صنعتی کشور حاصل فعالیت کارکنان این ۱۶ کارخانه بزرگ بوده است. و این رقم
 بطور یاری نشان میدهد که بقیه کارگاههای صنعتی تا چه اندازه کوچک میباشند.
 در سال ۱۳۴۲ تعداد مؤسسات صنعتی کوچک و بزرگ در حدود ۱۱۱ ۹۹۲ واحد با سرمایه
 ۴۵۰۵ میلیارد ریال بود. در سال ۱۳۴۳ تعداد آنها به ۱۱۲ ۰۹۴ کارگاه با سرمایه ۴۸٫۷ میلیارد
 ریال رسید. و تعداد کارکنان در مجموع خود از ۴۴۱٫۷ هزار نفر به ۵۰۱٫۷ هزار نفر افزایش یافته است.
 بدینسان مشاهده میشود که در عرض یکسال تعداد کارگاهها ۶۰۲ واحد و تعداد کارگران و کارمندان، در
 همان مدت ۳۱٫۹ هزار نفر افزایش یافته است. در وهله نخست چنین بنظر میرسد که رشد صنایع قابل
 ملاحظه بوده است. ولی در واقع مؤسسات منزه اکثر کارگاههای کوچکی هستند که با مواد خام و مجهز ساز
 وارد و از خارج کار میکنند.

مثلاً از ۸۷۷ ۲۱۱ هزار ریال کل سرمایه گذاری جدید قبل از استهلاک در کارگاههای
 صنعتی کشور در سال ۱۳۴۳، مبلغ ۳ ۶۱۰ ۹۸۱ هزار ریال و پانزده از ۷۴ درصد آن در ۳ ۲۷۴ واحد
 کارگاههای نسبتاً بزرگ سرمایه گذاری شده است. حال آنکه مجموع سرمایه گذاری در ۱۰۸ ۹۲۰ کارگاه
 دیگر ۱ ۲۶۱ ۱۶۰ هزار ریال است. یعنی حد متوسط سرمایه گذاری تقریباً هر یک از ۹۰ درصد بقیه
 کارگاههای صنعتی شهرهای کل کشور از ۵۸۰ ۱۱ ریال تجاوز نمیکند.

عین همین پیرویه را در مقایسه میزان ارزش محصول تولید شده و سود ناخالص مشاهده میکنیم.
 از ۱۱۳ میلیارد ریال ارزش محصول تولید شده در ۱۷ میلیارد ریال آن و یاد در حدود ۶۰ درصد و از ۴۷
 میلیارد ریال کل ارزش افزوده ناخالص ۲۷٫۶ میلیارد ریال آن و یاد در حدود ۶۰ درصد شامل کارخانه های
 نسبتاً بزرگ کشور میشود.

تحلیل این ارقام ما را به همان نتیجه ای که قبلاً متذکر شدیم میرساند. بدان معنا که اکثریست
 مطلق کارگاههای صنعتی فعلی ایران واحد های کوچک و بسیار کوچک ماشینی و دستی است.

موضوع مهم دیگری که بررسی آن ضرورت دارد عبارتست از ترکیب صنایع ایران. بیکره های رسمی
 دولتی حاکمیت که بزرگترین سرمایه گذار آنها در صنایع مواد غذایی و نساجی و پشمی است، در صورتیکه
 سرمایه گذاری در رشته هایی چون صنایع فلزات اساسی و ماشین آلات و غیره در مقایسه با آنها اندک بوده
 است. مثلاً سهم چهار رشته از صنایع غذایی، آشامیدنی، نساجی و پوشاک ۳ ۲۶۱ ۳۶۱ هزار ریال و با
 ۶۶ درصد کل سرمایه گذاری جدید است، حال آنکه مجموع سرمایه گذاری در شش رشته صنایع
 شیمیایی، فلزات اساسی، ماشین آلات، وسائل الکتریکی، وسائط نقلیه، برق و گاز فقط ۹۳۰ ۸۱۷ ریال
 و یاد در حدود ۱۸ درصد کل سرمایه گذاری میباشد.

ارقام مقایسه ای فوق یار دیگر نظری را که در باره ناهمگونی رشد صنایع اظهار شد به ثبوت میرساند.
 گرچه سرمایه گذاری در کارگاههای صنعتی ایران از ۹۴۴ ۷ میلیون ریال در سال ۱۳۳۷ تا ۴۸ ۷۷۶
 میلیون ریال افزایش یافته، ولی سرمایه گذاری در مجموع خود تحت تاثير ناگزیر قانون ارزش اضافی متوجه
 صنایع سود آورتر گردیده و در نتیجه تا عمیقاً قطعی در رشد نیروهای مولد کشورنداشته است.
 برای اینکه تصور در باره تولید صنعتی کشور کاملتر گردد، کایست شاخص تولید صنایع عمده

ایران رادرسالهای ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ مورد بررسی قرار دهیم .

شاخص تولید صنایع عمده ایران
(۱۰۰ = ۱۳۴۳)

درصد تغییر ۱۳۴۵ به ۱۳۴۴	۱۳۴۵	۱۳۴۴	
۱۲٫۵	۱۳۵٫۲	۱۲۰٫۲	روغن نباتی
۳٫۱	۹۷٫۷	۹۴٫۸	مشروبات الکلی (باستثنا آبجو)
۱۸٫۳	۱۴۰٫۶	۱۱۸٫۹	مشروبات غیرالکلی
-۲۲٫۰	۱۰۱٫۴	۱۳۰٫۰	پنبه پاک کنی
۳٫۰	۱۱۲٫۵	۱۰۹٫۲	دخانبات
۴٫۰	۱۱۸٫۶	۱۱۴٫۰	مقواو کاغذ
-۱۱٫۰	۷۸٫۶	۸۸٫۳	چرم
۱۳٫۴	۱۳۷٫۷	۱۲۱٫۴	رنگ
۰٫۳	۱۲۳٫۱	۱۲۲٫۷	سیمان
-۱۱٫۳	۹۶٫۱	۱۰۸٫۲	کبریت
۲٫۱	۱۰۸٫۶	۱۰۶٫۴	نساجی
۲۴٫۸	۱۴۵٫۶	۱۱۶٫۷	برق
۲۳٫۵	۱۷۸٫۰	۱۲۴٫۰	قند و شکر
۱۹٫۴	۱۶۱٫۸	۱۳۵٫۰	چای

ارقام مذکور از آمار تولید صنایع کشور منتشره از جانب اداره آمار اقتصادی بانک مرکزی ایران استخراج گردیده است . این آمار شامل کارگاههای عمده (دارای کارکنان از ۱۰ نفر به بالا) در ۳۲ شهر ایران است . نتایج این بررسی در سوم حجم کل تولید صنایع کشور را در بر میگیرد . اداره آمار اقتصادی بانک مرکزی این آمار را با آمار سال ۱۳۴۳ مقایسه کرده و شاخص تولید صنایع رادرسال ۱۳۴۵ تعیین نموده است . طبق این برآورد با استثنا صنعت نفت و امور تعمیراتی شاخص کل تولید صنعتی (شامل برق) در سال ۱۳۴۵ با رقم ۱۳۷٫۱ اندکی بیش از ۱۶ درصد نسبت به سال ۱۳۴۴ افزایش نشان میدهد . پس از انتشار این ارقام تبلیغات دامنه داری در اطراف رشد بیسابقه صنعتی ایران بعمل آمده . مقامات دولتی و مطبوعات رشد صنعتی ایران رادرسال ۱۳۴۵ بیسابقه نامیده و آنرا با آهنگ رشد صنعتی اروپا و ژاپن مقایسه کرده و بالاخره نخست وزیر ایران چنین نتیجه گرفت که پس از ۱۵ سال ایران بسطح رشد فعلی امروز فرانسه خواهد رسید .

قبل از هر چیز باید گفت که مقایسه رشد صنعتی ایران با کشورهای رشد یافته صنعتی ، با در نظر گرفتن ترکیب صنایع ایران که جز صنایع تبدیلی نبوده و فاقد صنایع تولید وسائل تولید است منطقاً صحیح نیست . در کشورهای صنعتی وقتی از آهنگ رشد صنعتی سخن میرود ، آهنگ رشد تولید وسائل تولید هم که وزنه سنگینی دارد بحساب میآید . زیرا اقط با حفظ وزنه سنگین این رشته از تولید است که میتوان آهنگ رشد ثابت اقتصادی کشور را تأمین نمود . ولی چنانکه از جدول شاخص تولید صنایع عمده ایران دیدیم

میشود، تولید حتی يك تن فولاد وارد در ارقام مربوط به صنایع عمده ایران نیست. در چنین شرایطی چگونه میتوان صنایع ایران را پیشرفته نامید؟ وانگهی آمارگیری مزبور بموجب دلائل ذیل کامل نبوده و تقریبی است:

۱) آمارگیری بانك مرکزی ایران از تولید صنایع کشور در سالهای ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ محدود به ۱۶ رشته بزرگ از صنایع منتخب بوده که شامل فقط ۲۳ درصد از کل تولید صنایع کشور (بجز نفت) میشود که این ارقام سپس خود سرانه تعمیم داده شده است.

۲) در سال ۱۳۴۵ بررسی از صنایع کوچک (در آرای کارکنان کمتر از ۱۰ نفر) انجام نگرفته است. لذا آمار سال ۱۳۴۵ را فقط هنگامی میتوان یکلیه صنایع کشور تعمیم داد که تولید کارگاههای کوچک نیز به نسبت کارگاههای بزرگ آمار گرفته شده و تغییر کرده باشد.

با وجود تمام اینها بررسی ارقام منتشره از جانب اداره آمار اقتصادی بانك مرکزی برای درك وضع صنایع ایران و اینکه رشد صنعتی بحساب کدام رشته از صنایع بوده و ضرور است.

صنایع مواد غذایی

در سال ۱۳۴۳ در گروه صنایع مواد غذایی ۱۳۹۰۳ کارگاه که صرف نظر از کارخانه های قد اکثر کارگاههای کوچک ماشینی بود سستی پشمار میروند وجود داشت. در این موئسمات ۵۷۵۸۰ کارگر تولیدی و ۴۰۳۲ کارمند بکار اشتغال دارند. موئسمات مزبور متعلق به ۱۶۵۵۰ مالک و کارفرماست. یعنی در این گروه از صنایع مالکیت فردی سیادت دارد. فقط در برخی کارخانه های جدید قند مالکیت سهامی از طریق تشکیل شرکتهای سهامی بوجود آمده است.

شاخص صنایع مواد غذایی در سال ۱۳۴۵ نسبت بسال قبل بزرگترین افزایش را بمیزان ۱۳٪ صد نشان میدهد. این افزایش بیشتر ناشی از بهره برداری باحد اکثر ظرفیت کارخانه های قند سازی بود که میزان تولید آن نسبت بسال قبل ۴۳٪ درصد افزایش یافت و محصول آن به ۲۲۶ هزار تن رسید. با در نظر گرفتن اینکه مصرف قند و شکر حتی از سالهای قبل در کشور خیلی بیشتر از تولید آن بوده و اینک سرمایه گذاری در این رشته بعلت سود آوری آن حتی جلب نظر سرمایه گذاران خارجی را کرده، علست افزایش سریع اشکار میشود. لذا اوابسته ساختن به گسترش حجم بازار داخلی در نتیجه بهبود وضع زندگی مردم صحیح نیست. از سوی دیگر علیرغم سرمایه گذاریهای نسبتاً هنگفت در سالهای اخیر در صنایع قند، تولید سرانه قند و شکر در داخل کشور در سال ۱۳۴۲ از ۱۰ کیلوگرم تجاوز نمیکند. یعنی در این رشته نیز ایران هنوز در زمره کشورهای عقب مانده قرار دارد.

افزایش سایر صنایع این گروه در مورد روغن نباتی ۱۲٪ درصد، در مورد انواع بیسکویت و شیرینی ۲۱٪ درصد، جای غر ۱۹٪ درصد میباشد. در اینجهان نیز افزایش تولید چای و روغن نباتی رابطه ای بسا گسترش حجم بازار داخلی و افزایش قوه خرید مردم ندارد، زیرا چای نیز یکی از محصولات است که صرف آن همیشه بیش از تولید داخلی بوده و این وضع هنوز هم ادامه دارد. و اما در مورد روغن نباتی افزایش تولید و مصرف بعلت ارزان بودن آن و عدم امکان استفاده از روغن حیوانی از جانب اکثریت مردم است. تازه تولید سرانه سالیانة روغن نباتی در ایران با ۱۰ کیلوگرم در تنازترین سطحها بین کشورهای مشابه است. در عین حال تذکر این مطلب نیز ضرور است که مواد اولیه این رشته از صنایع هم اکثر از خارج وارد میشود.

صنایع نساجی و قالی و گلیم

صنایع نساجی از قدیمترین و رشد یافته ترین بخش صنایع ایران است و از لحاظ میزان سرمایه

گذاری و تعداد کارکنان (بدون صنایع نفت) مقام اول را حائز است. طبق برآورد نشریات خارجی سرمایه گذاری در صنایع نساجی ایران در سال ۱۹۶۴ بالغ بر ۱۵۰ میلیون دلار بوده است. تعداد کارکنان در صنایع ماشینی نساجی ۴۰ هزار نفر است. علاوه بر این تعداد کثیری واحد های دستی هستند که با تقدس در کشور وجود دارد که در آنها نیز در حدود ۱۰۰ هزار نفر کار میکنند.

صنایع قالی و گلیم هم ارزشته های قدیم در ایران بشمار میرود. در حال حاضر در ایران در حدود ۴۱-۴۲ هزار دستگاه قالیبافی و همچنین چند کارگاه بزرگ وجود دارد. این صنایع را نمیتوان جزو صنایع ماشینی بحساب آورد. صنایع مذکور کلا صنایع دستی است.

صنایع ریسندگی و بافندگی نخی رشد یافته ترین بخش از این گروه صنایع است. تولید در این رشته در سال ۱۳۴۲ در حدود ۳۳۴۸ میلیون متر بود که در سال ۱۳۴۴ به ۳۵۰۸ میلیون متر افزایش یافت و در سال ۱۳۴۵ به ۳۲۸۲ میلیون متر تقلیل پیدا کرد. در این رشته نیز تولید سرانه سالانه نازل است و در حدود ۲۰ متر میباشد.

صنایع ریسندگی و بافندگی پشمی مقام دوم را در گروه نساجی دارد. مجموع ظرفیت صنایع پشمی در ایران بیش از ۱ میلیون متر در سال است. ولی تولید پارچه های پشمی از ۴-۴٫۵ میلیون متر در سال تجاوز نمیکند و تولید سرانه پارچه پشمی ۱۶ متر در سال است.

فرآورده های صنایع نساجی در سال ۱۳۴۵ نسبت بسال قبل فقط ۲ درصد افزایش یافته است. در این رشته تولید منسوجات نخی و مصنوعی بر اثر تقلیل میزان تقاضا ۱٫۶ درصد کاهش یافته است. تا همین کارخانه های جدید صنایع ریسندگی و نخهای پشمی موجب ۷ درصد افزایش تولید گروه ریسندگی و بافندگی پشمی گردید. در مقابل تولید پارچه های پشمی نسبت بسال قبل کاهش یافت.

تولید فرش در سال ۴۵ بر اثر کاهش میزان صادرات در حدود ۴ درصد کاهش پیدا کرد. نوسان در تولید صنایع نساجی که سالهاست ادامه دارد یکی از معضلات اساسی بشمار میرود. محدودیت بازاری داخلی و عدم امکان صدور محصولات این رشته را با این بست مواجه ساخته است.

صنایع نساجی و قالی و گلیم که مهمترین بخش صنایع ایران را تشکیل میدهند، مجموعه ایست از صنایع ماشینی مدرن و کهنه و صنایع دستی و ماشینی و صنایع دستی کلاخانگی. مالکیت کارگاههای وارد در این گروه اکثر افرادی است. کارخانه های نساجی بیشتر فرسوده و از کار افتاده اند و کارگاههای دستی بشیوه قرون وسطائی اداره میشوند. هردو نیاز مبرم به تجدید ساختمان و تجدید سازمان دارند که بخش خصوصی فعلا در آن ذینفع نیست.

صنایع پوشاک (لباس و کفش و غیره)

در سال ۴۵ تولید صنایع پوشاک نسبت بسال ۴۴ افزایش بمیزان ۶۴٫۹ درصد نشانه میدهند. این افزایش قبل از همه شامل تولید کفش چرمی و کتانیه است که ۹۹٫۹ درصد نسبت بسال قبل افزایش یافت. علت این افزایش ایجاد نخستین کارخانه کفش سازی است که تولید آن در سال گذشته متوقف بود. سایر اقلام صنایع پوشاک فقط در حدود ۸٫۸ درصد افزایش نشان میدهند که این نیز دلیل دیگری است بر محدودیت بازاری داخلی.

افزایش تولید کفش رابطه مستقیم با امکان صدور آن به کشورهای همسایه و همچنین کشورهای سوئیس، ایتالیا، فرانسه و بازار داخلی در این مورد نیز تا میرچندانی نداشته است.

صنایع چوب و مبل

شاخص ترکیبی این دو گروه نسبت بسال ۴۴ در حدود ۴٫۴ درصد افزایش یافت. در ضمن این صنایع افزایش بحساب افزایش تولید محصولات چوبی بمیزان ۴٫۷ درصد است. زیرا صنعت مبل سازی چوبی و

فلزی بعلافت کاهش تقاضا ۵٫۷ درصد تنزل کرد.

صنایع محصولات چرم ولاستیک

شاخص این گروه ۲۲٫۴ درصد نسبت بسال ۴۴ افزایش پید کرد که اینهم ناشی از آزاد یاد تولید صنایع لاستیک سازی است که در دست سرمایه های انحصاری خارجی است و مواد خام آن نیز با استفاده از معافیت های گمرکی ازخارج وارد میشود (بمیزان ۳۶٫۳ درصد) درعین حال کارخانه های جدیدی هم در این رشته شروع بکار کرد. در مقابل تولید در صنایع چرم سازی و دباغی که از جانب سرمایه های ملی متوسط اداره میشود ۱۵ درصد کاهش یافت. علت این کاهش تعطیل چند کارخانه در نتیجه واردات چرم مصنوعی ازخارج است.

صنایع شیمیائی

شاخص گروه صنایع شیمیائی ۱۹٫۱ درصد بوده که علت اصلی آن بهیچوجه مربوط به ازدیاد تولید محصولات شیمیائی از قبیل کود و غیره نبوده، بلکه نتیجه ازدیاد تولید انواع صابون و پودر لباسشویی و غیره (۳٫۱ درصد) میباشد.

صنایع معدنی غیر فلزی

در این گروه صنایع میمان در درجه اول اهمیت قرار دارد. تا سال ۱۳۴۵ در ایران ۷ کارخانه میمان وجود داشت. بزرگترین کارخانه میمان در تهرانست که ۴۰ درصد کل تولید کشور را تأمین میکند. مقدار تولید میمان در سال ۴۵ به ۱۳۶۸ هزار تن رسید. تولید سیمان سیمن در ایران ۵۴ کیلوگرم در سال است. و این رقم بطرز بازاری واپس ماندگی کشور نشان میدهد. در تولید آجر درحدود ۱۰۰ کارگاه که اکثر کوچکند فعالیت دارند. در این رشته از صنایع ۱۷۰ آجر پزی سالیانه درحدود ۲-۱ میلیارد عدد آجر تولید میکنند. درحدود ۳۵ کارگاه آجر فشاری و کرامیک با ۴۸۰ کارگرو ۶۴۲ کارگاه موزائیک با ۵۲۰ کارگرد ایران وجود دارد که تولید سالیانه آنها ۱۱ میلیون عدد آجر فشاری، ۹۳ میلیون عدد موزائیک و ۱٫۲ میلیون عدد کرامیک است. سطح تولید در این رشته نسبت بسال ۴۴ درصد و ۸٫۳ درصد افزایش یافت. علت این امر جریان سرمایه های خصوصی محلی و خارجی انحصاری بسوی فعالیت های ساختمانی است. در این گروه از صنایع غیر از کارخانه های میمان که ماشینی اند، بقیه کارگاهها انفرادی است. مالکیت در این گروه نیز بیشتر فردی است.

صنایع فلزات اساسی و محصولات فلزی

صنایع وجود فلزات اساسی در ایران عبارتند از کارگاههای کوچک و بسیار کوچک که نقش چندانی در اقتصاد کشور ایفا نمیکند. بزرگترین مؤسسه از این نوع کارخانه لوله سازی تهرانست که لوله های چدن و غیره بر پایه مواد نیمساز وارداتی تولید میکند. تولید این نوع مؤسسات سالیانه درحدود ۹ هزار تن میله، ۴۶۲ هزار متر لوله کانا لیزاسیون و ۲٫۲ هزار تن محصولات مختلف چدن است. درعین حال کارگاههای بسیار کوچک جهت تولید انواع میخ نیز وجود دارد. در سال ۱۳۴۴ شرکت سهامی کارخانجات نورد ایران کارخانه نورد آهنی بظرفیت ۶۵ هزار تن در روز در اهواز احداث نمود. سرمایه شرکت در بدو تأسیس ۵۰ میلیون تومان بود که در سال ۱۳۴۵ به ۱۳۰۰ میلیون ریال افزایش یافت. شرکت پروانه تأسیس و بدو کارخانه نورد را از وزارت اقتصاد گرفت.

سهام شرکت بین بانك توسعه صنعتی و معدنی ایران، کمپانی فیلیپ برادرز امریکائی، کمپانی د ماک آلمانی و سرمایه دار ایرانی علی رضائی تقسیم شده است.

برای ذوب فلزات رنگین در ایران فقط يك کارگاه کوچک وجود دارد. کارگاه مس گدازی گناباد که در سال ۱۳۱۶ تأسیس شده ۱۵ هزار تن ظرفیت سالانه دارد. ولی کارگاه سالیانه بیش از ۳۰۰ تن تولید ندارد. شاخص این گروه از صنایع در سال ۴۵ درصد و ۱۴ درصد افزایش نشان میدهد. جالب است که این افزایش فقط نتیجه بالارفتن تولید کالاهای آلومینیومی (از قبیل ظروف غذا و امثال آن) است که بر پایه مواد نیمساز وارد از خارج تهیه میشود. والا در همین مدت شاخص فلزات اساسی ۱۶۷ درصد کاهش یافته است.

صنایع ماشین آلات غیر الکتریکی والکتریکی و سائط نقلیه

بزرگترین کارگاههای ماشین سازی متعلق به اداره راه آهن کل ایران در تهران و تبریز و همچنین برخی موسسات اسلحه سازی متعلق به ارتش است. کارخانه نیک وسائل تکنیکی پهداشتی، ابزار کشاورزی و میلهای فلزی تولید میکند. در واقع وقتی از صنایع ماشین آلات در ایران سخن بمان میاید، منظور همین کارگاههاست که آنها نیز کلا وابسته به مصنوعات خارجی هستند.

صنایع وسائل نقلیه نیز عبارتست از تعداد نسبتاً زیادی کارگاههای مونتاژ اتوموبیل و غیره. از آن جمله اند اتوموبیل قیامت (سالیانه ۶۰ دستگاه اتوموبیل سواری) جیب و پلیس (۱۰ تا ۱۴ هزار دستگاه) و "بریتیش پروس"، رابلس، فولکس واگن، سیتروئن که مجموعاً سالیانه بیش از ۳ هزار دستگاه اتوموبیل در ایران مونتاژ میکنند.

کارخانه ایران ناسیونال سالیانه یک هزار اتوموبیل و ۸۰۰ یدک مونتاژ میکنند و در این اواخر مونتاژ اتوموبیل سواری "پیکان" را آغاز نموده است.

در سال ۱۳۴۳ وزارت اقتصاد پروانه احداث کارگاههای مونتاژ اتوموبیل لندرو (بظرفیت یک هزار اتوموبیل در سال)، اتوموبیل هارر (۴۰۰ ماشین باری و ۲۰۰ اتوموبیل در سال)، ایلند کراید (۷۵۰ ماشین باری در سال) را صادر کرد.

در سال ۱۳۴۴ وزارت اقتصاد اجازه تأسیس کارخانه های مونتاژ اتوموبیل را به کمپانیهای آمریکان موتورس، "ماک"، "مرسدس"، "ولف"، "لیلاند" داد. در سال ۱۳۴۴ کسازگسها هم به تبریز و سائط و قطعات مورد نیاز اتوموبیل را در ایران تهیه میکردند. در رنتن بطری فاکتوری، بظرفیت ۲۵ هزار بطری اتوموبیل در سال، "انیکورد راد یا تهر فاکتوری" بظرفیت ۳۰ هزار راد یا تهر در سال و "ایران سپرینگ فاکتوری" بظرفیت یک هزار فترا اتوموبیل در سال. در همان سال وزارت اقتصاد پروانه احداث کارگاه تولید دنده و ترمز اتوموبیل را نیز صادر کرد. است.

بدیهی است که مواد اولیه و نیمساز کلیه این موسسات نیز از خارج با استفاده از معافیتهای گمرکی وارد ایران میشود.

در سال ۴۳ کمپانی "زامیاد" کارگاه مونتاژ تراکتور بظرفیت ۱۰۰ تراکتور در سال و شرکت اشتاد ایران "کارگاه مونتاژ تراکتورهای کوچک بظرفیت یک هزار تراکتور در سال افتتاح کردند.

تا سال ۱۳۴۴ یازده کارگاه مونتاژ راد یو و تلویزیون در ایران وجود داشت. تولید واحد های مذکور حدود ۴۰۰ هزار دستگاه راد یو و ۵۰ هزار دستگاه تلویزیون در سال است که زائد بر نیازمندیهای داخلی است. در سال ۴۴ وزارت اقتصاد پروانه تأسیس ۱۱ واحد مونتاژ راد یو برای شهرستانها را صادر نمود.

مجله "تهران اکونومیست" (اول ابان ۱۳۴۴) وضع در صنایع مونتاژ راد یو و تلویزیون راجیسن شرح کرد. مینویسد:

"در حال حاضر کارخانجات سازنده در دومین مرحله ساخت قرار دارند. یعنی علاوه بر جمعیه کلیه قطعات فلزی شاسی و همدیف آن قطعات پلاستیکی و لاستیکی، صفحه درج جلو و صفحه چاپ شده و عقب راد یو وارد اخل تهیه مینمایند. در حالیکه کارخانجات شهرستانها تا بحال موفق نشده اند جلد چرمی یا چوبی راد یوهای ساخته شده را تهیه نمایند و ۸ کارخانه دیگر هنوز موفق بعرضه کار نشده اند."

برای اینکه واپس ماندگی ایران در زمینه ساخت ماشین آلات و غیره محرز گردد، ما میزان تولید مهمترین نوع از این محصولات را طی دو سال در جدول زیر ارائه میداریم:

سال ۱۳۴۳	سال ۱۳۴۲	نوع محصول
۳۱۲۰-ر	۷-ر	کابین اتوموبیل
۷۲۰-ر	-	یدک اتوموبیل
۲۵۸-ر	۷۰-ر	بدنه اتوموبیل
۱۶۵-ر	۱۳۵-ر	بدنه اتوبوس
۱۸۰۵	۳-ر	دوچرخه (هزار دستگاه)
۱۰۲	۵۷	تلمبه آب (هزار)
۵۹۳	۸۶	گیرنده راد یو (هزار)
۲۹۰۵	۱۰۱	ترازو (هزار)
۲۵-ر	-	گردگیر الکتریکی (هزار)
۲۳	۰۶	تلویزیون (هزار)
۰۹	۱۶	دستگاه تصفیه هوا (هزار)
۲۱	۱۷۶	آبگرم کن (هزار)
		<u>ماشین آلات</u>
۷۵-ر	۱۰۰-ر	دستگاه نساجی
۲۰-ر	۲۲-ر	ماشین چای بری
۱۵-ر	۱۸۰-ر	ماشین تصفیه برنج
۱۰۰-ر	-	دستگاه باد ام تمیزکنی

نیازی به تذکره ارد که قطعات منفصله و مواد نیمه ساز کلیه این محصولات از خارج وارد ایران میشود.

توسعه کارخانه های مونتاژ سبب گردید که در سال ۱۳۴۵ شاخص کل این گروه ۱۱ درصد نسبت بسال ۱۳۴۴ افزایش یابد. در تولید وسائط نقلیه ۱۵ درصد افزایش حاصل شد. ولی جالب است که شاخص صنعت تهیه ماشین آلات ۱۲٫۹ درصد کاهش یافت.

از ویژگیهای این گروه که تا "شهرضا" در اقتصاد ایران باقی میگذارد، میتوان وجود مارکهای عددی اتوموبیل راد یو و تلویزیون و تراکتور و غیره را نامبرد که از سایر جهان وارد و در ایران مونتاژ میشوند.

و این امر که در نتیجه رقابت کمپانیهای خارجی در کشور بوجود آمد ، گروه مزبور از صنایع رایجا مشکلات بزرگی روبرو ساخته است . سالیانه مبالغ هنگفتی از ارز خارجی صرف خرید قطعات متغصله برای مونتاژ و همچنین خرید لوازم یدکی برای مصنوعات مونتاژ شده میگردد . بدینسان نه تنها کارخانه های کسروه مذکور در مرحله تولید ، بلکه محصولات آنها پس از فروش نیز وابسته بیازار خارجی و یابد یگرسخن وابسته به کارخانه های تولیدکننده اصلی در کشورهای غری هستند . لذا این گروه از صنایع مجوعاًزائد به صنایع رشد یافته جهان غرب میباشند .

صنایع تولید برق و گاز

در آمار مربوط به فعالیتهای صنعتی کشور در سال ۱۳۴۳ مشخصات زیر در باره صنایع برق و گاز ارائه شده است :

۴۵۵	تعداد کارگاهها
۸۶۹۸	تعداد کارکنان
۲۳۶۱۶۹ هزار ریال	کل سرمایه گذاری جدید قبل از استهلاك

گاز که میتوانست منبع عظیمی برای رشد صنایع تولید برق در ایران گردد بحد اروفهرم اکتسون در ایران تولید میشود . ولی متأسفانه بیش از نیمقرن است که گاز تولید شده در ایران اکثراً در سرچاههای نفت سوزانده و از بین برده میشود . طبق آمار شرکت ملی نفت ایران گاز تولید شده در سال ۱۹۶۶ بیست و چهار درصد نسبت بسال قبل افزایش داشته و به ۱۷٫۹ میلیارد مترکعب رسید . در همین سال مقدار گاز سوزانده شده به ۱۴٫۳ میلیارد مترکعب بالغ گردید که نسبت برقم مشابه سال ماقبل ۳۱ درصد افزایش نشان میدهد .

برای رشد صنایع تولید برق در ایران همه شرایط و امکانات وجود دارد . صرفنظر از نیروی آب و ذخائر عظیم نفت و گاز ، در ایران منابع بزرگ ذغال سنگ هم موجود است . هم اکنون بیش از ۹۶ معدن کشف شده ذغال سنگ با ذخیره ۲۵۰-۳۰۰ میلیون تن در کشور وجود دارد . ولی تولید سالیانه از ۱۲۰ تا ۱۵۰ هزار تن تجاوز نمیکند .

گرچه سرمایه گذاری دولتی در صنایع برق در سالهای اخیر نسبتاً افزایش یافته ، با وجود این با در نظر گرفتن سطح تازیل مصرف برق در کشور ، کندهی آهنگ رشد این گروه از صنایع که اهمیت حیاتی بسرای ایران دارد و معرف واقعی رشد اقتصادی کشور است ، بشکل بارزی بچشم میخورد .

رشد قدرت کارخانه های برق ایران (به هزار کیلووات)

سال	۱۳۳۴	۱۳۴۱	۱۳۴۶ ^(۱)
جمع کل از انجمله :	۴۵۳	۹۵۰	۱۷۰۰ ^(۲)
برای مصارف غیر صنعتی	۱۳۵	۳۲۰	۸۰۰
برای مصارف صنعتی	۳۱۸	۵۸۰	۹۰۰

(۱) برآورد

(۲) از جمله درحدود ۳۰۰ هزار کیلووات قدرت کارخانه های برق آبی

ارقام فوق نمود آراشکار عقب ماندگی ایران از لحاظ تولید برق است. بویژه اینکه تا سالهای اخیر پایه و اساس انرژی برق راد کشور موتورهای دیزل با قدرت اندک تشکیل میدادند که با سوخت مایع کار میکردند. مولد های مذکور هنوز نیز وجود دارد. مثلاً از ۳۵۰ واحد مولد برق در سر تا سر کشور فقط ۱۲ واحد مولد های بزرگ محسوب میشود.

در سال ۱۳۴۵ تولید برق در ایران جمعا ۱۴۰۵ میلیون کیلووات ساعت بود. بدینسان در این سال تولید سرانه نیروی برق در حدود ۷۰ کیلووات ساعت بوده است. برای مقایسه کافیمت خاطر نشان سازیم تولید سرانه نیروی برق در عراق در سال ۱۳۳۹ در حدود ۱۱۴ کیلووات ساعت و در ترکیه در همان سال ۱۰۰ کیلووات ساعت بود. این ارقام تا آنده ای عقب ماندگی ایران را در این زمینه برجسته میکند، بویژه اگر در نظر بگیریم که هم ترکیه و هم عراق از لحاظ تولید سرانه برق در زمره عقب ماند و ترین کشورها قرار دارند.

در سال ۱۳۴۵ شاخص برق ۲۵ درصد افزایش نشان میدهد. علت اصلی این افزایش استفاده از نیروی برق سد های جدید التأمین است.

تحلیلی که از وضع صنایع معدنی ایران بعمل آورده ایم نشان میدهد که وقتی محافظ دولتی از رشد بی

سابقه صنعتی ایران سخن میگویند، منظر افزایش تولید صنایع چون قند، روغن نباتی، انواع بیسمکویت،

چای، کفش، صابون و پودر لباسشویی، ظروف غذا ئی الوضومی و کالاهائی از این قبیل است. در مقابل،

چنانکه مشاهده کردیم، با استثناء رشته های که سرمایه های امریالیستی انحصاری خارجی در آنها رسوخ کرده (لاستیک سازی، متناژ و غیره)، در صنایع ماشین آلات، صنایع جرم سازی، صنایع فلزات اساسی که اهمیت بیشتری نسبت به صنایع مواد غذا ئی دارد، نه تنها افزایش دیده نمیشود، بلکه سطح تولید در این رشته ها بقدر ارقام قابل ملاحظه ای کاهش هم یافته است. لذا علیرغم ادعای مسئولین اقتصادی کشور چنین پیروسی ای به هیچوجه نشانه سلامت اقتصادی نبود و نیست.

بررسی ما از صنایع ایران نظرا رانه شده در آغاز بحث راهبنی بوجود خلا عمیق صنعتی در ایران بطرز انکارنا پذیریه به ثبوت می رساند. گرچه اکنون میتوانیم صریحا بگوئیم که صنایع ایران را نمیتوان پیشرفته نامید، ولی مقایسه را از دل و لحاظ ضرور می شماریم. اولاً چنین مقایسه ای بما امکان خواهد داد که بهتر با وضع کشور خود آشنا شویم و ثانیاً نتایج تدابیری را که در ایران اتخاذ گردید بد رستی ارزیابی نمائیم. برای مقایسه تولید صنعتی ایران را با د و کشور ترکیه و جمهوری متحد عربی برابر هم قرار مید هیم. چنانکه مید انیم ایران از لحاظ مساحت اراضی از هر دو کشور مذکور بزرگتر و از نقطه نظر ضایع طبیعی به مراتب غنی تر است. و اما جمعیت ایران در حدود ۶۰ میلیون از ترکیه و جمهوری متحد عربی کمتر است.

مقایسه تولید صنایع تبدیلی در سه کشور ایران و ترکیه
و جمهوری متحد عربی

سال ۱۹۶۴	سال ۱۹۶۳	واحد	نوع محصول
۱۳۰٫۸	۱۲۳٫۷	هزار تن	جمهوری متحد عربی
۱۰۰٫۱	۹۵٫۷		ترکیه
۱۲٫۰	۹٫۱		ایران

				تولید پشمی	
۹ر۰	۹ر۶			جمهوری متحدۀ عربی	
۲ر۹	۳ر۱			ترکیه	
۰۰۰	۱ر۲			ایران	
		میلیون متر		پارچۀ نخی	
۱۷۸ر۸	۶۱۲ر۱			جمهوری متحدۀ عربی	
۵۵۴ر۰	۵۴۷ر۴			ترکیه	
۴۱۸ر۰	۳۲۸ر۰			ایران	
				پارچۀ پشمی	
۳ر۵	۳ر۱			جمهوری متحدۀ عربی	
۲۴ر۴	۲۳ر۶			ترکیه	
۴ر۲	۴ر۱			ایران	
		هزارتن		قند	
۴۸۵ر۶	۳۵۵ر۶			جمهوری متحدۀ عربی	
۱۶۰ر۶	۴۳۱ر۴			ترکیه	
۲۰۹ر۰	۱۹۰ر۰			ایران	
				روغن نباتی	
۱۱۰ر۴	۱۴۳ر۴			جمهوری متحدۀ عربی	
۹۱ر۰	۵۰ر۰			ترکیه	
۷۹ر۵	۶۷ر۰			ایران	
				سیمان	
۲۳۸۵ر۰	۲۵۲۸ر۰			جمهوری متحدۀ عربی	
۲۹۳۹ر۰	۲۶۹۰ر۰			ترکیه	
۱۰۰۰ر۰	۷۶۹ر۰			ایران	

بیکره های فوق حاکمیت که با استثنا تولید پارچۀ پشمی که ایران پس از ترکیه مقام دوم را دارد، در تولید سایر محصولات کشور ما مقام سوم را حائز است. و اما در مورد صنایع سنگین و کلیدی ایران با ترکیه و با جمهوری متحدۀ عربی قابل مقایسه نیست. مثلاً در ترکیه علاوه بر کارگاههای کوچک ذوب فلزات، کارخانه ذوب آهن بظرفیت ۶۰۰ هزارتن در سال و کارخانه ذوب چدن بظرفیت ۵۰۰ هزارتن در سال وجود دارد. در جمهوری متحدۀ عربی ۱۱ مؤسسه ذوب آهن و ذوب فلزات رنگین وجود دارد که بزرگترین آنها کارخانه ذوب آهن بظرفیت ۲۶۵ هزارتن در سال و کارخانه ذوب چدن بظرفیت بیش از ۲۰۰ هزارتن

در سال است.

در سال ۱۹۷۰ پس از تکمیل ساختمان کارخانه های ذوب آهن در ترکیه و اتمام کارخانه جدید در جمهوری متحد عربی تولید فولاد و چدن در ترکیه بالغ بر ۱٫۵ میلیون تن و در جمهوری متحد عربی بیش از ۲٫۲ میلیون تن در سال خواهد شد. حال آنکه در این سال نخستین کارخانه ذوب آهن ایران بظرفیت ۵۰۰-۶۰۰ هزار تن بکار خواهد افتاد.

از آنچه گفته شد میتوان نتیجه گرفت که ایران نه تنها دارای صنایع سنگین حتی در سطح فعلی

موجود در ترکیه و جمهوری متحد عربی نیست، بلکه در تولید محصولات صنایع تبدیلی هم به مراتب از این

کشورها عقب است.

تد ابیرد ولتی برای خاتمه دادن باین واپس ماندگی از چه قرار است؟ تد ابیری که دولت در برنا پنجم ساله چهارم عمرانی در نظر گرفته است نخستین گام در راه صنعتی شدن کشور بمعنای واقعی کلمه خواهد بود. طبق برآورد کارشناسان سازمان برنامه تولید ناویژه داخلی ایران تا پایان برنامه سوم تخمیناً ۴۹۲ میلیارد ریال خواهد شد. در طرح برنامه چهارم هدف آنست که این رقم تا ۵۰ درصد افزایش یابد. باز بموجب محاسبات کارشناسان اقتصادی تنظیم کنندگان برنامه چهارم برای وصول باین هدف بایست حد متوسط میزان رشد در شش بخش عمده اقتصاد ایران بشش زیر افزایش یابد:

صنایع و معادن ۱۵٪، نفت حد اقل ۱۲٪، ساختمان ۱۰٪، آب و برق ۱۴٪، کشاورزی سالانه ۵٪ (۲۵ درصد در ۵ سال)، خدمات بین ۲۲ تا ۴۰٪. اگر حد متوسط میزان رشد در بخش صنایع و معادن به ۱۵٪ برسد، در آنصورت میزان بازده تولیدات ایران در انتهای دوران برنامه چهارم سالیانه ۱۵ درصد بیشتر از آغاز برنامه خواهد بود.

آینده نشان خواهد داد که این برآورد ها تا چه حد تحقق پذیر خواهد بود. ولی بهر حال قدر مسلم اینست که طی برنامه چهارم عمرانی قرارداد هائیکه در این به احداث پاره ای کارخانه های سنگین و کلیدی منعقد گردیده آغاز خواهد شد. مؤسسات مزبور عبارتند از کارخانه ذوب آهن بظرفیت ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار تن در سال، کارخانه ماشین سازی اراک بظرفیت ۲۰ هزار تن، کارخانه ماشین سازی تبریز بظرفیت ۱۰ هزار تن در سال، چهار واحد پتروشیمی در آبادان، بندر معشمیر، خارک و همدان بسا سرمایه ۱۵۸ میلیون دلار، کارخانه الوتیم سازی بظرفیت ۵۰ هزار تن در سال، کارخانه ماشین دیزل سازی بظرفیت ۵ الی ۶۰ هزار موتور دیزل، کارخانه مونتاژ تراکتور و غیره.

پس از اتمام ساختمان این کارخانه هاست که ایران خواهد توانست در سطح کشورهای چون ترکیه و جمهوری متحد عربی قرار گیرد. ولی چنانکه گفتیم در سال ۱۹۷۰ هنگامیکه کارخانه ذوب آهن ایران شروع به دادن اولین محصول (۵۰۰-۶۰۰ هزار تن در سال) خواهد کرد، تولید فولاد و چدن در ترکیه به بیش از ۱٫۵ میلیون و در جمهوری متحد عربی به ۲٫۲ میلیون تن خواهد رسید. پس از تشریح وضع صنعت در کشور و نشان دادن اهمیت معضلاتی که در مقابل مردم ایران قرار دارد، برای اینکه بتوان نتیجه گیری کرد بجاست سخنی چند در باره بخشهای دولتی و خصوصی در صنایع گفته شود.

بخش دولتی در صنایع

سرمایه گذاری در بخش دولتی صنایع قبل از جنگ جهانی دوم آغاز و بعد از جنگ بمقیاس نسبتاً وسیعی ادامه یافت. احداث مؤسسات جدید صنعتی در بخش دولتی لزوم تمرکز اداره آنها را مطرح ساخت. در سال ۱۳۲۵ سازمان ویژه ای برای اداره امور کارخانه های دولتی بوجود آمد. ولی عیراین

سازمان کوتاه بود. یکسال بعد دولت اداره امور کارخانه هارابه بانک صنعتی محول ساخت. دو سال بعد در سال ۱۳۲۷ کارخانه های دولتی در اختیار سازمان برنامه قرار داشت. اوایل سال ۱۳۲۸ سازمان برنامه شرکتهای متعددی برای اداره امور کارخانه های دولتی تأسیس نمود.

سیاست هیئت حاکمه ایران در اثر به تدریج بخش دولتی به زائده بخش خصوصی، بویژه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در نتیجه فشار سرمایه های انحصاری خارجی بیش از پیش تشدید یافت. در سال ۱۳۳۵ دولت شرکت سهامی کل معادن و ذوب فلزات را تشکیل داد. اداره امور کلیه کارخانه های دولتی از سازمان برنامه به این شرکت منتقل گردید. در همین سال بود که دولت اکثر کارگاههای چای، پنبه پاک کنی، ریسندگی و بافندگی و برخی دیگر از کارگاههای کوچک دولتی را به قیمت ارزان و با شرایط سهل به بخش خصوصی فروخت. در سال ۱۳۳۸ دولت تحت فشار سرمایه داران داخلی خارجی تعدادی از کارخانه هارابه را برای بار دوم به بخش خصوصی واگذار کرد. در نتیجه در اوایل سال ۱۳۴۳ در ترکیب بخش دولتی ۶۰ مؤسسه صنعتی باقی ماند. مجموع سرمایه گذاری در این مؤسسات با اضافه ۳۰ کارخانه برق دولتی ۸ میلیارد ریال و تعداد کارکنان آنها ۲۰ هزار نفر بود. بدین گسرخ در این دوران سرمایه دولتی در صنایع ۸۱ درصد کل سرمایه صنایع موجود در کشور و تعداد کارکنان بخش دولتی صنایع ۱۵ درصد کل شاغلین در صنایع و از جمله کارخانه های برق کشور بود. با وجود این بخش دولتی نقش مهمی در صنایع ایفا نمیکرد.

برای درک اهمیت بخش دولتی در صنایع باید متذکر شد که در این دوران ۸۱۲ هزار نفر از مجموع کل کارکنان بخش دولتی صنایع در ۸ کارخانه بزرگ دارای بیش از ۵۰۰ نفر کارگر کار میکردند، ۴۲ هزار نفر در ۱۳ مؤسسه دارای هر یک از ۲۰۱ تا ۵۰۰ نفر کارگر، و در ۲۲ مؤسسه دارای هر یک از ۵۱ تا ۲۰۰ کارگر، ۹۰ هزار نفر در ۳۰ مؤسسه دارای هر یک از ۱۱ تا ۵۰ نفر مشغول کار بودند. فقط در ۱۷ کارگاه تعداد کارکنان کمتر از ۱۰ نفر بود.

مؤسسات صنعتی دولتی اکثر اعمارت از کارخانه های نسبتاً بزرگ که سرمایه گذارهای زیادی طی اجرای برنامه های عمرانی کشور در آنها ایجاد شده است. هنگام با سرمایه گذاری در صنایع تبدیلی دولت به سیاست فروش مؤسسات صنعتی سرمایه داران خصوصی راهم ادامه داده است. در سالهای اخیر فقط در شیوه اجرای این سیاست تغییر شکل داده شده است. این بار فروش کارخانه های دولتی بموجب قانون سال ۱۳۴۲ در برهه پرداخت سهام کارخانه های دولتی به مالکینی که زمین خود را به دولت فروخته اند، ادامه یافته است. بدین منظر دولت شرکت سهامی کارخانه های دولتی را با سرمایه ۷۷ میلیارد ریال تشکیل داد. این شرکت مأمور گردید ۵۷ کارخانه دولتی را پس از توسعه و تکمیل و تربیم و تجدید ماشین آلات و تأمین مواد اولیه آنها بحساب دولت آماده فروش به بخش خصوصی نماید. واحد های تابعه شرکت سهامی کارخانجات دولتی عبارتند از ۱۲ کارخانه قند، ۴ کارخانه نساجی و گونی باقی، ۴ کارخانه شیمیائی و مواد غذایی، ۲ کارخانه مصالح ساختمانی، ۱۱ کارخانه پنبه پاک کنی و یک کارخانه نوغان. بدینسان دولت کلیه کارخانه های بزرگ و سودآور آماده فروش بسرمایه داران نموده است.

در اواخر مرداد ماه ۱۳۲۶ دولت دستور اجرای قانون تأسیس سازمان جدیدی "سازمان گسترش و توسعه صنایع ایران" را بوزارت اقتصاد ابلاغ نمود. در ماده دوم این قانون گفته میشود که "سازمان دارای شخصیت حقوقی است و بصورت شرکت سهامی اداره میشود". در تبصره این ماده خاطر نشان میگردد: "سازمان و کلیه شرکتهای واحد های تابعه و وابسته به آن از لحاظ قوانین و مقررات مالیاتسی مشمول مقررات مربوط به شرکتهای خصوصی (غیر دولتی) خواهد بود". و بالاخره ماده سوم حاکمیت: "سرمایه سازمان عبارتست از داراییهای متعلق بدولت و شرکتهای مؤسسات صنعتی و معدنی

که از طرف دولت و سازمان واگذازمیرگردد و همچنین اموال و سهام یا وجوهیکه از محل درآمد های دولت بابت سرمایه بان واگذازمیر خواهد شد . دولت میتواند بنابه پیشنهاد وزیر اقتصاد و مصوب هیئت وزیران هر یک از واحدهای صنعتی و یا معدنی خود را که صلاح بداند بر اساس مقررات این قانون ارزیابی نموده و بشرکت های سهامی تبدیل و سهام آنرا بعنوان سرمایه در اختیار ایسمن سازمان بگذارد .

تشکیل این سازمان عقب نشینی جدید دیگری است بسود سرمایه داران داخلی و امپریالیستی خارجی

که سالهاست ازدولت میخواهند موامسات دولتی برانیز شامل مقررات مربوط به بخش خصوصی نماید ، تسایه بنسبان امکان رقابت با آنها برای بخش خصوصی فراهم کرد . ازسوی دیگر باتشکیل سازمان جدید دولت در نظر دارد زمینة فروش کارخانه های موجود دولتی و درعین حال چنانکه ماده ۳ حاکمیت در فروش سهام موامسات دولتی که درآینده بوجود خواهد آمد ، تسهیلات فراوانی بوجود آورد . مبارزه درراه انقاید بخش دولتی در صنایع که ازجانب سرمایه داران بزرگ و سرمایه های انحصاری خارجی رهبری میشود سالهاست که ادامه دارد . جالب است که این فشار با مقاومتی در داخل دستگاهها دولتی که از طرف برخی از افراد ملی و ذی علاقه به آینده کشور ابراز میگردد ، مواجه میشود . ازسوی دیگر گرچه هیئت حاکمه خود مشتاق نضج هر چه بیشتر سرمایه داری خصوصی بوده و هست ، و برای رسیدن باین هدف بی میل به تحدید بخش دولتی در صنایع نیست ، باوجود این بدلت عدم امکانات مالی وسیع بخش خصوصی و لزوم رشد نسبی صنعتی در ایران مجبور است سرمایه گذاری دولتی در صنایع را افزایش دهد . بهمین دلیل علی رغم فروش برخی از کارخانه های دولتی ، بخش دولتی صنایع نه تنها کاهش نیافته ، بلکه بتدریج رو با افزایش است و درآینده نیز افزایش خواهد یافت . طبیعی است که سر نوشت بخش دولتی در اقتصاد کشور بستگی تام به تناسب قواعد و مضامین اجتماعی ایران و مبارزه ای دارد که گرد این مسئله انجام گرفته و میگردد .

بخش خصوصی در صنایع

تا قبل از جنگ جهانی دوم مجموع سرمایه گذاری در صنایع ایران ، طبق برآورد نشریه های اقتصاد خارجی در حدود ۵۸ میلیون لیره انگلیسی بود که ۳۰ میلیون لیره آن از طرف سرمایه داران خصوصی محلی سرمایه گذاری شده بود . بعد از جنگ جهانی دوم دولتهای وقت برای تشویق سرمایه داران به سرمایه گذاری و حمایت از آنها کوشش فراوانی میدو داشتند . تدابیر دولتی در این زمینه همیشه متناقض بود که این نیز ناشی از عوامل عینی و ذهنی و از آن جمله ضعف انباشت سرمایه ، عدم قابلیت رقابت محصولات صنعتی داخلی یا کالای خارجی ، مشکلات ارزی و غیره بوده است .

طی این مدت دولتها از طریق حمایت گمرکی ، بخشودگی مالیاتی ، تسهیلات اعتباری ، کمک های مستقیم و غیر مستقیم دولتی موجبات تشویق بخش خصوصی را بسرمایه گذاری در صنایع فراهم ساخته اند . ولی نفوذ سرمایه های انحصاری امپریالیستی ، بیوژه سرمایه های انحصاری امریکادار بازرگانی خارجی کشور و ذینفع بودن آنها به تبدیل بازار ایران بی بازار فروش کالا های ساخته شده خارجی ، در دوران معین (وابسته بدرجه فشار انحصارهای خارجی) نوساناتی در این سیاست دولتی بوجود آورده است .

مثلا سیاست درهای بازار که در او از جنگ جهانی دوم در کشور رایج بود ، بازار ایران را تهدید میبازار فروش کالا های ساخته شده امریکانمود . این امر نه تنها سد بزرگی در راه رشد صنعتی ایران گردید ، بلکه موامساتی را که قبل از جنگ احداث شده بود در چاروشکست و تعطیل ساخت . لذا در سالهای اول بعد از جنگ دوم جهانی دولت توجه خود را معطوف به حمایت های گمرکی و بخشودگی های مالیاتی کرد و

برای جلوگیری از رقابت کالاهای مشابه خارجی سیاست تحدید واردات را در پیش گرفت .
بدیهی است که این سیاست نمیتوانست در بزمائی ادامه یابد . از سوئی نفوذ فوق العاده
بازرگانان واردکننده کالا و از سوی دیگر فشار دول رشد یافته صنعتی غربیه بویژه ایالات متحده آمریکا
موجب گردید که دروازه های کشور مجدداً بروی کالاهای خارجی گشوده شود .

در بهمن ماه ۱۳۳۳ دولت وقت برای جلوگیری از تعطیل کارخانه های صنعتی داخلی و تشویق
بخش خصوصی سرمایه گذاری در صنایع، قانون حمایت از تولید داخلی و تشویق صادرات را تصویب
رساند . بموجب این قانون مؤسسات صنعتی در شعاع ۶۰ کیلومتری خارج تهران بعد از پنج سال از
پرداخت مالیات بر درآمد معاف شدند . در اردیبهشت ماه ۱۳۳۷ قانون مهیور شامل کلیه مؤسسات
احداث شده در شهرستانها (غیر از تهران) و همچنین کارخانه های پنبه پاک کنی، مصالح ساختمانی،
مواد غذایی و صنایع کوچک صرف نظر از محل نصب آنها گردید . علاوه بر این دولت مقرر داشت که همه
مؤسسات دولتی برای رفع نیازمندیهای خود از کالاهای ساخته شده در داخل (در صورت تشابه نوع و
برابر بودن قیمت آن با کالاهای خارجی) استفاده نمایند . این مقررات بعد از تطبیق قانون حمایت از
صنایع داخلی بهمن ماه ۱۳۴۳ تثبیت گردید .

در سال ۱۳۳۰ دولت ایران تعرفه گمرکی بعضی از کالاهای بازرگانی را بالا برد و سهمیه کالاهای
مجاز وارداتی را متشخص ساخت که ورود برخی کالاهارامند و ممنوع . این سیاست تقریباً تا سال ۱۳۳۶ با
تغییرات کم و بیش ادامه داشت . ولی در سالهای بعد سیاست درهای باز بدون کوچکترین محدودیت
از نوبت اجرا گذارده شد . انتشار سهمیه وارداتی ملغی و ورود کالاهای قدغن شده آزاد گردید .
در سال ۱۳۳۷ دولت عوارض گمرکی جدیدی بنام "سود بازرگانی" تعیین نمود . بموجب مقررات
قانونی سود بازرگانی، عوارض مالیاتهای گمرکی ماشین آلات صنعتی و قطعات منفصله مورد لزوم صنایع
ملغی شد .

سیاست درهای باز که تحت فشار سرمایه های انحصاری خارجی و سرمایه های محلی بازرگانی
اتخاذ شده بود، باردیگر صنایع کشور را مشکلات فراوان روبرو ساخت . برخی از کارخانه ها تعطیل و بقیه
مجبور به تقلیل تولید گردیدند .

از مهرماه ۱۳۳۹ دولت برنامه تثبیت اقتصادی را بوقوع اجرا گذارد که جانشین بازرگانی آزاد و
سیاست درهای باز شد . دولت با جبار واردات برخی کالاهارامند غن کرد ، سود بازرگانی همه کالاهائیکه
مشابه آنها در داخل تولید میشد و همچنین سود بازرگانی کالاهای تجملی را افزایش داد و در مقابل سود
بازرگانی برخی از مواد خام مورد نیاز صنایع داخلی تقلیل یافت .

اگر سیاست بازرگانی آزاد تحت فشار مستقیم امپریالیستهای ذینفع در بازار داخلی ایران و سرمایه -
داران بزرگ وابسته با امپریالیسم که سرمایه خود را بقیاس وسیع در بخش واردات بکار انداخته بودند
اتخاذ گردید ، سیاست تحدید واردات در نتیجه فشار صاحبان صنایع ملی و نیروهای ملی و مترقی کشور
بوقوع اجرا گذارده شد .

عدم امکان تجدید سیاست درهای باز، انحصارهای امپریالیستی خارجی و گروه معینی از بازرگانان
را که در مخالفت از رشد صنعتی ایران و در نتیجه نگاهداری بازار داخلی کشور در دست خود ذینفع بودند،
بر آن داشت که در ایجاد صنایع مونتاژ در ایران سرمایه گذاری نطیند .

در فروردین ۱۳۴۰ دولت به پهنانه تولید کالاهای مصرفی در داخل و در واقع تحت فشار سرمایه -
های امپریالیستی خارجی و سرمایه های وابسته داخلی عوارض گمرکی قطعات منفصله وارداتی مورد احتیاج
کارخانه های مونتاژ را تقلیل داد و در سال ۱۳۴۲ طبق قانونی این تقلیل را تابع افزایش نسبت قطعات
ساخته شده در ایران نمود .

در بهمن ماه ۱۳۴۱ دولت بقصد حمایت از کارخانه های داروسازی داخلی (که سرمایه های انحصاری خارجی در آنها شرکت دارند و مواد خام و نیمساز اولیه و غیره نیز از خارج وارد میشود) واردات برخی از اقلام داروهارا محدود و بعد ها ورود آنها را منوط به اخذ اجازه از وزارت بهداشت نمود.

اتخاذ تدابیر جدیدی که ای که مابرضی از آنها را باجمال ذکر نمودیم، موجب آن گردید که تغییرات ظاهری در ترکیب واردات کشور بوجود آید. و این درست همان موضوعی است که محافل دولتی بر روی آن زیاد تکیه میکنند و میخواهند چنین وانمود سازند که گویا در مسالهای اخیر در ترکیب واردات ایران تغییرات عمیق بسود تقلیل کالاهای مصرفی و افزایش کالاهای سرمایه ای بوجود آمده است. ما گفتیم - تغییرات ظاهری، زیرا برانیم سیاست تجدید واردات بقصد ازدیاد تولید کالاهای مصرفی در داخل

کشور که بالتفسه سیاست صحیحی است، وقتی میتواند مشرشری گردد که تا میسر در موازنه بود اختسهای خارجی کشور از لحاظ تقلیل ارز برای خرید کالاهای مصرفی و بالتسبب اختصاص آن به کالاهای سرمایه ای

داشته باشد. ولی ما چنین پیروسی ای را در ترکیب واردات ایران مشاهده نمیکنیم. در اینجا امکان بحث

همه جانبه در این مورد نیست. همینقدر میتوان خاطر نشان ساخت که مثلا اگر در گذشته انواع رادیسو و

تلویزیون و بخاری الکتریکی و آبگرمکن و گردگیر و غیره و همچنین دارو و یاروغن نباتی و امثال آنها که به

ایران وارد و در بخش کالاهای مصرفی ثبت میشد، اینک بشکل قطعات منضله و یا مواد خام و نیمه ساز

باز در مقابل پرداخت ارز خارجی، باضافه استفاده از انواع معافیتهای گمرکی و غیره وارد کشور گردیده،

قطب باین فرق که این بار از آنها در ردیف مواد خام و نیمه ساز و حتی گاه کالاهای سرمایه ای نامبرده

میشود. در نتیجه تغییر محصومی نه از لحاظ خروج ارز و نه از نقطه نظر پایان دادن به وابستگی بازار

داخلی بجهان غرب بوجود نیامده است. برعکس وابستگی صنایع ایران ببازار جهان سرمایه داری

تشدید نیز یافته است. بدانمعنی که نه تنها ماشین آلات مورد نیاز کارخانه ها و لوازم یدکی ضروری، بلکه

در عین حال مواد خام اولیه و نیمه ساز مورد نیاز صنایع جدید التاسیس نیز باید از بازار جهان سرمایه -

داری تأمین گردد.

بدین ترتیب سیاست هیئت حاکمه ایران در مسالهای مورد بحث عبارت بود از تلفیق حمایت از

صنایع ملی داخلی در عین حفظ منافع سرمایه داران بزرگ داخلی وابسته به امپریالیسم.

تحلیل سیاست اقتصادی و مالی دولت در زمینه حمایت از صنایع داخلی و تشویق بخش خصوصی

بسرمایه گذاری نشان میدهد که این سیاست در مجموع خود هم در بازگانی خارجی و هم در صنایع

بیشتر بسود آن گروه از سرمایه دارانی بوده که سرمایه های خود را با سرمایه های امپریالیستی خارجی

بهم آمیخته اند. ولی این بدان معنایست که سیاست هیئت حاکمه کاملاً و بدون استثناء رجعت حفظ

منافع این گروه سرنموده است. اجرای چنین سیاستی در شرایط فعلی اقتصادی ایران که تولید خرد

کالایی نقش مهمی در صنایع دارد و بهرروازی متوسط رل قابل ملاحظه ای در تولید صنعتی بازی میکند

امکان پذیر نیست.

اگر در مراحل اولیه، یعنی بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم موقعیت وارد کنند کالاکه در شرکتهای

عدیده مختلف بانحصارهای خارجی متحد شده اند قویتر بود و لذا در دوره های مختلف سیاست

درهای بازار را تجویز میکردند، بعدها بانضج بخش خصوصی صنایع و اشاعه کمپرادوریم بقیاس نسبتاً

وسیع در صنایع تبدیلی، مبارزه بین وارد کنندگان کالا و صاحبان صنایع ملی، بین وارد کنندگان (آن گروه که در صنایع مونتاژ نتوانستند شرکت کنند) و صاحبان صنایع مختلط از سوئی و مبارزه بین صاحبان صنایع ملی و صاحبان صنایع مختلط از سوی دیگر موجب اتخاذ تدابیر متعاضد ولتی گردید که مابا جمال از آنها یاد کردیم.

با گذشت زمان مبارزه بین صاحبان صنایع ملی و صاحبان صنایع مختلط نیز بتدریج شکل گرفت. صاحبان صنایع ملی برای مقاومت در مقابل فشار کمبود و کاهش شروع به تشکیل اتحادیه های حرفه ای نمودند. در بهمن ماه ۱۳۳۹ "سند یکای صاحبان صنایع نساجی" که نخستین نوع از این اتحادیه ها بود بوجود آمد. در اسفند همانسان سند یکا از دولت خواست و در پارچه های راکه مشابه آنهاست از لزوم درد اخل تولید میشود قن کند، و مؤسسات دولتی را موظف سازد کلیه نیازمندیهای خود را از طریق خرید مصنوعات داخلی تأمین نمایند، مدت استهلاك ماشین آلات نساجی را تقلیل داد و به صاحبان صنایع اجازه دهد تا ۱۰ درصد از سود را، بدون پرداخت مالیات، صرف توسعه صنایع نمایند.

در آبانماه ۱۳۴۰ "سند یکای صنایع فلزی" ایران تشکیل شد که بنوعی خود از دولت خواست و در مهلهای فلزی، اجاقهای نفتی و غیره را قن و تسهیلاتی برای این رشته از صنایع بوجود آورد. بعد هاد و سند یکای مذکور با شرکت سایر صاحبان صنایع "سند یکای صنایع ایران" را بوجود آوردند که در اردیبهشت سال ۱۳۴۱ بنام کلیه صاحبان صنایع قهرست کالاهائی را که نمایست وارد کشور گردد تنظیم و بدولت ارائه داشت. در آبانماه ۱۳۴۱ با ابتکار سند یکا "اطاق صنایع و معادن ایران" پایه گذاری شد. در دیماه ۱۳۴۳ آئین نامه اطاق رسامصوب و به ثبت رسید.

با تشکیل "اطاق صنایع و معادن ایران" و غضب اهرمهای رهبری آن از جانب نمایندگان صنایع مختلط، در واقع این سازمان به حربه ای در دست سرمایه داران بزرگ داخلی و شرکا، خارجی آنها مبدل شد. اطاق صنایع دخالت مستقیم در تنظیم سیاست دولت در زمینه حمایت از صنایع را آغاز نمود. در فروردین ماه ۱۳۴۳ کنفرانس اقتصادی تهران با شرکت نمایندگان اطاق صنایع و معادن ایران و نمایندگان دولت تشکیل شد. کنفرانس قطعنامه ای بتصویب رساند که در آن از جمله پیشنهاد تقلیل مالیات بردارند، کاهش قیمت سوخت و انرژی و غیره مطرح گردید. بود.

قشر فوقانی بخش خصوصی صنعتی که در نتیجه تسهیلات همه جانبه اعتباری، معافیتهای مالیاتی، گمرکی و غیره بنوعی مالی خود را تقویت بخشید، اند، هرچه بیشتر خواهان دخالت مستقیم در تعیین سیاست اقتصادی کشورند و با اصرار و ابرام طالب تسهیلات جدیدی برای تقویت موضع خود هستند. ارسلان خلعتبری در مقاله "آینده اقتصاد کشور" (خوانند آنها، ۱۷ خرداد ۱۳۴۵) مینویسد:

"... خود دولت و همگی میدانند که اقتصاد کشور باید بر فعالیت افراد متکی باشد و پشتوانه یک اقتصاد سالم و خوب فعالیت بخش خصوصی سرمایه داری در کشور است. و برای اینکه بخش خصوصی سرمایه داری بحرکت درآید و بحرکت و فعالیت تارسیدن بقصود ادامه دهد باید نگرانی وجود داشته باشد و امیدواری وجود داشته باشد که یک برنامه ای برای حمایت و تشویق فعالیت های بخش خصوصی همراه با عامل وجود دارد که هم آهنگ با فعالیتهای افراد باشد." مهندس ابونصر عضد نایب رئیس اطاق صنایع و معادن در سمینار مالیات بردارآمد مجله "تسهران اکونومیست" (آبانماه ۱۳۴۵) ضمن بحث درباره قانون جدید مالیات بردارآمد آشکارا دولت را تهدید کرد و گفت:

"اگر بخواهیم این قبیل قوانین وضع کنیم چگونه میتوان کار ایجاد کرد... بدیهی است با چنین شرایطی و با قبول اینکه سرمایه وطن ندارد، قسط جایی میروید که امن باشد و نفع بیشتری بگیرد" مسئله سرمایه گذاری تولید اشکال خواهد شد.

سپس مهندسان اینصنعت خطابه بزرگوار را نیز افزود:

"اکنون باید ببینیم که مابعد ام مرحله رسیدن ایم، آیا در مرحله ای هستیم که چنین قانونی را به مرحله عمل در آوریم یا فقط به مرحله ای رسیدیم که باید به ما انترکسیون بزنند. بحقیقت ما دولت باید اولی انترکسیون سرمایه را بزنند و وقتی احساس کردیم که تورم پیش میآید آنگاه خود ما میگوئیم حالا موقع آن رسید است که جلوی کمکهای دولت را بگیریم..."

و اگر آری اعتبار برای تقویت بنیه مالی بخش خصوصی صنایع که ناطق بدان اشاره میکند یکی از هد فهای عدله سیاست اقتصادی و مالی هیئت حاکمه ایران را تشکیل داده و میدهد. برای همین منظور بود که در سال ۱۳۲۵ بانک صنعتی با سرمایه دولتی ۲۵۰ میلیارد ریال تشکیل شد. در مراحل اولیه بانک مزبور که اساساً اداره امور کارخانه های دولتی را بعهده داشت، فقط ۴۰ درصد از احتیاجات مالی بخش خصوصی صنایع را برآورد و میساخت. با واگذاری اداره امور کارخانه های دولتی به سازمان برنامه این بانک به موسسه خالص اعتباری تبدیل گردید. در سال ۱۳۳۵ سازمان اداری بانک صنعتی و هد فهای آن تغییر یافت و بنام بانک اعتبارات صنعتی با سرمایه اولیه ۳۰۰ میلیارد ریال که کلاً متعلق به سازمان برنامه بود شروع به فعالیت کرد. در سال ۱۳۴۰ سرمایه بانک به ۸۱۲ میلیون ریال افزایش یافت که با اعتباریکه سازمان برنامه در اختیار آن گذارد موجودی بانک به ۱۷۷۸۸۰۰ هزار ریال بالغ گردید. هد فبانک کلاً با ایجاد صنایع جدید و تکمیل صنایع موجود و تشویق افراد و موسسات خصوصی به سرمایه گذاری در امور صنعتی و تولیدی از طریق واگذاری وام است.

از سال ۱۳۳۶ تا سال ۱۳۳۸ بانک ملی ایران از محل تجدید نظر در پشتوانه اسکناس ۱۹۷ قهره وام به مبلغ ۳۵۵۱ میلیون ریال در اختیار بخش خصوصی صنایع گذارد که از آن جمله اند ۱۴۷۲ میلیون ریال به صاحبان صنایع میسنگی و بافندگی، ۸۷۰ میلیون ریال به صاحبان صنایع قند.

در مهرماه ۱۳۳۸ امپریالیستها و در وهله نخست امپریالیستهای امریکا و انگلیس برای اینکه بتوانند راه رشد آتی اقتصادی را در مجموع و راه رشد صنعتی کشور را با الاخص تحت نظارت گرفته باشند، با استفاده از عدم امکان مالی دولت بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران را پایه گذارند. هد ف بانک چنانکه در اساسنامه آن آمده است توسعه فعالیتهای خصوصی صنعتی، تولیدی و معدنی و حمل و نقل در ایران از طریق اعطای وامهای بلند مدت و یا متوسط مدت یا مشارکت در سرمایه شرکتهاست. در سال ۱۳۴۱ صندوق ضمانت صنعتی تأسیس شد که هد فش کمک به شرکتهای صنعتی خصوصی است که قادر به تأمین سرمایه نیستند. سازمان برنامه مبلغی در حدود ۸۰۰ میلیون ریال در اختیار این صندوق گذارد. این مبلغ علاوه بر ۱۲۰۰ میلیون ریال اعتباریست که سازمان برنامه بدین منظور را مساعدت و اختیار موسسات خصوصی گذارد است.

اعتبارات بانکهای صنعتی به بخش خصوصی صنایع (به میلیون ریال)

سال	۱۳۴۱	۱۳۴۲	۱۳۴۳	۱۳۴۴	۱۳۴۵
۱- بانک توسعه صنعتی و معدنی مبلغ وامهای تصویب شده	۵۹۹	۵۸۳	۱۰۷۶	۱۸۲۸	۲۰۰۰
۲- بانک اعتبارات صنعتی مبلغ وامهای تصویب شده	۵۱	۱۶۵	۱۵۸	۲۶۸	۲۶۴

چنانکه از پیکره های فوق دیده می شود میزان اعتبارات سال بسال رو با افزایش بوده و طی پنج سال به ۶۹۹۷ میلیون ریال بالغ شده است.

مبلغ اعتبار بلند مدت سازمان برنامه به سرمایه گذاران خصوصی و مشارکت با آنان در سرمایه گذاری صنعتی هم سال بسال رو با افزایش است. در سال ۱۳۴۳ این مبلغ ۱۰۴۳ میلیون ریال و یا ۵۹ درصد کل اعتبار فصل صنایع بالغ گردید. در سال ۱۳۴۴ سازمان برنامه مجموعاً ۲۳ میلیارد ریال برای سرمایه گذاری در رشته های مختلف صنعتی و معدنی، اعم از خصوصی و دولتی پرداخت کرده است. جالب است که ۱۱۳۵ میلیون ریال و یا بیش از ۴۸ درصد آن صرف کمک قرض سرمایه گذاران خصوصی در صنایع و معادن و واگذاری اعتبارات دراز مدت به سرمایه گذاران خصوصی و مشارکت در سرمایه گذاری آنها شده است. و در سال ۱۳۴۵ این رقم در حدود ۱۰۵۸ میلیون ریال بود.

برای کمک بیشتر به بخش خصوصی صنایع بانک مرکزی ایران از آبانماه سال ۱۳۴۲ بهسره اعتبارات صنعتی را از ۶ درصد در سال به ۴ درصد تنزل داد. در حدود یکماه بعد بانک ملی ایران و بانک اعتبارات صنعتی نیز بهره سالیانه را بمیزان یک درصد تقلیل دادند.

در نتیجه حمایت همه جانبه دولت بخش خصوصی در صنایع ایران نیروی بیشتری کسب میکنند و بموجب آمار منتشره در مجله بانک مرکزی ایران، سرمایه گذاری در صنایع در سال ۱۳۳۹ در حدود ۸۸ و در سال ۱۳۴۰ در حدود ۲۹ میلیارد ریال بوده است. اخیراً وزارت اقتصاد آمار مربوط به سرمایه گذاری خصوصی در صنایع را از سال ۱۳۴۱ تا آخر سال ۱۳۴۵ انتشار داد. طی پنجسال سرمایه گذاری خصوصی در بخش صنایع به ۱۳ میلیارد و ۱۶۰ میلیون ریال بالغ گشته است. حال آنکه تقریباً در همان مدت سرمایه گذاری دولتی در صنایع جدید از طریق سازمان برنامه در حدود ۸ میلیارد ریال بوده است. دکتر محمد یگانه معاون اقتصادی وزارت اقتصاد در سی و چهارمین جلسه سخنرانی ماهانه بانک مرکزی ایران (مهرماه ۱۳۴۴) در تشریح سیاست صنعتی کردن کشور و نقش بخش خصوصی در ایسن زمینه گفت:

"... مسئله اقدام مستقیم برای ایجاد واحد های صنعتی از کشوری بکشور دیگر فرق میکند. در یکسو کشورهای هستند که تمامی فعالیتهای صنعتی را بعهده دستگاهاهی دولتی گذاشته اند و در سوی دیگر کشورهایی هستند که توسعه صنعتی را کلاً به سرمایه گذاران خصوصی واگذار نمودند و خود دولتها فقط اکتفا به مساعدتهای لازم برای توسعه آنها مینمایند. و بین این دو کشورها هستند که دارای اقتصاد صنعتی مخلوط هستند و ایجاد صنایعی را که از عهد بخش خصوصی خارج است، بعهده سازمانهای دولتی میگذارند. کشور ما که در میان این گروه اخیر قرار دارد، نقش توسعه صنایع را بعهده بخش خصوصی گذاشته و دولت فقط اجرای طرحهای رابعهد میگیرد که برای آنها حق تقدم قائل شده و بخش خصوصی قادر به ایجاد آن صنایع نیست. معاون اقتصادی وزارت اقتصاد، در واقع سیاست رژیم را در مرحله فعلی رشد سرمایه داری در کشور که بخش خصوصی توانائی مالی دخالت در کلیه امور اقتصادی را ندارد تشریح میکند. و بخش خصوصی نیز فقط، در این مرحله از رشد، با این سیاست اقتصادی رژیم موافق است. مهندس شریف امامی رئیس هیئت مدیره بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران در پیام بانک مزبور هنگام تقدم گزارش سال ۱۳۴۴ بانک به سهامداران ضمن تشریح نقش بخش دولتی و بخش خصوصی در رشد صنعتی در تساهل بین این نظر گرفت:

"در این وضع بخش خصوصی ما بایکی از مشکلترین مسائل مواجه است. سرمایه هائی که ایسمن برنامه های عظیم طلب میکنند و نیروهای اداری و فنی که برای اجرای سریع و نتیجه بخش آنها ضروریست در این مرحله از تحول اقتصادی ما، تضاد قدرت دولت بوده و بخش خصوصی کشور

با اینکه قد مهای بلندی در ۱۰ سال اخیر برداشته و اعتماد بنفس بیسابقه ای پیدا کرده قسا در قبول مسئولیت سنگینی که لازمه تحقق این صنایع بزرگ است نمیشد. ولی در چنین وضعی بخش خصوصی در سر یک دوراهی قرار دارد: یک راه بهترین فرصت را برای یک جنبش پودمانه به او میدهد و راه دیگر خطر ضعف در برابر بخش دولتی را در بر دارد.^۲

برای اینکه بخش خصوصی در برابر بخش دولتی ضعف نشان ندهد و بر آن فائق آید، بعقیده مهندس شریف امامی بخش خصوصی "با اتحاد و اجتماع در سرمایه گذاری و کسب اعتماد مردم و بانکها و بسیج سرمایه های داخلی و خارجی" میتواند "بسیاری از طرحهای بزرگ را را" اعمال نماید.^۳ بنظر سوی رشد اقتصادی ایران "صاحبان صنایع خارجی را برای پیدا کردن محلی در این صحنه سود بخش جلب خواهد نمود" و "احتیاج آنها به مشارکت با سرمایه گذاران ایرانی انگیزه دیگری برای تحرک بیشتر در بخش خصوصی خواهد بود". یکسال بعد مهندس شریف امامی هنگام تقدیم گزارش فعالیت بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران در سال ۱۳۴۵ با اطمینان بیشتری از نیروی روزافزون بخش خصوصی در صنایع سخن گفت:

"... بخش خصوصی به گسترش و توسعه صنایع موجود از قبیل سیمان و مصالح ساختمانی و قند و نسوجات پشمی و روغن و ابتکار در بوجود آوردن صنایع کم سابقه و قوی تر از قبیل ساخت مواد شیمیایی و دارو و ساخت اتومبیل و کامیون و اتوبوس و وسائل مورد احتیاج آنها و نورد فولاد و شیشه پرداخته است."

در سرمایه گذاری بخش خصوصی چند نکته جلب نظر میکند: یکی حجم معتدله کل سرمایه گذاری در این بخش است که قسمت عمده ای از ۱ هزار میلیون ریال کل سرمایه گذاری صنعتی سال را تشکیل میدهد. دوم نسبت بیشتر و جوه حاصله از داخل صنعت در کل سرمایه گذاری است و نشان میدهد که نسبت اتکا^۴ سرمایه گذاران خصوصی به منابع دولتی و بانکها کمتر شده و نسبت زیادی از منابع حاصله از صنایع دهماره سرمایه گذاری میشود. سوم بزرگ شدن واحد طرحها از حیث سرمایه لازم هر طرح و جرئت بیشتری است که سرمایه داران در گذاردن مالخ کلان و بی سابقه ای در یک واحد صنعتی از خود نشان میدهند. چهارم تمایل بیشتری از طرف سرمایه گذاران خارجی در مشارکت در صنایع ایرانست.^۵

معنای اظهارات مهندس شریف امامی را که یکی از سخنگویان متفقد سرمایه داران بزرگ وابسته به امپریالیسم بشمار میرود در سه ماده زیر میتوان خلاصه کرد:

(۱) تبدیل بلاانقطاع ارزش اضافی بسرمایه، اتکا^۶ سرمایه داران بزرگ را به اعتبارات دولتی

کمتر میسازد.

(۲) تجمع و تمرکز سرمایه از طریق اتحاد و جذب سرمایه های فردی امکان توسعه در تولید و تمرکز

آن در نتیجه شرایط قبضه کردن صنایع کلیدی را توسط بخش خصوصی فراهم خواهد ساخت.

(۳) در پروسه تجمع و تمرکز سرمایه نقش اساسی را باید سرمایه های انحصاری خارجی از طریق

اختلاط آن با سرمایه های محلی ایفا نماید.

و این سیاستی است که هم اکنون گروه معینی از هیئت حاکمه با همکاری سرمایه داران بزرگ وابسته و سرمایه های انحصاری خارجی (بویژه امریکائی) با سماجت و سرعت بموقع اجرا میگذارند. مجری عمده این سیاست هم بانک مختلط صنعتی و معدنی ایرانست. برای اینکه نحوه این همکاری روشن گردد کافیه نظری به بخش وامهای ترازنامه بانک مذکور بیاندازیم. در ترازنامه سال ۱۳۴۵ بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران منابع وامهای بلند مدتی که بانک دریافت داشته بقراردیل قید شده است (به

میلیون ریال :

۵۵۰	سازمان برنامه
۸۸۲	بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه
۱۸۳٫۹	بانک عمران بین‌المللی امریکا

سازمان برنامه سازمان دولتی است. بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه علاوه بر جنبه دولتی امریکا کنترل می‌شود و کلیه سهام بانک عمران بین‌المللی نیز در اختیار دولت امریکا می‌باشد. باید نظر گرفتن اینکه بانکهای معروف کشورهای امریکالیستی غرب و از جمله امریکا، انگلستان، آلمان غربی، فرانسه، ایتالیا و غیره را ما از سهامداران بانک توسعه صنعتی و معدنی هستیم، میتوان به نیروهائی که در اجرای سیاست مذکور در فوق ذینفعند پی برد.

بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران وظیفه دارد مالکیت فردی در صنایع را به مالکیت سهامی از طریق ایجاد شرکتهای سهامی تبدیل نماید. و باید خاطر نشان ساخت که گامهای مهمی نیز در این راه برداشته است. مثلاً طی سال ۱۳۴۶ و سه ماهه آخر سال ۱۳۴۵ بانک با مبلغ ۱۲۳۷ میلیون ریال اعتبار از محل برنامه عمرانی سوم با کارخانه هاورمایه گذاران خصوصی در شرکتهای سهامی مشارکت نمود است. مطالعه آنچه هم اکنون در ایران میگذرد نشان میدهد بخش خصوصی که زمانی فقط قدرت سرمایه گذاری در واحدهای کوچک و بسیار کوچک صنعتی داشت، در نتیجه اعتبارات بی حساب دولتی و به هم آمیختگی با سرمایه های خارجی چنان نیرو گرفته که بتدریج خواهان میدان فعالیت و سرمایه گذاری وسیعی است. از هم اکنون زرمه واگذار اتری احداث دو مین کارخانه ذوب آهن، برخی از صنایع نفتی، ایجاد صنایع پتروشیمی و غیره با سرمایه های مشترک محلی و سرمایه های امریکالیستی خارجی یکپوش می‌رسد.

برخی نتیجه گیریها

دوران فعلی رشد نیروهای مولده در ایران اساساً دوران قبل از انحصار سرمایه داری را طی میکند. چنانکه میدانیم رشد نیروهای مولد، توسعه تولید سرمایه داری در مقیاس وسیع، از لحاظ تاریخی، در شرایط تجمع و تمرکز سرمایه در دست سرمایه داران متفرد جریان داشته است. ایران نیز که در راه رشد سرمایه داری قرار دارد، نمیتواند در این میان مستثنی باشد.

قانون ارزش اضافی در ایران بر پایه مالکیت خصوصی فردی سرمایه داری، یعنی مالکیت جد اگانمو متفرد بر موسسات سرمایه داری عمل میکند. هر سرمایه دار صاحب سرمایه ویژه خویش است. در عین حال مالکیت سرمایه داران جد اگانه فقط بخشی از مجموع سرمایه این و یان رشته صنعتی را تشکیل میدهد. بدان معنا که هنوز سرمایه داران ایران نه متفرد او نه بشکل شرکتهای سهامی نتوانسته اند تولید را در این و یان رشته مجموعاً در انحصار بگیرند.

شرایط اقتصادی در کشورهای با شرایطی که سرمایه داری در کشورهای غربی مستقر گردید متغایر است. بنظر ما این تفاوت در موارد ذیل تجلی میکند :

۱) تولید خرده کالائی در کشورهای مسیحا جای وسیعی برامیگیرد.
 ۲) پیوسته انباشت اولیه سرمایه در ایران هم از لحاظ شکل و هم از نقطه نظر آهنگ با انباشت اولیه در کشورهای غرب فرق دارد. لذا امکانات سیستم سرمایه داری در ایران تقریباً محدود است. به همین دلیل سیستم سرمایه داری نتوانسته تاکنون بازار داخلی را کلاً تحت نظارت گیرد و مجبور است بازار را با سیستم خرده کالائی تقسیم نماید.

۳) وجود "اضافه جمعیت" و نازل بودن فوق العاده ارزش نیروی کار، کاربرد وسیع ماشین و تکنیک معاصر در رکنه رشته های صنعتی، بعلا تری بخشی اندک (از نقطه نظر سود آگری) مستفی ساخته

در نتیجه یکی از اهرمهای اساسی بسوخ از اختیار بخش خصوصی سرمایه داری خارج شده است. و این امر نیز امکان مناسبی برای ادامه حیات سیستم خرد و کالائی در کشور بوجود آورد است.

۴) در سرمایه استثمار امپریالیستی اقتصاد ایران، در حال حاضر، اقتصاد یک کالائی بشمار میرود و رابط تثبیت شده و بین رشته های مختلف تولید که ضامن رشد سریع و مستقل اقتصاد است وجود ندارد. بعلمت قد آن صنایع تولید و مسائل تولید بازار جهان سرمایه داری نقش حلقه رابط ضرور بین رشته های مختلف اقتصاد کشور ایفا مینماید. در حالی که مراجعه به بازار جهانی در نتیجه نابرابری شرایط بازرگانی بضرر ایران، اشکالات روز افزونی برای کشور بهبار میآورد. و این نیز شرایط اضافی دیگری برای همزیستی سیستم سرمایه داری با سیستم خرد و کالائی در ایران بوجود میآورد.

ناتگفته نماند که شرایط اجتماعی و سیاسی معاصر رشد نیروهای مولد نیز باگذشته فرق ماهوی دارد. نقش توده های مردم و از جمله خرد و بهرژوآزی شهری روز بروز افزونتر میشود. عدم امکانات سرمایه داران بزرگ محلی در حل معضلات اقتصادی، نیرو گرفتن محافلی که راه رشد غیر سرمایه داری را ترجیح میدهند، هیئت حاکمه ایران را وادار ساخته تا طریق "میانه" رشد اقتصادی را که رشد بخش دولتی همگام با بخش خصوصی، مانور بین منافع سرمایه داران بزرگ وابسته با امپریالیسم و بهرژوآزی ملی، بین منافع بهرژوآزی ملی و اقشار و طبقات دموکراتیک شهرها و روستاها از آنجمله اند، متوسل شود.

ما برائیم که این "همزیستی" و مانور هاجنبه گذراد ارد و ترکیب تولید تحت تأثیر قوانین عینی سرمایه داری بسود سیستم سرمایه داری تغییر خواهد یافت. کما اینکه در یکدسال اخیر، کلیه تدابیر دولتی و دولامپریالیستی ذینفوذ در بازار ایران متوجه تعزیر پروسه جمع و تمرکز سرمایه گردیده است. و چنانکه قبلاً متذکر شدیم این وظیفه به بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران که از جانب دولت و امپریالیستها حمایت میشود سپرده شده است. اینکه بانک مذکور اهمیت ویژه ای به تشکیل شرکتهای سهامی و ایجاد بورس سهام میدهند نشانه بارز کوشش مجدانه هیئت حاکمه ایران و امپریالیستهای جهان غرب است در راه هموار ساختن مالکیت سهامی بروسائل تولید بجای مالکیت فردی و خصوصی بر آن. زیرا نقطه درخشان صورتی است که خواهند توانست موجبات رشد نسبی نیروهای مولد و برپایه آن تغییر در ترکیب تولید را فراهم آورند.

علت اینکه هم اکنون در ایران به ایجاد شرکتهای سهامی و یابد یکرسخن حاکم ساختن طرز مالکیت سهامی اهمیت فراوان میدهند در آنجاست که رشد و توسعه تولید سرمایه داری با چارچوب محدود سرمایه منفرد در تضاد قرار گرفته است. بدون حل این تضاد سرمایه داران بزرگ وابسته با امپریالیسم قادر نخواهند بود سیادت خود را در اقتصاد کشور مستقر سازند. طبیعی است تا این تضاد بروز نکرده بود امکان تشکیل شرکتهای سهامی بمعنای وسیع نیز نمیتوانست وجود داشته باشد. چنانکه سالیان دراز کوشش مقامات دولتی و محافل سرمایه داری در راه ایجاد چنین شرکتهایی بجائی نرسید و اگر شرکتهای سهامی چندی نیز بوجود آمدند، در واقع از چارچوب شرکتهای سهامی خانوادگی فراتر نرفتند که هدف آنها نیز استفاده از مزایای قانونی، از قبیل بخشودگیهای مالیاتی و غیره بود. ولی وضع در حال حاضر باگذشته فرق کرد. تهدید بلا انقطاع اضافه ارزش سرمایه همگام با کمکهای وسیع مالی دولتی اختلاط سرمایه های انحصاری امپریالیستی خارجی با سرمایه های محلی بنیه مالی گروه معینی از سرمایه داران را تقویت بخشید. است. لذا مستلماً امکان استفاده فولاد از سرمایه بقصد توسعه تولید سرمایه داری از راه جمع تولید مطرح شده است. و یکی از شرایط عده جمع تولید عبارتست از جمع و تمرکز سرمایه. و این نیز میسر نیست مگر از طریق ایجاد شرکتهای سهامی. شکل سهامی مالکیت نه تنها عبارتست از وسیله ای برای تمرکز سرمایه، بلکه در عین حال پروسه انباشت سرمایه و تهدید ارزش اضافی سرمایه را نیز تسریع میکند.

تمرکز سرمایه در ایران از طریق اتحاد و یا جذب جبری سرمایه های فردی صورت پذیر بود و خرد

بود و این پروسه تنها منجر به افزایش مطلق ثروت اجتماعی و یا میزان مطلق انباشت نخواهد شد. در ضمن سرمایه از دست دادن بسیاری به اختیاریت معدودی منتقل خواهد شد. یعنی تمرکز سرمایه موجب ورشکست و از بین رفتن مؤسسات متوسط و کوچک و تبدیل آنها به مؤسسات بزرگ سهامی خواهد گردید. از آنجائیکه این پروسه، که ما معتقدیم هم اکنون در جامعه ما سرعت جریان دارد، رابطه مستقیم با سرنواشت اکثریت قاطع افراد کشور دارد، لذا باید مد نظر قرار گیرد.

تسریع در ایجاد شرکتهای سهامی در صنایع از طرق ذیل اعمال میگردد:

(۱) سرمایه گذاری مستقل ایرانی.

(۲) سرمایه گذاری مختلط دولتی و خصوصی ایرانی.

(۳) سرمایه گذاری مختلط خصوصی ایرانی و انحصاری خارجی.

(۴) سرمایه گذاری مستقل انحصاری خارجی.

ما سرمایه گذاری مختلط خصوصی دولتی را برای آن وارد در این جرگه نمودیم که این یکی از طرق تشویق مالکیت سهامی است که دولت بموقع اجرا میگذارد و پس از آغاز بهره برداری از مؤسسه صنعتی و اطمینان بسود آوری آن، سهام دولتی به بخش خصوصی واگذار میشود. روزنامه "پیغام امروز" (مهر ۱۹) در ۱۳۴۵ در تشریح این سیاست مینویسد:

"اصولاً فایده اعتبارات صنعتی از وجود آوردن اینگونه شرکتهای سهامی و بهره برداری مالی نیست. بدین معنی که هر موقع معلوم شود این کارخانهها به بهره برداری صحیح رسید، و سود آوری میباشند و مشارکت دولت در آنها ضروری نیست، سهام کارخانهها به زهر معدوم فروخته خواهد شد. بهمین دلیل در موارد دیگری مانند شرکت سهامی سیمان فارس و خوزستان، بانک ممکن است بزودی سهام خود را بفروش برساند."

علاوه بر دولت و بانک توسعه صنعتی و معدنی کسرسیوم بین المللی نفت نیز در سالهای اخیر به تشکیل شرکتهای سهامی از طریق بهم آمیختگی سرمایه با سرمایه های محل کوشش میکنند. کسرسیوم نفت بدین منظور شرکت توسعه صنایع ایران را با سرمایه ۵ میلیون لیره انگلیسی بوجود آورده است (در سال ۱۳۴۴).

دعوت به درآمیختن سرمایه ها (اعم از سرمایه های داخلی و داخلی و خارجی) برای قبضه کردن رشته های معین تولید توسط گروههای معینی از سرمایه داران هرچه بیشتر در مطبوعات اختصاصی اختصاصی چشم میخورد. در تفسیری که باقر شریعت بلندگویی سرمایه داران بزرگ در تأیید اظهارات عبدالعلی فرمانفرمایان در سومین کنفرانس اطاقهای بازرگانی کشور (شهریور ۱۳۴۶) در این باره تعیین سرحد بین فعالیت های بخشهای دولتی و خصوصی بقصد تحدید حیطه فعالیت دولت نوشتار گفته میشود (تهران اکتوبر ۱۸ شهریور ۱۳۴۶):

"در این زمینه مانع با آقای فرمانفرمایان هم عقیده هستیم و خاطر نشان میسازیم که رشته های راکه منافع عامه در آن مستتر است، بایستی وسیله بخش دولتی اداره گردد، ولی این نکته را نیز اضافه میکنیم که بعضی از رشته های راکه نیاز سرمایه زیاد دارد نیز بخش خصوصی از طریق سرمایه گذاری دسته جمعی میتواند اداره نماید. شاید گفته شود سرمایه داران کشور ما دارای آنچنان سرمایه وسیعی نیستند که بتوانند بدایر کردن ذوب آهن و یا استخراج نفت بپردازند. ولی درآینده چنین سرمایه های ایجاد خواهد شد و این امر بستگی به روش بخش خصوصی دارد. توسعه کار فعالیت، ادغام بسیاری از فعالیتها و سرمایه گذاری چند نفر در یک رشته قیامثل ذوب آهن یا کارخانه ماشین سازی و غیره به بخش خصوصی امکان خواهد داد که دست بکارهای بزرگ نیز بزنند و رشته های راکه تاکنون وسیله بخش دولتی اداره شده است بدست گیرد."

نتیجه جبری پیرویه تدبیر مالکیت فردی در صنایع به مالکیت سهامی و رشکست قشرهای وسیعی از صاحبان صنایع کوچک و متوسط خواهد بود. اگر رشد اقتصادی آینده کشور بر محور فعلی بچرخد، خطر بزرگی متوجه بهره‌رژواری ملی و پیشه‌وران خواهد گردید. این خطر از هم اکنون بچشم میخورد و بتدریج بیشتر تظاهر میکند. باتشدید نفوذ سرمایه در اران بزرگ وابسته نامهربانیم و تحکیم مواضع آنان تعداد و رشکست شدگان هم افزایش مییابد. در سال ۱۳۴۵ فقط در تهران تعداد پرونده‌های اجرائی تشکیل شده ۲۱۲۸۶ قهره و تعداد و رشکست شدگان ۴۰ قهره بود. در عرض پنجسال (۱۳۴۱-۴۵) موارد و رشکستگی به ۱۸۹ قهره رسید. است. در مقیاس سراسر کشور این رقم چه میزانی رسیده است؟ آمار دولتی باین سؤال پاسخ نمیدهد. کمالینکه پاسخ موارد و رشکستگی پیشه‌وران نیز در آمارهای رسمی منعکس نمیشود. ولی از نوشته‌های مطبوعات میتوان به مقیاس وسیع آن پی برد. هفته نامه "آر ا د" آذربایجان (بهمین ۱۳۴۵) مینویسد:

"دوست من که تازه از یک سفر یکی دو ماهه به شهرستانهای مختلف مراجعت کرده بود میگفت: از دست تها پیش یک مسئله مهم در اکثر شهرستانهای ایران جلب نظر میکرد و آن مسئله این بود که تعداد و رشکستگی‌های بطرز بیسابقه‌ای در شهرستانها زیاد شده است."

مطالبات سرمایه در اران بزرگ هرچه بیشتر دقیقتر و مشخص تر میشود. مواردی که در قطعنامه سومین کنفرانس اطاقهای بازرگانی تهریز مطرح گردیده منعکس کننده صریح این خواسته است. کنفرانس از دولت خواسته است در تصمیماتی که اتخاذ میشود، بویژه در برنامه چهارم نظریات بخش خصوصی بدر نظر گرفته شود. کنفرانس خواسته است سازمان برنامه ضمن تبادل نظر با بخش خصوصی و اطاقهای بازرگان نقش این بخش را در هر رشته مشخص نماید. شرکت نمایندگان اطاقهای بازرگانی و صنایع معادن بعنوان کارشناس و مطلع در کمیسیونهای اقتصاد، کار و دارائی مجلس خواست دیگر کنفرانس است. کنفرانس از دولت میخواهد که اعطای اعتبارات بلند مدت بانرخ بهره مناسب برای اجرای طرحهای برنامه چهارم در اختیار بخش خصوصی قرار دهد، سیاست حمایت از صنایع همچنان ادامه یابد و در سرمایه‌گذارهای صنعتی و معدنی حق تقدم برای سرمایه‌گذاری بخش خصوصی قائل شود.

روزنامه "کیهان" (۸ شهریور ۱۳۴۶) در تشریح قطعنامه کنفرانس اطاقهای بازرگانی مینویسد: "فلسفه ایجاد اتاقهای بازرگانی نیز تصور می‌نمائیم در بد و امر همین بوده است که نخبه بازرگانان و اقتصاد دانها که سمت نمایندگی صنف معتبر خود را در جامعه دارند هدایت و رهبری دولت در سیاست اقتصادی و بازرگانی مملکت را بعهده گیرند." اکنون با امکانات وسیع مادی و معنوی ... مرحله‌ای از رشد و بلوغ رسیده است که باید هرچه بیشتر بخش سرمایه‌گذاری خصوصی در صنایع و اقتصاد و بازرگانی توسعه و نفوذ و گسترش پیدا کند."

بدون تردید وقتی از گسترش نفوذ سخن به میان میاید، منظور نفوذ سیاسی و اقتصاد است. سرمایه در اران بزرگ با طرح آزادی عمل بیشتر در زمینه اقتصادی، در واقع خواهان آزادی در عرصه سیاسی نیز هستند. و این امریست کاملاً طبیعی. آزادی عمل در صحنه اقتصادی مستلزم وجود آزادیهایی مکرراتیک نسبی بهره‌رژواری است. و این دو نمیتواند از هم جدا یگرمجزی باشد. بدون وجود آزادیهایی نسبی بهره‌رژواری سرمایه در اران بزرگ نخواهند توانست چنانکه باید و شاید نقشه‌های خود را در زمینه‌های اقتصادی بموقع اجرا بگذارند. و این مسئله نیز محرز است که با تقویت پنبه مالی، سرمایه در اران بزرگ کوشش خواهند کرد از زیرقیومت حکومت فردی شانه خالی کنند و اهرمهای سیاسی را بدون واسطه در دست گیرند.

در حال حاضر تضاد بین دولت و سرمایه در اران بزرگ بطور عمده در دو مسود زبر تظاهر میکند:

(۱) در رشد و توسعه آجباری بخش دولتی که با مخالفت آشکار سرمایه داران

بزرگ روبرو است (۱) .

(۲) در عدم برخی آزاد یها که امکان رسوخ هر چه بیشتر سرمایه در اران بزرگ در مجالس قانونگذاری و شرکت مستقیم و بدون درد سر در تنظیم سیاست اقتصادی کشور را از آنان سلب نموده است . خواست استقرار آزاد یهای د موکراتیک از ویژگیهای سیر تحول جامعه در شرایط فعلی است که هر قشر و طبقه ای از جامعه به نحوی در آن ذینفعند . اگر سرمایه در اران بزرگ استقرار آزاد یهای نسبی را برای تحکیم سیادت خود خواهند ، پورژوازی متوسط و خرد و پورژوازی برای حفظ منافع خود در مقابل پورش سرمایه در اران بزرگ نیازمند آندند . بهیچوجه تصاد فنیست که در این اواخر نمایندگان هرد گروه به عنوانین مختلف لزوم استقرار آزاد یهای د موکراتیک را خواهند و انعکاس آنرا مادرمطبوعات مشاهده ۱۳۳۰ . توسعه بخش خصوصی صنایع توأم با گسترش و بخش دولتی در ترکیب طبقاتی جامعه نیز تغییراتسی در آیند د بوجود خواهد آورد . و این تغییرات بویژه بارسوخ بیشتر مناسبات سرمایه داری در روستاها شد ید تر خواهد شد .

نگاهی به ارقامیکه در مورد سهم بخش خصوصی در سرمایه گذاری طی دوران برنامه چهارم پیش بینی شده و عبارتست از ایجاد ۱۰۰ هزار شغل جدید در نتیجه ۳۵۰ میلیارد ریال سرمایه گذاری ، وضع را تا اندازه ای روشن میسازد . بدان معنی که از سوی پورژوازی صنعتی رشد یافته و موضع خود را تحکیم خواهد بخشید و از سوی دیگر طبقه کارگر از لحاظ کمیت ، بحساب رشکست وسیع پشه ران در شهرها و روستاها صاحب قطعات کوچک دردهات ، روبا افزایش خواهد گذارد . احداث مؤسسات نسبتا بزرگ و تغییر سیر کیفی ترکیب صنایع موجب تمرکز بیشتر پورولتاریای صنعتی و بوجود آمدن گردانهای جدید طبقه کارگر خواهد شد که این نیز خواه ناخواه باعث تشدید مبارزات اجتماعی میگردد . و این در زمانیتواند از نظر گردانندگان رژیم مخفی بماند و موجبات نگرانی آنان را فراهم نسازد .

بهمین علت است که رژیم سعی دارد ، علیرغم میل سرمایه در اران بزرگ (دایر به قبضه کردن اداره امور سند یگاهای کشاورزی) سند یگاهای کارگری را تحت نظارت خود نگاه داشته و با استفاد ه از شیوه های پالیسی و تبلیغاتی از شکل آزاد انه آنها برای مبارزه در راه احقاق حقوق خویش جلوگیری مینماید . این شیوه در روستاها نیز از طریق نظارت دولتی بر شرکتهای تعاونی روستائی ، خانه های انصاف ، اعزاز ام انواع " سپاهیان " وغیره بموقع اجرا گذارده میشود . و در اینجاست که لزوم استقرار آزاد یهای د موکراتیک برای طبقه کارگر و زحمتکشان دهات مطرح میگردد . طبقه کارگر و دهقانان و سایر زحمتکشان بیش از همه در این مسئله ذینفعند و لذا ابیش از هر قشر و طبقه دیگری باید برای بدست آوردن حقوق د موکراتیک مبارزه نمایند .

تحلیلی که درباره محضل صنعتی کشور بعمل آرد یم مارا باین نتیجه میرساند که واپس ماندگسی

(۱) عبد العالی فرمانفرمائیان طی سخنرانی در کنفرانس تبریز این مخالفت را چنین بیان داشت : « شکل دیگر موضوع کارخانجات دولتیست که دولت همیشه از ضرر آنها و بخش خصوصی از فایده آنها شکایت ... برنامه فروش این کارخانجات با موفقیت فوق العاده روبرو نموده و تعداد آنها یاد رنگر گرفتن طرحهای جدیدی که در برنامه هاموجود است رو بیفزونی است . » مجله " تهران اکونومیست " (شماره ۷۰۱) سال ۱۳۴۶) این موضوع را صریحتر مطرح ساخته مینویسد که دولت باید در فروش سهام کارخانجات دولتی فعالیت بیشتری از خود نشان دهد . " زیرا بیم آن میرود که با نازد یاد طرحهای جدید عمرانی و صنعتی که دست بخش دولتی را بیش از پیش در امور بازتر میگذراند و زنده بخش دولتی در امور صنایع و معادن بطور نامتعادلی از بخش خصوصی سنگین تر شود و سرانجام موجب تضعیف این بخش گردد . »

صنعتی ایران امریست محرز و برای پایان دادن به آن تدوین یک سیاست ملی همه جانبه و عمیق صنعتی شدن کشور باد نظر گرفتن کلیه جوانب مسئله مورد بحث ضروریست.

نماینان درازبست که در محافل اقتصادی ایران بحث بر سر آنست که برای تأمین اشتغال مطلوب از چه راهی باید رفت: از طریق توسعه صنایع تبدیلی و یا از طریق رشد صنایع سنگین و کلیدی.

مطالعه رشد صنعتی کشور نشان داد که طرفداران نظر توسعه صنایع تبدیلی که از جانب انحصار-

های خارجی نیز حمایت میشدند در پیشبرد تر خود پیروز گردیدند. هم اکنون در ایران صنایع تبدیلی نسبتاً وسیعی بوجود آمده است. ولی عملاً نه تنها مسئله اشتغال در مملکت حل نشده، بلکه وابستگی صنعتی

مابیکشورهای سرمایه داری رشد یافته غرب نیز تشدید یافته است. از آنجائیکه تنها محرک سرمایه داریان محلی و خارجی در سرمایه گذاری بدست آوردن سود فراوان در مقابل سرمایه گذاری اندک است اقتصاد

کشور پس از ایجاد صنایع تبدیلی نه تنها بهبود نیافته، بلکه با مشکلات عدیده جدیدی نیز روبرو شده است.

اشتباه عمد در رشد صنایع تبدیلی عبارتست از تعدول از حفظ تناسب رشد کشاورزی و صنعتی. در نتیجه صنایع تبدیلی که میتوانست و میبایست در وهله نخست بر پایه محصول خام کشاورزی تولید شده در

داخل کشور رشد یابد، عملاً وابسته به مواد خام و محصولات خارجی گردیده است. و این نیز تا شورشوشی در آهنگ رشد کشاورزی کشور باقی نگذارد است. از سویی دیگر کندهای آهنگ رشد کشاورزی موجب کسودی

گسترش بازار داخل برای هضم مصنوعات صنایع ملی شده است.

بنظر ما پایه اساسی صنعتی شدن کشور عبارتست از احداث صنایع تولید وسائل تولید بقیاس وسیع و بر اساس دانش و تکنیک معاصر. گامهای اولیه ای که در این راه در کشور برداشته میشود کافی نیست. بدیهی

است وقتی ما از لزوم ایجاد صنایع تولید وسائل تولید بقیاس وسیع سخن میگوئیم منظورمان به هیچ وجه بمعنای "انفراد" در جهان، بمعنای چشم پوشی از تعادل بین المللی سود مند نبوده و نیست. برعکس

برای اینکه بتوانیم پایه های یک اقتصاد شکوفان را بوجود آوریم، باید از تعادل بین المللی سود مند استفاده کنیم. ولی تعادل بین المللی وقتی میتواند برای کشورهای نظیر ایران سود مند باشد و ضرر به تشمسد یابد

وابستگی نگرند که ما قادر باشیم نیازمندیهای تجدید تولید را در وهله نخست از تولید داخلی تأمین نمائیم. مسئله صنعتی شدن کشور، از نقطه نظر ما، فقط بمعنای احداث صنایع سنگین و کلیدی نیست.

بلکه بحث بر سر تجدید ساختمان اقتصاد در مجموع خود، تمیز و تحول عمیق در ترکیب آنست. هر یک از رشته های اساسی صنایع باید حتی المقدور بوسیله ماشین آلاتی که در داخل تولید میشود تأمین گردد. در

غیر این صورت تضعیف وابستگی بیابان جهانی در یک نوع کالا، با تشدید وابستگی در زمینه کالاهای صنعتی وارداتی دیگر خنثی خواهد شد. لذا صنعتی شدن کشور بمعنای رشد مجموعه ای از تولید است که باندازه

لازم دارای چارچوب وسیعی باشد. ۱) تولید وسائل تولید (باید بار شد گروه ۲) تولید وسائل مصرف (در صنایع هم آهنگ باشد. در عین حال هر یک از بخشهای هر دو گروه باید بار شده باشد که برای

آنها مواد خام و نیمه ساز تولید و یا لوازم یکی تهیه میکنند هم آهنگی نزدیک داشته باشد. تناسب بین رشد صنعت و کشاورزی، صنعت و بازرگانی داخلی و خارجی، صنعت و حمل و نقل نیز باید ملحوظ باشد.

هدف از رشد مجموعه ای از تولید نیز همین است. بهمین دلیل معضلات عدیده ای که حل آن ضرور است مطرح میشود. انباشت سرمایه و تقسیم سرمایه بین رشته های مختلف اقتصاد از عمدترین این معضلات است.

اصولاً سیاست صنعتی باید با تکیه بر دو اصل اساسی تعیین گردد: اولاً افزایش بازده کار، ثانیاً افزایش اشتغال. در اینکه این دو اصل با همدیگر متضاد است شکی نیست. وظیفه ما نیز حل این تضاد است.

است در مدت زمان معین و بادر پیش گرفتن یک سیاست معقول و صحیح. از نقطه نظر درنمای آیند، رشد اقتصادی کشور افزایش بازده کار نقش عمد را ایفا نمینماید. در جهان فعلی که تکنیک بسرعت رو به

است و مبارزه سختی در بازار جهانی جریان دارد، این مسئله در درجه اول اهمیت قرار دارد. لذا برای احداث صنایع سنگین و کلیدی باید از تکنیک مدرن استفاده کرد. فقط در چنین صورتی است که تولید صنعتی در ایران میتواند از لحاظ بهره وری و سود مندی یک سطح کشورهای رشد یافته صنعتی قرار گیرد ولی احداث صنایع مدرن با مسئله جذب نیروهای فعال کشور که هم اکنون عاطل و باطل مانده در تضاد است.

از ویژگیهای ایران اولاً وجود صنایع انسانی زیاد است که مورد استفاده قرار نمیگیرد و ثانیاً سرمایه تولیدی محدود کافی است. آهنگ کند انباشت سرمایه در ایران زائیده شرایط اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه است. تشدید تمرکز ثروت اجتماعی درد ست "طبقات ممتاز"، فشار سلف خران و دلالان تجاری و غیره بر کلیه رشته های حیات اقتصادی، ادامه بهره کشی از جانب انحصارهای خارجی از جمله عوامل موثرترندی آهنگ انباشت و در نتیجه کندی آهنگ رشد اقتصادی کشور است. در بین این عوامل استثمار سرمایه های امپریالیستی خارجی نقش عمده را ایفا میکند. بهمین دلیل در شرایط فعلی ایران، میزان انباشت سرمایه امکان بکارگماردن نیروهای فعال کشور را که سال بسال هم رو به فزونی است نمیدهد. لذا در برابر معضل مهم حل اشتغال قرار دارد. باید اشکالی را پدید آورد که اولاً از منابع مالی موجود بوجه احسن استفاده شود و ثانیاً میلیونها نیروی غیر فعال فعلی کشور بکار گمارده گردند. بدون شك نخستین گام در این راه باید عبارت باشد از خاتمه دادن به سیادت امپریالیسم در اقتصاد کشور. این امر کمک فراوانی به حل مسئله انباشت سرمایه خواهد کرد. طبیعی است که بدینسان میتوان معضل اشتغال را تا اندازه ای حل کرد. از سوی دیگر تجدید ساختمان صنایع کوچک نیز میتواند تا غیر فوق العاده ای در حل معضل اشتغال داشته باشد. صنایع کوچک ماشینی و دستی، در مرحله فعلی رشد اقتصادی باید بشا به تأمین کنندگانه های نیمه ساخته برخی از موسسات اساسی صنعتی و همچنین تولید کنندگانی از کالاهای مورد نیاز بازار داخلی باقی بمانند. در اینصورت این بخش از صنایع مترادف با صنایع سنگین و کلیدی مدرن میزان اشتغال را بالا برده و با نتیجه درآمد ملی را افزایش خواهد داد. و این نیز به گسترش حجم بازار کمک خواهد کرد و در همین حال در این نوع تولید کادریهای فنی که در رشته های معینی دارای تبحر خواهند بود تربیت خواهند شد. و این نکته را نیز باید متذکر شد که مسئله اشتغال فقط زمانی بطور کامل حل خواهد شد که کشور دارای قدرت اقتصادی باشد.

با در نظر گرفتن آنچه گفته شد ما بر آنیم که صنایع کاذب و بسایه شکل مجموعه ای از صنایع ماشینی مدرن و صنایع کوچک نیمه ماشینی، البته با ارجحیت صنایع ماشینی مدرن رشد داده شود. بهر حال نقش درجه اول باید بعهده صنایع تولید وسائل تولید محول گردد و آهنگ رشد آن تسریع شود. صنایع کوچک نیمه ماشینی در این میان نقش حلقه ای از پیوسته تولید را ایفا خواهد کرد. چنین تلفیق امکان آنرا خواهد داد که نیازهای تجاری تولید اجتماعی با در نظر گرفتن مطالبات حد اکثر افزایش تولید اضافه محصول و در نتیجه حد اکثر ممکن آهنگ رشد این و یا آن رشته تأمین گردد.

پرواضح است که برای رسیدن به چنین هدفی تولید نیمه ماشینی فعلی در ایران باید تجدید ساختار شود. در حال حاضر پراکنندگی بی حد، بدی وضع تولید و توزیع، معضلتاً بین با مواد خام لازم، وابستگی پیشه وران به خیل واسطه ها و صرافان، ضعف بخشی اقتصادی صنایع کوچک ماشینی و دستی را متزلزل میبخشد. سرمایه خصوصی در بهبود وضع اقتصادی صاحبان صنایع کوچک دستی بیفایده نیست. برعکس هر قدر وضع آنان وخیم گردد، بهمان اندازه سرمایه خصوصی قادر خواهد بود بر آنها سیادت نماید. بویژه اینکه هم اکنون سرمایه خصوصی سعی دارد صنایع کوچک نیمه ماشینی را نیز دست گیرد. و این اقدام خطر بزرگی به اقتصاد ملی در مجموع خود وارد میسازد. احتیاج کشور به این و یا آن

محصل مورد نظر سرمایه خصوصی نبود و نیست. آنچه سرمایه داران بزرگ در درجه اول بدان اهمیت میدهند عبارتست از نرخ سود، تقلیل حتی المقدور دستمزدها کارگران و تشدید استثمار فقط دولت است که میتواند و باید بادر نظر گرفتن منافع تولید کنندگان صنایع نیمه ماشینی و هماهنگ ساختن آن با منافع جامعه تجدید ساختمان آنها را بعهده گیرد.

ما معتقدیم که سیاست اقتصادی واجتماعی رژیم فعلی ایران که اساساً بر پایه حمایت از سرمایه - داران بزرگ و تسریع رسوخ سرمایه های انحصار امپریالیستی خارجی و بهم آمیختگی آن با سرمایه های محلی متعلق به سرمایه داران بزرگ در اقتصاد کشور و مانور بین منافع این گروه و قشرهای دیگر بهرزه آزی استوار گردیده، نه تنها قادر نخواهد بود معضلات عدیده مورد بحث را حل نماید. بلکه موجب تشکلات فراوانی خواهد شد که در پرتو اقتصاد ایران را با بحران چند روبرو خواهد ساخت.

ویتنام در روشنائی محاکمات نورنبرگ

I - درآمد سخن

آنچه که تبهکاران نازی مرتکب شدند و بخاطر آن بموجب فتوای دادگاه نورنبرگ مجازات رسیدند، و آنچه هم اکنون بدست یکی از طراحان چهارگانه دادگاه نورنبرگ یعنی امریکائیان جانشین هیتلر و دیگر جنایتکاران نازی در گوشه دیگر جهان انجام میشود، همانند و کاملاً قابل مقایسه است.

در دادگاه نورنبرگ جنایتهای مرتکبه بدست نازیهادر سه مقوله مورد رسیدگی قرار گرفت. منسای قضائی این محاکمات منشورلندن مصوب بین چهار دولت فاتح و بخصوص بندب از ماده ۶ آن بود که مقولات سه گانه تبهکاری را بدین شرح رده بندی میکند:

۱- جنایت علیه صلح - یعنی طرح، و یا تدارک، یا پیشدستی کردن، و یا انجام جنگ تجاوزکارانه و یا جنگی مغایر باقرارها و پیمانها و تأمین های بین المللی، و یا شرکت در یک نقشه و توطئه عمومی بمنظور ارتکاب هریک از تبهکاریهای نامبرده بالا؛

۲- جنایتهای مربوط بجنگ - یعنی نقض قوانین و سنن جنگی، جنین قانون شکنی هسسا عبارتست از قتل، بد رفتاری، یا نقل مکان دادن اهالی کشور سرزمینهای اشغال شده بمنظور کار اجباری و یا هر مقصد دیگر، کشتن اسیران جنگی و یا سوء رفتار نسبت بانها، کشتار گروگانها، نهب و غارت اموال عمومی و یا خصوصی، ویرانگری از روی هوا و هوس که ضرورت نظامی آنرا ایجاب ننماید. ولی شمول این قسمت بهمین حد محدود نمینماید؛

۳- جنایت علیه بشریت - یعنی قتل، انهدام، به بردگی گرفتن، نقل مکان دادن و یا هر عمل غیر انسانی علیه مردم غیر نظامی اعم از اینکه قبل از جنگ صورت پذیرده باشد یا بعد از (آغاز) جنگ، و همچنین زجر و تعقیب مردم بر اساس اختلافات سیاسی و یا نژادی و یا مذهبی، یا هرگونه جنایت دیگری که در حیطه حدود صلاحیت این دادگاه باشد؛

رهبران - سازمان دهندگان - و همدستان آنها و خاصه کسانی که در طرح و تدوین و یا اجرای نقشه یا توطئه عمومی بمنظور ارتکاب هریک از جنایتهای نامبرده بالا شرکت داشته باشند مشمول تمام اعمالی هستند که در جریان اجرای این نقشه از هر کس که باشد سربرزند.

در باره هدف و منظور غائی این محاکمه ها و همه مسائل مربوط بدان و حدود شمول منشورلندن که شامل دولتها، حکومتها و سیاستمداران خواهد بود تشبیهامقاد خود منشورلندن، و داورها و نظریات اعلام شده از طرف دادگاه و بخصوص به بیانات و اظهارات نمایندگان رسمی امریکا اکتفا میشود. علت ان واضح است. این دولت کشورهای متحده امریکا، یکی از شرکای کنفرانس لندن و یکی از امضا کنندگان منشورلندن است که باید بگوید آیا واقعا در اساس این چنین منشوری وجود داشته، جریانی بنام محاکمات نورنبرگ وقوع یافته، برجنایتکاران ادعائی وارد آمده و حکمی برای مجازات اشد در باره آنها صادر

شده است، یا اینکه آنها همه خواب و خیال، و یک رشته داستانهای مولود زدن بود، که مادر بزرگها برای خوابانیدن کودکان سروده اند.

دوماً مورعاً لایقام امریکائی یکی رابرت جاکسون (قاضی دادگاه عالی امریکاه که درد ادگاه نورنبرگ سمت دادستان کلرادو است) و یکی ژنرال تیلورد تایلور (از فرماندهان ستاد امریکای رئیس کمیسیون نظارت بر جنایتکاران جنگ) درباره اهمیت و تأثیر جهانی مشورلندن و محاکماتی که بر مبنای آن صورت پذیرد را می و نظری داد، و اندک در اینجای عنوان مثال به نقل جمله ای از هر یک از آن دو اکتفا میشود.

جاکسون در گزارش خود بر رئیس جمهور امریکا :

" ما (هیئت قضائی) قرارداد ای رابا چهار دولت متحد مقتدر جهانی مورد بحث قرارداد و بتصویب رسانیدیم که ۰۰۰ آنچه که قبلاً در قوانین بین المللی مستتر بود - مبنی بر اینکه در ارتکاب دیدن، جنگ برپا کردن، و آباد یگران برای اینچنین مقصدی وارد توطئه شدن جنایتی است علیه جامعه جهانی، و اینکه زجر و تعقیب و تحت فشار گذاشتن، و نقض حقوق افراد اقلیتها و یا گروهها بر مبنای اختلافات سیاسی، نژادی، و مذهبی در رابطه با چنین جنایتی است بین المللی - برای نخستین بار بنحوی گویا و روشن مدون میگردد. ۰۰۰ هیچکس در آینده نخواهد توانست این واقعیت را انکار کند، یا متعذر بعد م اطلاع از این اصل باشد که مقررات و قواعدی که بموجب آنها سران نازی محاکمه و مجازات میشوند، و جمیع آنها از حیات محروم میگرددند، اصولی است قانونی - و قانون باضمان اجرایی."

تیلورد تایلور :

" محنت و فلاکت ناشی از جنگ، آلام و مصائبی که جنگ در گردن خود بر مردم بطور اجماع وارد میآورد، و بالاخره توجه روز افزون باینکه یک جنگ دیگر با احتمال قوی بشدن بشری پایان میدهد - اینها و عوامل دیگر انگیزه هائی بود که تا عهد و ایام همگانی را برای محاکمه و مجازات مقصرین پذیرد آورنده جنگ، و مسئولین این فجایع برانگیخت."

II - محاکمات نورنبرگ

دادگاه نورنبرگ ضمن آراء صادره خود درباره جنایتکاران نازی اعلام داشت :

" جنگ در اساس خود عملی است اهریمنی، نتایج آن بدولتهای وارد در جنگ محصور نمیمانند بلکه بر سراسر جهان اثر میگذارد. باینجهت دست زدن بچنگ تجاوزکارانه جنایتی است نه تضاد آرای جنبه بین المللی بلکه عبارتست از یک جنایت کبرا در مقیاس جهانی، زیرا در خمیره آن تمام مفاسد مجموع جنایات متراکم است."

قاضی جاکسون دادستان کل ضمن اظهارات بدوی خود در ریپوآمون کیفرخواست چنین گفت :

" استقرار آنها (رهبران نازی) در سازمان دولتی و موقعیت آنها راینکه مردم آلمان را برقیه تسلیم و اطاعت بکشند، توسل آنها به اصل ترور و وحشت، و کشتار عناصر نامطلوب، طرح نقشه برای جنگ، و براه انداختن جنگ، و وحشیگری و قساوت محاسبه شده و از روی نقشه آنها در عملیات جنگی، روش جنایتکارانه و عادت آنها در مورد سرزمینهای متصرفی، همه آنها از جمله هد فهای بوده است که آنها مشترکاً تعقیب میگرددند و همه آنها مرا حلی از توطئه قبلی آنها بوده است."

اما آیا جنایت هائی که بدست این گروه انجام گردید بحقیقت محکوم شد تا ببارد یگرو قوع نیاید؟ آیا محاکمات نورنبرگ امری واقعی بود؟ آیا هیئت و گولمز و برخی دیگر از جباران رایش سوم برای اینکه بکیفر جنایات خویش نرسند دست بخود کشی زدند؟ آیا تنه کاران دیگر بواقع بیای میز محاکمه کشیده شده و بسزای اعمال خویش رسیدند؟ یا برعکس آنچه که در نورنبرگ گذشت تنها یک چشم بندی بود، تنها

اشباح درد ادگاہ حضور یافتند و مقصرین حقیقی آزاد گردیدند تا اینکه هم اکنون بیست سال بعد از نورنبرگ آنچه را که در آنجا گذشت بسخریه بگیرند و دست بسیاهکارهای وحشت انگیزتری بزنند.
زیرا در برابرند ای جاکسون علیه تبهکاران نازی ندای دیگر، حی و حاضر، و مربوط بهمین زمان بگوش میرسد :

"توطئه آنها، نیروی هوایی و دریایی آنها، دست به بیماریهای عظیم میزنند. آنها ناپاک، بمبهای فسفوردار و انواع اقسام مواد شیمیایی و گاز بکار میبرند. آنها مردم غیرنظامی را عام از سال خوردگی زنان و کودکان، در اردو و گاههای اسیران زندانی میکنند، مورد زجر و تعقیب قرار میدهند و بطرف دسته جمعی نابود میسازند. هر کسی را، چه از افراد ارتش آزاد بیخوش و چه از مردم غیرنظامی بدست آورند شکنجه میکنند و مورد عقوبت قرار میدهند. آنها هات، قصبه ها، شهرها و تأسیسات عام الضغه را ویران و منهدم میکنند..."

اینند امربوط بجنایاتی است پس وحشیانه تر از آنچه که نازیها مرتکب شدند. در باره حوادث زندانی است که هم اکنون جریان دارد. اینند ای کمیونیستی است که از طرف دولت جمهوری دموکراتیک ویستام ما مور تحقیق در باره تبهکاریهای تجاوزکاران ایالات متحده در ویستام گردید.
این مشابهت پس دردناک و این داستان پس تلخ و جانگداز است. جنگی است که بقول قاضی جاکسون "برای اجرای آن طی مدت طولانی، و با مهارت محیلاته، زمینه ها و نقشه های قبلی تسدوین و تدارک دید شده بود".

III — توطئه ایالات متحده علیه صلح

پس از پایان جنگ جهانی دوم، آنگاه که بین استعمارگران فرانسوی و مردم ویستام جنگ در گرفت، امریالیستهای ایالات متحده فرصت را غنیمت شمرده و در صدد برآمدند که در آن سرزمین پایگاهی بدست آورند و کمک بفرانسه علیه مردم ویستام را وسیله ای برای وصول باین هدف قرار دادند. این کمک در بین سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۵۴ بالغ بود بر ۵۰ تن اسلحه سبک، مقادیر کلانی مهمات و مواد جنگی، ۳۱۰ هواپیما، ۱۴۰۰ تانک و زره پوش، و به همراه آنها گروهی از مستشاران نظامی که میبایست شانه بشانه فرانسویان امور یک جنگ جا برانه و استعماری را با همه سیاهکارهایش اداره کنند. با اینهمه فرانسه شانه خم کرد و ناگزیر گردید برای پایان دادن به جنگ در کنفرانس ژنو حضور یابد.
اینرا کمابیش همه میدانیم و نیز اینرا میدانیم که پس از انعقاد قرارداد ژنو امریکای تمام نیروی خود کوشید تا از اجرای مواد آن جلوگیری کند. اما آنچه که شاید کمتر بدان توجه داریم آنست که ایالات متحده از نخستین لحظه با هرگونه توافق بین فرانسه و مردم ویستام شدیداً مخالف بود و میکوشید تا فرانسه را با دام جنگ وارد و حتی گوشزد کرد که حاضر است نیروهای خود را مستقیماً وارد میدان کند. دلائل صحت این مدعا را از مندرجات کتاب "ویستام — یک فاجعه دیپلماتیک" تالیف ویکتور باتور یکی از سرسختترین مدافعین امریالیسم امریکانقل کنیم.

در مراحل نخستین مذاکرات ژنو، اینتهاور رئیس جمهور وقت، چنین اعلام داشت :
"مردم ویستام به تنهایی توانائی اداره امور جنگی را ندارند و نمیتوانند خودشان را اداره کنند. اگر فرانسویها خارج بشوند یکماه هم طول نخواهد کشید که کمونیسم برهند و چین مسلط خواهد شد."
ایالات متحده و بشا به رهبر جهان آزاد نمیتواند تن بعقب نشینیهای بیشتر درآسیب دهد.
این بیان مدقسطه امیزترین استدلال امریالیستی را طی نیم قرن اخیر در باره "کمونیسم" در برداشت و در عین حال توهینی ناسزاوار بود بمردمی که طی سالیان دراز علیه یکی از قدرتهای عظیم اردوگاه

امریکا لیسیم جنگید و علیرغم تمام تلاشها و کمکهای وسیع امریکا سرانجام پوزانوش در آورد و بودند.
در روز ۱۱ آوریل ۱۹۵۴ نیکسون معاون رئیس جمهور در حضور اجتماعی از سردبیرون مطبوعات گفت:
"اگر چنانچه بنا باشد بنظرم جلوگیری از توسعه کمونیسم در آسیا و هند و چین تن باین مظاهره
بد هیم که بر وجه هارا با نجا اعزام داریم بنظرم دولت باید هم اکنون دست باینکار زند."
و آن دالس وزیر خارجه وقت:

"پروزی کمونیسم ولو تنها بدست خود ویتنامی هاصورت پذیر شود برای ما قابل تحمل نتواند بود."
فرانسه با شرکت مسقیم امریکاد ر جنگ موافقت نکرد. استعمارگران زبان یکدیگر امید اند. فرانسه
متوجه بود که اگر به شتر اجازه دهد سر خود را وارد خیمه کند خود خیلی زود باید از آنجا خارج گردد. با
وجود این کارشکنیها کنفرانس ژنو تشکیل و قرارداد منعقد گردید.

روز ۴ ژوئن ۱۹۵۴ دالس در کمیته روابط خارجی مجلس سنا اظهار داشت:

"بعضی کشورها عقیده بر این بود که هیچگونه اقدام مشخصی برای تشکیل قاعده سه جمععی
در این ناحیه بعمل نیاید و هیچگونه ترتیباتی برای امنیت دسته جمعی داده نشود مگر آنکه که نتایج
کنفرانس ژنو روشن شد باشد. اما دولت ایالات متحد عقیده داشت که اگر از هم اکنون ترتیبی برای
دفاع مشترک در آنجا داده نشود نتایج وخیم کنفرانس از هم اکنون قابل پیش بینی است..."

والتر ابرتسون معاون وزارت خارجه:

"ما آماده گی خود را برای ادامه کمکهای هنگفت بنظرم پیشبرد عملیات نظامی فرانسه اعلام داشتیم.
ما حاضر شدیم تحت شرایطی (تکیه روی کلمات از ن) مستقیما وارد میدان عمل نظامی بشویم."

و خود ویکتور باتور یاخشم و ناراحتی محسوس:

"ما از فرانسه خواستار شدیم که تا باختری یعنی تا تسلیم بلا شرط هوشی مینه بجنگد، و او امتناع ورزید.
ما از بریتانیا و برخی کشورهای طرفداری غرب خواستار شدیم که با توافق ما یک نیروی مشترک تشکیل دهند
و آنها زو بار نرفتند. ما کوشیدیم از طریق تهدید، از طریق مانورهای دیپلماتیک، از طریق اعمال فشار
مقاومت آنها را درهم بشکنیم و نتوانستیم. ما از اسلوب کار آنها برای سازش نفرت داشتیم و در صدد تحریم
آن برآمدیم ولی موفق نشدیم." (تکیه روی جمله ها از ن)

این اظهارات بقدر کافی گویا و مبین توطئه ریشه دار امریکالیه ویتنام است. با اینهمه کنفرانس به
نتیجه رسید. قرارداد منعقد شد. اعلامیه نهایی کنفرانس ضمن ماده ششم تصریح میکند که تقسیم ویتنام
مطلقا جنبه موقت و نظامی دارد. در ماده ۷ تا ۱۰ تأکید میشود که برای تعیین تکلیف نهایی ویتنام در ژوئن
۱۹۵۶ مراجعه به آراء عمومی انجام گیرد. مواد ۱۶ و ۱۷ و ۱۹ آن تأکید میکند که ورود هرگونه ارتش
خارجی و یا متخصص نظامی و مهمات جنگی و همچنین ایجاد هرگونه پایگاه خارجی در آن سرزمین
منوع است.

کاری بود که برخلاف تلاش وسیع امریکا انجام شد و بود و اینک در سیمه ایالات متحد و رنگ دیگری
بخود میگرفت. نخست اینتهاور اعلام کرد که امریکا خود را مقید بقرارداد ژنو نمیشناسد. و آنگاه در زمینه
راندن فرانسه از ویتنام با اقدام پرداخت و برای انجام این کار بقول ویکتور باتور "عصای بزرگ کله" رابر
فرق فرانسه فرو کوفت. در آنزمان کله امریکا بفرانسه بالغ بر ۷۰۰ میلیون دلار بود که فرانسه نیمی از آنرا
بمعرف نیازمندیهای نظامی خود در ویتنام جنبوی میروسانید و نیم دیگر آنرا بین سه سرزمین کامبوج و لاوس
و ویتنام جنبوی تقسیم میکرد. اینتهاور مقرر داشت که از آن پس سهمی سه دولت مذهب مستقیما از طرف امریکا
بآنها پرداخت شود نه بوسیله فرانسه، تا اینکه آنها ارباب و ولایت خود را بشناسند.

در این گیرودار برخی محافل ایالات متحد و زبان بانسداد از فرانسه گشود و آنرا بعنوان یک کشور
استعمار طلب مورد حملات شدید قرار دادند. سناتور مایک مانسفیلد رئیس کمیته فرعی مخصوص هند و چین

خاطر نشان ساخت که فرانسه در هند و چین مقاصد استعماری دارد و امریکای آزاد بخواهد باید حکومت ملی دریم را مورد حمایت کامل قرار دهد و سرّ با عدوی در ستیاری فرانسه استعمارگر را از هند و چین کوتاه سازد. فرانسه از این همه شعبده بازی گنج شد و بود و این گنجی هنگامی بسرحد اعلام رسید که امریکا تصمیم خود را بخود داری از هرگونه کمک بیک دولت "امپریالیست" اعلام داشت.

طولی نکشید که دریم با پشتیبانی امریکای بدست کارشناسان امریکائی براریکه قدرت و باثود ای از هند و چین خارج گردید و فرانسه در قمار سیاست همه چیز را بامریکاباخت و توطئه امریکابرای خنثی کردن قرارداد ژنو و جلوگیری از اجرای انتخابات عمومی آغاز گردید. آنچه در این مرحله از سیاست امریکا در ویتنام رخ داد از لحاظ شکل حادثه شباهت کامل بحوادث آتريش در سال ۱۳۲۸ دارد. دکتر شوشنیک صدر اعظم آتريش که از طرف هیتلر سخت مورد تهدید قرار گرفته بود بعنوان آخرین تلاش کوشید بسلامت مراجعه به آرا عمومی زمینه ای برای حفظ استقلال کشور خویش بوجود آورد. ولی توطئه های پیسپاسی اقدامات سیس اینکوارت، دست نشاندۀ هیتلر، و فشار نظامی و سیاسی هیتلروی راناکزیر ساخت از اجرای فرزند و خود داری کند، میدان را به سیس اینکوارت واگذارد تا وی مقدمات اشغال آتريش را فراهم سازد. و این یکی از موارد اتهامات سنگینی بود که در دادگاه نرنبرگ بر سران نازی وارد گردید و دادگاه اعلام داشت که "استیلا" آتريش يك اقدام تجاوزکارانه از قبل تدارک شده بود برای توسعه مقدمات جنگ علیه کشورهای دیگر."

آنچه که در ویتنام وقوع یافت نیز چنین بود، تنها با این تفاوت بزرگ که ویتنام فائد هرگونه قربانیتی بامریکابود، تا امریکا ۸۵۰۰ کیلومتر مسافت داشت و در آنجانه حتی يك سیس اینکوارت بلکه يك کیسلینگ از بیست ترین و فاسد ترین نوع ان حکومت میکرد و حکومتی مطابق غیاصیل و وابسته داشت. ایزنهار ضمن نامه ای که به دریم نوشت برچم جنگ صلیبی انتی کمونیسم را که بیست سال پیش از دوش هیتلر افتاد و قطعه قطعه شده بود برافراشت و تأکید کرد که هدف اساسی دولت ایالات متحده در مورد ویتنام آنست که "همه آنها را که بخوانند آید تلواری خود را بريك ملت آزاد تحویل کنند بسه هراس افکنند."

اما از چه راه و بچه وسیله؟ دریم میبایست جد انتخابات سال ۱۹۵۶ را تحریم کند، زیرا بنا به اعتراف شلزنینگر سخنگوی کاخ سفید در زمان کندهی، اگر انتخابات انجام میگرفت هشتاد درصد آرا مطلقاً بزبان حکومت دریم دست نشاندۀ امریکامیبود.

دریم شخصاً سر بازی بود خشن، جبار، که با تمام تاروپود وجودش به امریکالیسم امریکا وابسته بود، و بدست وی موحش ترین رژیم تور و اختناق و فشار و کشتار بیرحمانه در ویتنام جنوی آغاز گردید. پول و اسلحه از امریکا، و جبر و فساد از نظام غیرملی و غیر انسانی که دریم براه نمائی مستشاران امریکائی بوجود آورد. تا سال ۱۹۶۰ کمک امریکا به دریم بالغ بر ۲۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار باضافه اسلحه و مهمات بی پایان بود. دستگاه دریم مانند ماشین غول پیکری شب و روز در گردش بود و انسانهارا در زیر دنده های خود خرد میکرد.

طی سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۶۰ مبلغ دو میلیارد دلار کمک امریکابه رژیم دریم حاصلش از این قرار بود: تعداد ۸۰۰۰ نفر کشته، ۲۳۰۰۰ زخمی، نیم میلیون اسیر در اردوگاه اسیران. دریم مانند هر دیکتاتور جبار بود دست نشاندۀ ای در هر گوشه جهان با انتی کمونیسم آغاز کرد و باد شمنی خونینی نسبت بکوچکترین تعابیل ملی و آزاد بخواهانه بی پایان رسانید و همین شرایط بود که بنا باعتراف شلزنینگر در اواخر سال ۱۹۶۰ منجر بقیام مسلح مردم علیه این رژیم و تشکیل جبهه آرتش آزاد بیکش ملی در ویتنام جنوبی گردید.

قاضی جاکسون در دادگاه نرنبرگ در باره سران نازی و قجایی که آنها علیه مردم آلمان مرتکب

شدند چنین گفت :

"... آنها تمام درهای قانونی را بر روی مردم بستند و چیزی را که از مردم در برابر تروریسم دفاع کند بجای ننگد داشتند."

۹
"دلائل اثبات این مدعا عبارتست از داستان کشتارها، و ویرانیهای که طی تاریخ ندرتاً میتوان فحیحتر از آن سراغ کرد. هزاران نفر از اهالی بیگناه بدست جوخه های تفنگدار رژیم نازی از بیسن رفتند. و اعدام دسته جمعی مردم بیگناه موفد این مسئله است که حکومت خوف و هراس بمشابه راه مشابه تصفیة هرگونه مخالفت و اپوزیسیون مردم تأیید قرار گرفته بود."

و در حقیقت تا آنجا که حرف بر سر هراس و وحشت و ستم و قانون شکنی و اختناق و وحشیانه و سرکوب هرگونه اپوزیسیون باشد هیچگونه اختلاف اساسی بین نظام نازی و رژیم حکومتی دیم و تمام کسانی که بعد از او در جنوب ویتنام بقدرت رسیدند وجود ندارد. تنها تفاوت اساسی آنست که دولت فاشیستی آلمان بهر حال دولتی بود، بر روی پای خود ایستاده بود، پیش آهنگ امپریالیسم آلمان و جبهه سیاسی آن بود. عنوان "دولت"، ولواینکه بقول قاضی جاکسون در اساس خود جنایتکار، میتوانست بدان اطلاق گردد. در حالیکه در ویتنام جنوبی در تمامی این مدت آنچه دولت نامید میشد دستگاہی است سرراپا تبهکار و فاسد ولی پوشالی و بکلی غیراصیل که قیافه امپریالیسم ایالات متحدہ در پس آن پنهانست و هدایت جنگ علیه مردم رابعهدہ در ارد و بتوسط خود علیه صلح جهانی ادامه میدهد.

بهر حال فشار و ستم و قهر بی پایانی که بدست این چنین سازمانی بر مردم ویتنام وارد آمد، سرانجام در اواخر سال ۱۹۶۰ بقیام مسلح مردم و تشکیل ارتش نجات بخش ملی منجر گردید.

IV - جنگ تجاوزکارانه تدارک می شود

تشکیل ارتش آزاد بیخوش و استقبال پرشور بود. های وسیع د هاتین روشنفکران و میهن پرستان از آن نه تنها بنیاد هستی رژیم دیم را متزلزل میساخت بلکه برای خود دولت ایالات متحدہ بس نگرانی آور بود. و باینجهت بمنظور یافتن راه حل مشکل جانسون که در آن هنگام معاون رئیس جمہوری بود به آن سرزمین اعزام گردید. گزارش جانسون د وپهل و حاکی از طبیعت غدار اوست. از طرفی باتاکید تمام توسعه دخالتهای امریکاراد ویتنام و جنوب خاوری آسیا طلب میکند و از جانبی تاکید میکند که این دخالت عجلاناً باید کماکان پوشیده باشد و ایالات متحدہ آنچه را که موجود از دیم بوجود و اهراتقویت کند. طبق سفارش وی بر تعداد "کارشناسان نظامی" و میزان اسلحه و مهمات و کمک نقدی به دیم افزود. میشود. اما اینها چاره کاررانیکنند و وضع دستگاه پوشالی دیم روز بروز رو بخاست بیشتر میرود و بناچار همیشه د یگری که در راهش آن ژنرال تایلور و روستو تشریسیں وال استریت قرار دارند راه ویتنام راد ریش میگیرند. اینسانیز بهمان راه میروند و چاره کاررادر ارسال نفرات و پول و مهمات بیشتر به ویتنام میدانند و بدین نحو دخالتهای امریکا بتدریج جنبه تجاوز مستقیم بخود میگیرد و رفته رفته جنگ از صورت مبارزه علیه دستگاه فاسد جابر مدلل بجنگ علیه امریکامیگردد.

جنگ تجاوزکارانه امریکا بطبعاً مخالفت افکار عمومی جهان را برمی انگیزد، ولی امپریالیستهای امریکا مقاصد راد ویتنام د نیال میگردند که نمیتوانستند خود را "معطل" افکار عمومی کنند. هدف کشور های متحدہ در ویتنام چنین خلاصه میشد :

۱- سرکوب کردن نهضت ملی و استقرار نظام ارباب و وحشت، به اسارت کشیدن مردم و ایجاد "آرامش" در کشور و در نتیجه دائمی ساختن تقسیم ویتنام؛

- ۲- تبدیل جنوب ویشام بیک پایگاه نظامی و قرارداد آن در زیر "چتر" سه آتو، و بدین نحو تحکیم موقعیت امریکادرجنوب شرقی آسیا .
- ۳- (بدینوسیله) نه تنها متوقف ساختن موسمیالیسم در جنوب شرقی آسیا، بلکه تدارک دیدن برای برآوردن یک جنگ صلیبی علیه کشورهای سوسیالیست و در خط مقدم علیه ویشام شمالی.

۷ - بهانه برای تجاوزات مسلح

اگر اشتباه نکردم باشم لافوتن بود که داستان گرگ را با بره ای که از چشمه ای آب مینوشید سرود. گرگ شروع به بازخواست کرد :

" چرا هنگامی که من از چشمه آب مینوشم تو آبراکل آلود میکنی؟ "

" عالیجناب، شما از سر چشمه آب مینوشید. چطور ممکن است من آبرای شما گل آلود کنم؟ حیثیت کارت بجائی رسیده که مراد روغو بخوانی؟ این توهین به حیثیت من است. من باید از خود دفاع کنم."

برای اینکه از "حیثیت" خود "دفاع" کند برجست و بره را از هم درید.

این داستان با وضع امریکادرویشام تطبیق میکند. ولی با این تفاوت فاحش که این بار گوشت نرم بره دندان آهنین گرگ رامیشکند. با اینهمه امریکابرای خود بهانه هائی دارد. آنها را بررسی کنیم.

آقائی، سیادت و رهبری

جرم بسیار سنگینی که دادگاه نورنبرگ برای سران نازی تشخیص داد، داداوی آنها برای برتری نژادی و پاک خون و در نتیجه نجابت قومی بود که عامل عدد ۶ پسیکولوژیک جنگ شناخته شد. دادگاه آقا روزنبرگ شورسین حزب ناسیونال سوسیالیست را مقبلامورد بحث قرارداد او و نتیجه گرفت که تجهیز مردم آلمان برای غلبه بر جهان تنها جنبه "مادی" نداشت، بلکه دارای جنبه "معنوی" نیز بود که در تلاش شورسین های فاشیسم برای تلقین اعتقاد به "نژاد آقا" (master Race) خلاصه میشد و این اندیشه را القا میکرد که احراز سیادت برای این "نژاد آقا" بد جهت ضرورت دارد که حفظ تمدن آلمانی - غربی جز بدینوسیله امکان پذیر نیست و این ضرورت عالیترین مقیاس و ملاکی است که هرگونه ملاحظاتی اخلاقی و قانونی را تحت الشعاع قرار میدهد. بر مبنای این فرضیه اصول حقوق نازیسم عینیت را با بشابه ملاک عدالت مردود میشناخت و بجای آن منافع و مصالح "نژاد آقا" را قرار میداد و باستاند "نجابت نژادی" و یا اشرافیت نژادی و خونی خود را موظف میدانست که بر دیگران حکومت کند و آنها را با انضباط بخواند.

اماطبیعی است که منادیان امپریالیسم ایالات متحده نمیتوانند مانند آلمان نازی ادعای "نژاد برتر" را مطرح سازند و آنرا بنژله "اهرمی" برای بحرکت در آوردن توده های مردم امریکادرصحنه جهانی مورد استفاده قرار دهند. لاجرم برای "نژاد برتر" جانشینی متناسب احوال و شرایط خود میجویند :

" رهبر برتر " .

این ادعای خبیلی پیش از یان هنگ دوم جهانی از طرف سخنگویان وال استریت مرکز رتسق و فقط سیاست داخلی و خارجی امریکا مطرح گردید. باین ادعای ویرزیل جورد ان رئیس هیئت مسدیره کنفرانس ملی در زمان جنگ که ویکتور پرلو آنرا در کتاب خود "امپریالیسم امریکا" نقل کرده است توجه کنید: " نتیجه جنگ هرچه باشد امریکاینگ در مسائل جهانی و در سایر جنبه های زندگی خویش راه و رسم امپریالیستی در پیش گرفته است . . . انگلستان در بهترین حالت میتواند در یک امپریالیسم

آنگلوساکسون نوین که منافع اقتصادی و نظامی و قدرت نیروی دریائی ایالات متحد و مرکز ثقل آنرا تشکیل میدهد شریک کوچکتی باشد*
 ولی شرایط بعد از جنگ و تشکیل اردوگاه و سویالیستی دیگر برای امریالیسم برتر امریکامحلی از اعراب باقی نمیگذشت و باینجهت "رهبری جهان آزاد" بجای آن علم شد*
 "جهان امروز برای رهبری بما چشم دوخته است*"
 "هیچگاه در طول تاریخ مردم جهان بدینگونه ازمانتظارحسن نیت و رهبری خردمندانسه نداشته اند*"

"ما اینک مسئولیت رهبری جهان آزاد را بعهده داریم*"
 بنا برنقل ویکتورپولو، ولش خزانه داری استاند اردوایل این مسئولیت را چنین توصیه کرد و است:
 "این مسئولیت مثبت است و عبارتست از رهبری نیرومند در مسائل اقتصادی، سیاسی واجتماعی جهان که میبایست با وسیعترین مفهوم عبارت اجرا و عملی شود* ما بعبانه بزرگترین تولیدکننده، بزرگترین منبع سرمایه، بزرگترین کمککننده به مکتبیسیم جهانی میبایست مسئولیت اداری اکثریت سهامداران رادر کورپوراسیون گسترد و ای که جهان نامدار بعهده بگیریم* نه برای مدت محدودی، بلکه برای همیشه نازیباهد می بودند که بعلمت اصالت نژادی و چون موی پور و چشم آبی دارند و خون نژاد نوردیک در رگهای آنان جاریست لذا مستحق آقائی نسبت بسایر ملل و اقوام و نژادها هستند وجانشینان امریکائی آنها نیز مدعیند که چون بزرگترین تولیدکننده، بزرگترین منبع سرمایه (و این سرمایه تساحد زیادی حاصل ده سال تاراج منابع حیاتی ملل دیگر است) میباشند، بنابراین موظفند رهبری "دیگر سهامداران" رادر "کورپوراسیون جهانی" بعهده بگیرند* این جانشینی است که یک ملت معامله گر و تاجرپیشه میتواند برای "نژاد آقا" که خاص ملتی با سابق کهن اشرافیت قنودالی میباشد بیاورد*
 چه از لحاظ واقعیت خود موضوع، چه از لحاظ جنبه علمی، چه از نظر نتایجی که بیاورد و است "رهبری برتر" ایالات متحد و خیلی بیشتر و وسیعتر از اصل "نژاد برتر" هیتلر منشا تیره بختی، رنج و مصیبت برای ملل دیگر در آسیا، امریکای لاتن و آفریقا بوده است*"

ملاحظات امنیتی
"فضای حیاتی" هیتلر

نیاز به Lebensraum، فضای حیاتی، هسته مرکزی تبلیغات نازی را برای استیلا بر جهان تشکیل میداد* باینجهت چه ضمن کیفی خواست، چه در اظهارات بدوی جاکسون و چه در ارا و نظریات دادگاه نرنبرگ جای خاصی باین موضوع داد و شد* قاضی جاکسون دادستان امریکائی ضمن یک حمله بسیار شدید باین نحو تفکر اظهارات سوم ماه مه ۱۹۳۹ هیتلر را برای اثبات جرم بزرگ نازیها مستند قرار داد که گفته بود:
 "پای توسعه فضای حیاتی ما از سمت شرق و بدست آوردن مواد غذایی در میان است*
 جهت مسئله صرف نظر کردن از لهستان برای ما نمیتواند مطرح باشد*"
 دادگاه نرنبرگ ضمن اظهار نظر و مقدمات صدورائی خویش بقول دیگر هیتلر بشرح ذیلسل استناد جست:
 "موضوع غلبه بر مردم دیگر در میان نیست، بلکه موضوع عبارتست از بدست آوردن فضای کشاورزی مفید* و نیز برای هدف متناسب تر خواهد بود سرزمینهای حاصلخیزی را که مستقیماً رجنب رایش قرار دارند بدست آوریم، نه (سرزمینهای واقع در) ماوراء دریاها را*"
 در باره چنین طرز فکر و اعتقادی در کیفی خواست عیناً چنین میخوانیم:

" متهمین (سران نازی) اهالی کشورهای اشغال شده و منابع ثروت آنها را بیرحمانه مورد بهره برداری قرار دادند تا اینکه ماشین جنگی خود را تقویت کنند ، بقیه اروپا را مبتلا بقر ، وازسکه خالی کنند ، خودشان و وابستگان شان به ثروت و مکت برسند و سیادت اقتصادی آلمان را بر اروپا تحمیل کنند ."

" امنیت " ایالات متحدہ

ایالات متحدہ بعلمت شرایط اجتماعی خود نمیتوانست و اساسا بصلاحتش نبود مسئله " نژاد برتر " را مطرح سازد و " رهبر برتر " را جانشین آن ساخت . اگر برای یک " نژاد برتر " فضای حیاتی ضرورت میباشد ، یک " رهبر برتر " مسئله " امنیت " و امنیت جهان آزاد را بجای آن قرار میداد .

اگر " فضای حیاتی " هیتلر در سرزمینهای مجاور رایش قرار داشت و به اروپا محدود میشد ، اما " امنیت جهان آزاد " ایالات متحدہ هیچگونه حد و مرزی برای خود نمیشناسد : از کران تا کران جهان ، از نواحی خاوردور گرفته تا کشورهای خاور میانه ، تا قلب جنگلهای افریقا ، و تا سرزمینهای امریکای لاتین ، و هرآنجا که سرزمینی حاصلخیز و بعمل آورنده مواد خام قرار دارد این " امنیت " گسترده است و هرگونه حرکت و نهضتی که احتمال دارد مانع آزان گردد که این مواد بدون مانع وارد عید ست آید " خطری " است برای " دنیاى آزاد " که میباشد بشدت سرکوب شود .

مادر برابر اظهارات هیتلر که یکی از موارد محکومیت شدید فاشیسم بود قولی از ایزنهاور رئیس جمهورى سابق امریکار اقرار میدهم . در روز ۶ اوت ۱۹۵۳ اندکی پیش از آنکه در فترحات استعمار فرانسه در ویتنام مداخلت تمام بخورد ، ایزنهاور برای توجیه دخالت امریکاد آن سرزمین چنین گفت : " فرض کنید ما هند و چین را از دست دادیم ۰۰۰ قلع و تونکسرام که برای ما اینهمه ارزش دارد و از آن نواحی بدست میآید دیگر بدست ما نخواهد رسید . پس بنابراین وقتی امریکا به چهارصد میلیون دلار بود چه برای پیشبرد جنگ در ویتنام راضی میشد بخاطر این نیست که پول خود را دور بریزد . ما بدان سبب (باین بود چه) راضی میشدیم تا از وقوع حادثه ای که برای امریکا اهمیت شایان دارد بسا ارزانتترین راه ممکن جلوگیری کنیم ، یعنی خطری که امنیت ما ، قدرت ما ، و توانائی ما در بدست آوردن برخی مواد مورد احتیاج از منابع ثروت سرزمین هند و چین و از جنوب شرقی آسیا بخطر اندازد ، دچار اشکال کند ."

چنین است مبنای " امنیت " ایالات متحدہ " رهبر جهان آزاد " . چقدر فاصله است بین " فضای حیاتی " هیتلر و اصل " امنیت " در نظر امریکا ؟ جز اینکه آن یکی صریح و رک و این دیگری در پیرده و سفیضه پوشیده شده است ؟

تجاوزکاران و جلوكیوی از تجاوز

بهانه دیگر تجاوزکاران امریکایی آنست که گویا به ویتنام آمده اند تا از تجاوز به مردم ویتنام جلوكیوی کنند .

جان اشتاین بیک نویسنده مشهور امریکایی که روزگاری بانوشته هایش احترام جهانی را بخوش جلب کرده بود پیروانه سر شهپر را از سرگشاد آن مینوازد . و در پاسخ یوتوشنکو شاعر شوروی که او را بخاطر خودداریش از محکوم شناختن جنگ ویتنام شمتت کرده بود میگوید که او آماده است تا این جنگ را محکوم سازد ، " امانه بکفره " . وی ادعا میکند که اگر نیروهای امریکا ویتنام را بمباران میکنند فقط برای آنست که زمینه آن جنگی را که مایه نابودی " فرزند ان ما " خواهد بود نابود ساخته بآهد و نیروهای امریکا هم بمنظور " دفاع از ویتنام " بان سرزمین آمده اند !
آیا اشتاین بیک این را با وجدان آرام میگوید ؟ در امریکا ممکن است هنوز کسانی باشند که

بعلت بیخبری از ماهیت جنگ در بارهٔ چگونگی امر تردید دارند، امانه جان اشتاین بیک و کسانی مانند او، اینها دانسته و فهمیده نه تنها با اصول انسانی و به صلح جهانی، بلکه حتی بهمان "فرزندان مسلمان"، فرزندان امریکا خیانت میکنند. جان اشتاین بیک در حقیقت با این روش در تشییع جنازهٔ افتخاسا رات گذشته اش شرکت میکند.

مجتازین در ویتنام کیهان هستند؟ آنها که پدر در پدر در آنجا زیسته و بد نیامده و مرده اند و با هر وجب خاک آن پیوندی سه هزار ساله دارند یا آنها که سلاح بردست و بتعداد صد ها هزار راه خود را در آنجا جسته اند تا اینکه بکشند، ویران سازند و بسوزانند؟

شلزینگر سخنگوی کاخ سفید در زمان کندی در یک مقالهٔ اخیر خود با صراحت کافی توضیح میدهد که آنچه مردم ویتنام را بقیام علیه رژیم سایگون برانگیخت پیدادگری و فساد آن بود. او تأکید میکند در تشکیل ارتش آزاد بیخوش ملی محصر اما قائل ترقیخواه و آزادۀ ملی ویتنام جنبه‌ی شرکت داشتند، تا کید میکند که تا سال ۱۹۶۵ و تا آنگاه که مجتازین امریکائی مبادرت به بیمارار ویتنام شمالی نورزید. بودند حتی پای یک سر باز ویا د او طلب ویتنام شمالی با تمام پیوند ناگسستی که بین آن دو وجود دارد به جنوب نرسید. بود.

قاضی جاکسون ضمن اظهارات بدوی خود در دادگاه نورنبرگ بد رستی هیتر را متهم مسازد باینکه برای پراه انداختن جنگ بخدمه و نیرنگ متوسل گردید. وی میگوید:

"در روز ۲۹ اوت ۱۹۲۸ هیتر بار دیگر اعضای فرماندهی عالی را مخاطب ساخت ۰۰۰ وی افسانه کرد که در زمینهٔ تبلیغاتی بهانه های مناسبی برای جنگ دست و پا خواهد کرد. آنگاه جاکسون اظهارات هیتر را بشرح زیر بسمع داد گاه رسانید.

"هیچ مهم نیست که این بهانه معقول بنظر برسد یا خیر. بالاخره آنکه پیروزند است هیچگاه مورد بازخواست قرار نخواهد گرفت که آیا آنچه که گفته راست بوده است یا دروغ. ما باید بی مهابا پیش برویم و همیشه حق با کسی است که نیرومند تر است."

آیا منطق امریکا برای آغاز جنگ علیه ویتنام غیر از این بوده است؟ هنگامی که آقای کابوت لاج به سمت سفیر کبیر امریکا در سایگون منصوب گردید در پاسخ سؤال عده ای روزنامه نگاران امریکائی که از وی پرسیدند آیا روش امریکا در ویتنام جنبهٔ قانونی دارد، وی با پاسخ کوتاهی مطلب را روشن کرد: "جنبهٔ قانونی این مسائل به هیچوجه حائز اهمیت نیست."

آنچه در نظر آقای کابوت لاج در مورد ویتنام اهمیت مییابد چنین است:

"ویتنام از لحاظ جغرافیائی در سردهنهٔ ناحیهٔ وسیعی از جهان - جنوب شرقی آسیا - قرار دارد که جمعیت آن مجموعاً به ۲۴۹۰۰۰ نفر می رسد. ۰۰۰ آنکس که ویتنام را در دست دارد و یاد آنجا صاحب نفوذ است، میتواند برآیند قلیلیین و فرمز واقع در شرق آن، و تایلند و برمه با فساد یوهنگفت برنج اضافی در غرب آن، و اندونزی با مخازن کائوچو و قلع آن نظارت داشته باشد ۰۰۰ بنابراین ویت نام در یک خلا جغرافیائی قرار گرفته است. از آنجا میتوان مخازن عظیم ثروت و مردم کثیری را تحت استیلا قرار داد و زیر نفوذ گرفت."!

تعهدات و کیسلینگها

مجتازکاران امریکائی در ویتنام استدلال دیگری را هم بمیان میکشند وادعای میکنند که استیلا ویت نام و یاد سرزمین دیگری در چهار گوشهٔ جهان بخاطر تعهدات خطیری است که در مورد این کشورها بعهده دارند. این استدلال تا چه حد معقول است؟

بطور کلی مقید و روشن کنند. خواهد بود اگر بین این تعهدات از لحاظ ماهیت و جوهر آنها مسا

نوع تعهدات هیتلر در برابر کیسلینگها، لاوال ها، و پتن ها و امثال آنها مقایسه ای بعمل آید. اینها چرا مجازات رسیدند؟ چطور بود که آنچنان مردی مانند مارشال پتن با همه حسن شهرتش و سوابقش و خدمت‌هایش بفرانسه، و با اینکه بسعت متفق هیتلر دست جنایت فجیعی علیه هم میهنان خود نیالود، باز اگر مجازات اعدام دست بخاطر موهبای سپیدش بود.

این د اردو سته هائی که در راس د ستگاه‌هائی بنام دولت نظیر حکومت ویتنام جنوبی قرار دارند و ایالات متحد ه خود را نسبت بانها متعهد میشناسد کیها هستند؟ این نوع قماش‌سپهر احتی پاکیسلینگ هم نمیتوان همسنگ دانست. یکی از شنیع‌ترین جنایات هیتلر و المان نازی آن بود که کیسلینگهارا بقدرت میرسانید و در راس قدرت نگه میداشت و از آنها برای کشتار بید ریخ اهالی کشوری پشتیبانی میکرد. و اینک ایالات متحد ه است که برای نگه داشتن افرادی که فساد و تهیگری آنها زیان‌نزد خاص و عام است جوانان امریکائی را بکشتن میدهد و مردم ویتنام را با تش می‌کشد تا بتوانند آنچه را که انحصارات بسزنگ امریکائی میخواهند با "ارزانترین قیمت" که اینک گرانترین قیمت از کار درآمده است بانها برسانند.

VI - جنگ تجاوزکارانه بر پامیشود

باین بهانه ها امریکاعلیه مردم ویتنام وارد جنگی بی‌امان گردید. کمیونی که از طرف جمهوری د موکراتیک ویتنام برای بررسی جنایات نیروهای ایالات متحد ه در ویتنام ماموریت یافت در گزارش خود مینویسد:

"جنگی که از طرف دولت ایالات متحد ه در ویتنام آغاز شد ه وحشیانه ترین جنگ تاریخ است. زیرا مجموع ماشینهای جنگی نوینی که در اختیار دولتی بایزرگترین قدرت اقتصادی و نظامی در سراسر اردو گاه و مهنیالیسیم، قرار ارد در این جنگ مورد استفاده قرار گرفته تا اینکه حق حاکمیت و استقلال و آزادی را از ملتی که مسم است تا پایان کار از حقوق مقدس ملی خویش دفاع کند سلب نماید."

در اوایل سال ۱۹۶۱ بود که تجاوزکاران امریکائی تصمیم گرفتند برای "محو" ارتش آزاد بیخس مستقیماً وارد عرصه نبرد بشوند. دست ه دسته سربازان امریکائی مجهز بامدرن ترین اسلحه ها و ساز و برگ عالی و بیحساب و نیروهای توپخانه و هوایی بسوی ویتنام سرازیر شدند. با همه اطمینانی که آنها به پیروزی سریع داشتند اما هیچگاه چرخهای اراده جنگ بسود آنها حرکت نکرد. ارتش نجات بخش کمزور قلب ملت برمیخاست و از حمایت بید ریخ توده های وسیع مردم برخوردار بود بطور روز افزونی نیرومند میشد. جنگ پشت سر جنگ، اما برای ارتش امریکائی بدون پیروزی وبدون درنما. یانکی هاد را اجرای جنگ از هیچ شدتی فروگذار نمیکردند. هفته بعد به ماه و ماه بعد بسال میشد و آنها ناگزیر با زهم اسلحه و مهمات و نیرو وارد میکردند. اینک زمانی رسید ه بود که مجموعاً دود ۸۰۰۰۰۰ سرباز امریکائی و بوسی و اقمار ایالات متحد ه علیه مردم ویتنام وارد جنگ شده بودند.

تلفات مردم ویتنام در نتیجه بمبارانهای وحشیانه چه از طریق هوا، چه از دریا، و چه از زمین تا سال ۱۹۶۵ به میزان ذیل رسید:

۱۷۰۰۰۰	نفر کشته
۸۰۰۰۰۰	" زخمی
۴۰۰۰۰۰	" زندانی
۵۰۰۰۰۰	" بازداشتی در اردو گاه اسیران

برای اینکه تصویر نیرنگی از حمله های وحشیانه نیروهای مهاجم ایالات متحد ه ترسیم کرد ه باشیم آمار ذیل را نقل میکنیم. در ۱۱ فوریه ۱۹۶۶، یعنی آن هنگام که هنوز خیلی ماند ه بود تا تهاجمات

متجاوزین امریکائی باوج امروز برسد رویترخبرد اد که در طی ققط یکماه نیروهای امریکائی بدین شرح سر مردم پارید ه است :

- ۱ ۰۰۰ ۰۰۰ گلوله باکالیبرهای مختلف
- ۸۸ ۰۰۰ ۰۰۰ گلوله بوسیله آتشبارهای نیروی هوائی
- ۱۰ ۰۰۰ ۰۰۰ گلوله توپ
- ۴ ۸۰۰ ۰۰۰ راکت

دراویل همانسال ماک نامارا در مجلس سنا افشا کرد که مجموع محصول بمب امریکاد رسال ۱۹۶۶ به یک میلیون تن خواهد رسید که ۶۳۸۰۰۰ تن از آن بر سر مردم ویتنام فرو خواهد ریخت. وی بهمینین افشا کرد که میزان متوسط بمبی که همراه بر سر مردم ویتنام فرو ریخته میشود از میزان متوسط ماهانسه مجموع بمبهای که در جنگ ضد هیتلری در تمام اروپا بکار برد ه میشد زیاد تر است .

اینهمه وسائل انهد ام بر سر مردمی فرو ریخته شده که زمامد اران ایالات متحد ه بابیشمری کم نظیری مدعی هستند برای دفاع از آنها به ویتنام آمد ه اند !

قاضی جاکسون داد ستان کل امریکائی درد اد گاه نرنبرگ بتعریف متجاوز بود اذت و تصریح کرد که بنظر او متجاوز کسی است که در ارتکاب یکی از جنایتهای زیرین پیشدستی کند :

- ۱- اعلام جنگ بد ولت دیگر ؛
- ۲- اشغال قسمتی از خاک دیگری بوسیله نیروهای مسلح ؛
- ۳- حمله بوسیله نیروهای زمینی، دریائی، وهوائی بااعلان جنگ یابد ون آن بخاک کشور دیگر یابه کشتیهای آن ، یابه نیروی هوائی آن ؛

۴- رساندن کمک بگروههای مسلح خاک کشور دیگر و امتناع از تخلیه خاک آن کشور علی رغم تقاضاهای آن کشور و تن دادن به تداوم آبیروی که این دسته های مسلح را از دریافت کمک محروم سازد ؛ و نیز میخواهم بگویم در این موضوع اتفاق نظر هست که هیچگونه ملاحظات سیاسی ، نظامی ، اقتصادی و غیره نمیتواند دلیل یا مجوز اینچنین عملی باشد . اما اعمال حقوق قانونی و حق دفاع ، یعنی مقاومت در برابر تجاوز، و یا اقدام برای کمک بدولتی که مورد تجاوز واقع شده نمیتواند جنگ تجساورکارانه بشمار آید .

این بود بدون کم و کاست آنچه قاضی جاکسون درد اد گاه نرنبرگ اظهار داشت . حتی اگر از زاویه نظر جاکسون بنگریم وضع ویتنام چنین خلاصه میشود :

- ۱- دولت ایالات متحد ه با تمام قوا کوشید ه است در آورد ست ه مسلحی را بوجود آورد و از طریق بمباران وحشیانه و وسیع تید ه های کثیر مردم ویتنام جنوبی این گروه راهزن راد را اس قدرت نگهدارد .
- ۲- دولت ایالات متحد ه در طی مدت ۱۳ سال بباد ست این گروه علیه قرارداد ژنو کارشکنسی کرده و اساس مسلح راد جنوب شرقی آسیا متزلزل ساخته است .

۳- در جریان این جنگ تجاورکارانه ایالات متحد ه بی دربی بمیزان نیروهای مسلح خود افزود ه و با آخرین محصول تکنیک عظیم خود دست بقتل عام تمامی یک ملت زد ه است .

۴- ایالات متحد ه بیکی از تبهکارانه ترین جنگهای دوران معاصر در ویتنام اد امه میدهد و چنان خواهیم دید در این جنگ مرتکب جنایتهائی شده است که جنایات جنگی نازیهارا یکی تحت الشعاع قرار میدهد و این جنایتهارا تا بعد جنایت کبر علیه بشریت گسترش داده است .

۵- ایالات متحد ه امریکا این جنایتهارا بظاہر ملاحظات سیاسی ونظامی و مالی و در زیر پرچم "آنتی کمونیسم" مرتکب شده است - همان پرچمی که هیتلر بفرافراشت و سران نازی جان خود را در ازای جنایتهائی که باین عنوان مرتکب شده بودند باختند .

۶- بالاخره بایراه انداختن جنگک بدون اعلام جنگک و حمله به ویتنام شمالی، کشوری بساحق حاکمیت، و از طریق توسعه روز افزون حمله خود علیه این کشور، ایالات متحدہ آمریکا با دشمن ترین نحوی همه قوانین بین المللی و منشور لندن را، که خود یکی از طراحان آن بوده، زیر پا گذاشته است.

VII - جنایت‌های جنگی - جنایت علیه بشریت

کیفرخواستی که بوسیله هیئت دادستانی چهار دولت تنظیم گردیده بود در باره متهمین نازی چنین اشعار میداشت:

" همه این متهمین یک نقشه و یا توطئه عمومی را برای ارتکاب جنایت‌های جنگی تدوین و اجرا کردند. این نقشه ضمن چیزهای دیگر متضمن اسلوب "جنگ علیه همگان" Total War و مبتنی بر یک نوع روش جنگی و اشغال نظامی بود که با تمام قوانین و نظامات عادی جنگی مغایرت تام داشت. در جریان جنگ، و بهنگام برخورد باد دشمن، و همچنین علیه اسیران جنگی، و در نواحی اشغال شده علیه مردم غیر نظامی این نواحی، ارتکاب این جنایت‌ها را صحت میگذاشت. کشتار و رفتار با طرق مختلف انجام میشد. از آن جمله هدف تیر قرار دادن، بد آرزدن، کشتن بوسیله گاز، گرسنگی، تجمع عدو کثیر در یک محل، غیر کافی بودن وسائل پزشکی و جراحی، لگد زدن، کتک زدن، انواع شکنجه های وحشیانه، منجمله استعمال آهن داغ، بیرون کشیدن ناخن‌ها. آنها آگاهانه مرتکب کشتار دسته جمعی شدند، یعنی امجا گروه‌های نژادی و ملی."

قاضی جاکسون ضمن اظهارات بدوی خود در تائید کیفرخواست اظهار داشت:

" در بین ملت‌هایی که در متهم داشتند این متهمین با هم اتحاد نظر دارند شاید ایالات متحدہ در آنچنان وضعی است که از همه کمتر در این جریان با آنها طرفیت دارد. زیرا کمتر از همه زبان دیده و باین جهت کمتر از همه احساس انتقام جوئی دارد. شهرهای امریکائی مابوسیله انسان‌ها و ماشین‌ها شب و روز بمباران نشده است، معبد های مانیتستند که بپورانی کشیده شده اند، روستائیان مانیتستند که خانه هاشان بر سرشان خراب شده است. خطر تجاوز نازی برای ما جز در مورد آنها که مستقیماد ما موریت بود اند کمتر از همه گویا و مفهوم است. گرچه ایالات متحدہ از لحاظ کینه توزی در صدف نخست قرارند ارد اما در اخذ تصمیم در این زمینه که مقررات قوانین بین المللی بطور یکسان در مورد اینچنین قانون شکنی بین المللی از آن قبیل که من در اینجا بر شمرم کم علاقه تراز دیگران نیست."

و آنگاه اظهارات دادگاه در جریان صدور رأی:

" اینها متحد زیادی مسئول تیر و روزها و رنج‌هایی هستند که بر میلیونها افراد بشری از مرد وزن و کودک وارد شده است. اینها ننگ حرقه محترم نظامیگری هستند. بدون رهبری نظامی آنها بلتشد - بود از بهای تجاوز آمیز هیتلر و بیرون نازیش از قوه بفعل نمی‌آمد، و عقیم می‌ماند."

این جنایت‌ها را مقایسه کنید با آنچه هم اکنون در ویتنام میگذرد: با شعله های آتشی که در سراسر آن زبانه میکشد، همه چیز را در کام خود فرو میرود و در ترف خود میسوزاند، با اجسام کباب شده زنان و کودکان و سالخوردهگان در سراسر هات و مزارع جنوب ویتنام، با تاله و تضرع آنها که در شرف مرگسی فجیع اند، با آن مرد سالخورده ای که ردائی یلند و سیاه بر تن دارد و در حالی که بسختی میگریزد در استان یکی از صد ها هزارها قباچ نیروهای ایالات متحدہ را بازگو میکند. شرح جریان راز زبان لارتگی مندرجه در ماچ موج ۲ اکتبر ۱۹۶۵ بشنوبه وی توضیح میدهد که مرد سالخورده کشیش کوریان نام دارد. مسئول مواظبت از ۱۷۰۰۰ مردم کاتولیک است در ناحیه ای نزدیک د وکو. لارتگی قول کشیش کوریان را شرح بزین نقل میکند:

"بجز زنان و کودکان و افراد سالخورده هیچکس در این دهکده نبود. امروز از این ناحیه دیگر چیزی برجای نمانده است. همه چیز با خاک یکسان شده است. من مؤمنین کلیسای خود مسان را دیدم که در شعله آتش ناپالم سوخته اند. من اجساد کودکان و زنان را دیدم که در اثر بمب از هم متلاشی شده اند. من دیدم سراسر ده چگونه با خاک یکسان شد و چگونه بیرحمانه منهدم گردید." چنانکه گفتیم این داستانی منحصر بفرد نیست. اینک بعضی اتهامات وارد بر سران نازی را به شرحی با جزئیات و جزیتهایی که متجاوزین ایالات متحد در ویتنام مرتکب میشوند با هم بسنجیم.

"اقدامات استحقاقی"

قاضی جاکسون ضمن گزارش خود بر رئیس جمهوری امریکا از "زند انهای استحقاقی" نازیهاسخن میگوید. در کيفرخواست نیز مسئله "زند انهای استحقاقی" و یا احتیاطی protective custody مشمول مقررات مشرولند بن بند الف، "جنایات علیه بشریت" شمرده شده است. درباره آن چنین فتوا داده میشود:

"متهمین حاضر برای اینکه بتوانند منظور فوق (قتل، کشتار، به بردگی گرفتن، کوچ دادن و غیره) را اجرا کنند در مورد مردم غیر نظامی آلمان که مخالف نقشه عمومی آنها (برای آغاز جنگ) بودند، یا گمان میرفت که مخالف باشند، یا احتمال میرفت که ممکن است در آینده مخالف بشوند روش اعمال هر نوع زجر و شکنجه و انهدام را در پیش گرفتند."

قاضی جاکسون سپس به تفصیل بذكر لایل و براهین انجام این نوع جنایات بدست سران نازی پرداخت، و صحت این امر با نقل بسیاری از دستورها و فرامین دستگاه فرماندهی نازیها بیثبوت پیوست. اما اگر تبهکاران نازی در مورد انبوه مردمی که در مظان اتهام "مخالف رژیم بودن" قرار داشتند در اکثر موارد روش توقیف کردن و بزدان فرستادن را اعمال میکردند، ایالات متحد آمریکا، که خود را وارث بالاستحقاق هیتلر معرفی کرد و انواع تبهکاریها را به همراه تکامل تکنیک جنگ و انهدام باوج خود رسانیده است، در هر کجاکه کوچکترین سوءظنی مبنی بر مخالفت مردم با خود پیدا کند دست بانهدام دسته جمعی میزند. مدارک راجع باین نحوه جنگ تبهکارانه بیشمار است و ما تنها به نقل چند قهره از آنها اکتفا میکنیم. ژنرال جانسون رئیس ستاد ایالات متحد گفته است:

"ما با بیرحمی عمل میکنیم همانند غلطکی (همه چیز را خورد میکنیم). ما نواحی وسیع را یکجا بمباران میکنیم نه هدفی که از وضع و موقعیت مشخص آنها ما اطلاعاتی رسیده باشد."

مارک هوتون خبرنگار اف. ب. در ۲۳ مارس ۱۹۶۶ چنین خبر داد:

"قریه فونک دینه واقع در ۱۳ میلی جنوب جولان اکنون دیگر جز در روی نقشه وجود خارجی ندارد. این قریه در برابر سیلی آتش با خاک یکسان شده است. بهمین دلیل در قریه دیگر که هدف عملیات (جنگی) گردان دریائی قرار گرفته اند ۰۰۰ خروارها اجساد که دیگر متعفن شده اند در زیر ۱۱ اینچ آب گل آلود توده شده اند. در سراسر قریه دیگر یک موجود زنده باقی نمانده است."

"بمسافت اندکی در کنار آب روی سربازان امریکائی نشسته سر بر روی دست گذاشته و زمزمه میکند: «بتنگ آمدیم. دیگر نمیتوانم ادامه بدهم». بیست قدم دورتر ژنرال دستمروند فرمانده کسل نیروهای امریکاد رویتنام به ژنرال انگلیسی تبریک میگفت: «عملیات موفقیت آمیز بود. من بوجود تو افتخار میکنم. من گردان دریائی ارزشمند تو را تبریک میگویم.»"

تبریک برای کشتار تبهکارانه دسته جمعی مردمی تنها به آن سبب که مبادا "ویت کونگ" بین آنها وجود داشته باشد!

در روز ۱۶ سپتامبر ۱۹۶۶ لین هوا که در قریه توام را تشکیل میداد بوسیله قوای نظامی امریکا

زیر و روگردید و ساکنین آن قتل عام شدند. روز بعد فرماندهی امریکا موضوع را انکار کرد. اما عکسهایی که بوسیلهٔ اژانس N.B.C. بمعرض نمایش گذاشته شد دستگامه فرماندهی ایالات متحد و راناکزیسر ساخت اعلامیه ای منتشر کرد و در آن دعوی نماید که این دو قریه برای واحد های ارتشی امریکا ممکن بود تسولید خطر کنند و "افراد ارتش ما آنها را سوزاند و اند تا اینکه مورد استفاد و دشمن قرار نگیرند."!

جنگ علیه همگان "Total War" و سرزمین سوخته

دادگاه نورنبرگ راعی خود را در زمینهٔ یکی از اتهامات وارد و برنازیها Total War چپسین اعلام داشت :

" این واقعیت انکارناپذیر است که جنایاتی بمقیاسهای آنچنان وسیع انجام شده است که تاریخ جنگ نظیر آنها را بیاد نندارد. تردید نمیتوان داشت که قسمت عمدتاً این جنایات معلول نحوهٔ تلقی نازیها از جنگ علیه همگان Total War است که جنگهای تجاوزکارانهٔ نازیها بر مبنای آن اجرا شده است، زیرا در برابر این چنین اعتقادی جنگ علیه همگان، موازین اخلاقی مسترد رأئینهای قرارداد ای براری اجرای جنگ بنحوانسانی تردیگر صحت و اعتبار خود را از دست میدهد. هر چیز تحت الشعاع اقتضای قاهر و غالب جنگ قرار میگیرد. قواعد و مقررات و تأمینها و بیمانهها همه فاقد ارزش میشود. بدین نحو فارغ از هر گونه نفوذ معنوی قوانین بین المللی، جنگ تجاوزکارانه از طرف رهبران نازی با وحشیانه ترین طرز برپا میگردد. بهمین جهت دیدیم هرگاه و در هر کجا فوهرر و همکاران نزدیکش مفید تشخیص دادند جنایتهای جنگی انجام گردید. این جنایتها غالباً با مولود محاسبات خونسردانه و تمهیکارانه بود."

فاجعهٔ بزرگ تاریخ اینست که اینک تسهلیست بمال بعد از دادگاه نورنبرگ یکی از طراحان آن

د ر ارتکاب جنایات آنچنان بی پروائی و جسارت نشان میدهد که روش "جنگ علیه همگان" هیتلر در مرحله بالاتری اعمال میکند : روش ایجاد "سرزمین سوخته"، اسلوب اهریمنی "همه را بکشید، همه را سوزانید" ، همه را سوزانید" ، که در جوهر ذات خود و در کیفیت خود و از جهت وحشیانه بودنش و شدتش "جنگ علیه همگان" نازیها را تحت الشعاع قرار میدهد.

د و خبر از آسوشیت پوس :

" اراضی غنی و حاصلخیز و پهناور واقع در جنوب رود و امکو از هدهدهای نخستین تاکتیک سرزمین سوخته را تشکیل میدهد. بشعاع و بمیل از چادر چتر بازها حتی يك خانه هم بر سر پا نماند و است. یورش بیایی بوسیلهٔ توپخانه و هواپیما هر خانه را نقش کف زمین ساخته است. آنها پهر خانه ای که رسیدند آتش زدند و با خاک یکسان ساختند. . . . هر دانه درخت بنان را از ریشه در آوردند."

۹ :

" قریه کمله بعد از اینکه توپخانهٔ دریائی رحد و د هزار گلوله بسوی آن شلیک کرد، با آتش کشید و شد، آنگاه تفنگ اران دریائی در پناهگاههای زیرزمینی بشکار انسان پرداختند. یکی از آنها نارنجکی بدرون يك زانغ افتند. لحظه ای بعد جسم متلاشی شد و د کودک را که نیکی از کلهٔ یکی از آنها پدید بود از آنجا بیرون آورد. بایی اعتنائی مانند کیسه ای از جبهات بروی زمین افتند."

د اعلامیهٔ کمیسیون تحقیق گفته میشود :

" استعمال ناپالم علی الخصوص پس مستقرانه است. يك دریای واقعی از آتش بوجود میآورد و آن کودکان، زنان و سالمخوردگان بمعنای کله کباب میشوند. هرگز ناپالم باین وسعت بکار برد نشده است. پس از انجام بمباران از طریق هوا و بوسیلهٔ توپخانه نیروهای ایالات متحد و شروع بانهدام دهها میکنند، وانچه را که باقی ماند و است ویران میسازند. پناهگاههای زیرزمینی را منمجر میسازند، انبارها را

میسوزانند ، زنان و دختران را مورد تجاوز قرار میدهند ، ساکنین را میکشند .*

گاز در اطاقهای در بسته گاز در دشت‌های وسیع

یکی از نفرت انگیزترین فجایعی که نازیها مرتکب شدند بکارانداختن اطاقهای گاز بود که در استان آن بر کسی پوشیده نیست و چه در کیفروخوست ، چه در راطهارات دادستان جاکسون، و چه در میانات خود دادگاه در باره وحشت و دهشت آن بتفصیل سخن گفته شده است .
اما اگر نازیها هزاران و هزاران تن را در درون اطاقهای در بسته میسوزاندند ، جانشینان امریکائی آنها این حرفه را هم بکمال رسانیدند و بجای اطاقهای در بسته مناطق وسیع را با ساکنین آنها بوسیله گاز نابود میسازند . طبق تحقیقات کمیسون مخصوص رسیدگی بجنایات ایالات متحدہ نخستین بار در ژانویه ۱۹۶۵ بود که علیه قریه قولاک واقع در ایالت فونکن گاز بکار رفت . ده مژبه نخست در معرض رگباری از مواد منفجره و ناپالم قرار گرفت و آنگاه بمبهای گاز را فروریخته شد تا مردم ناگزیر شوند ازینا نگاه خارج گردند و بتوان آنها را باستانی مورد هدف قرار داد .

آزمایشهای میکربی جنگهای شیمیائی

طبق مدارک خدشه ناپذیری که در دادگاه نورنبرگ ارائه شد نازیها خود را برای اجرای جنگ میکربی آماده میکردند و در اردوگاه های اسیران ، اسرای جنگی را در معرض آزمایشهای خود قرار میدادند اما زمان بآنها مهلت نداد که این نقشه تبهکارانه را عملی سازند .
اما آنچه هیتلر نتوانست از قوه بفعل آورد دستگاه ریاست جمهوری جانشین آنرا بکمال رسانید و مورد عمل قرار داد . این جنایت کبرا از طرف ایالات متحدہ از سال ۱۹۶۱ آغاز گردید . ابتدا نیویورک تایمز مورخ اول ژانویه ۱۹۶۱ و بلافاصله رادیو سایگون قضیه را آفتابی کردند که چنین نقشه ای در ریش است . رادیو سایگون اعلام داشت : « برنامه ای در دست تهیه است که همه جنگلهای واقع در اطراف جاده های استراتژیک بوسیله مواد شیمیائی از میان بروند تا سربازان کمونیست از درون آنها خارج گردند و نابود شوند .*

طبق آماري که در همان اوان انتشار یافت فقط در عرض روزهای ۱۵ و ۱۶ ژانویه فقط در مسیر جاده شماره پنج در اثر سمیائی ضایعات زیر ببار آمد :

۱۴ هکتار کائوچوک

۱۵ هکتار قهوه

۳۵ هکتار باغ میوه

۵ هکتار محصولات گوناگون

و طبق آمار دیگری ضایعات مزبور در طی چهار سال از این قرار بوده است :

سال ۱۹۶۲ ۱۱۰۰۰ هکتار

سال ۱۹۶۳ ۳۰۰۰۰۰ هکتار

سال ۱۹۶۴ ۵۰۰۰۰۰ هکتار

سال ۱۹۶۵ ۷۰۰۰۰۰ هکتار

تنها در سال ۱۹۶۵ - ۱۵۰۰۰۰ نفر بدراجات مختلف در اثر این جنایتها

مسموم شدند .

بازهم توسعه جنگ

کشاندن این جنگ تبهکارانه بشمال ویتنام و حمله رازنانه به جمهوری دموکراتیک ویتنام مره حلّه نویسی بود از جناحهای جنگی ایالات متحده که تا بعد جنایت علیه بشریت توسعه یافت. آنچه هم اکنون در ویتنام شمالی میگذرد چیزی نیست که بمفهوم متعارف بتوان نام "جنگ" بر آن گذاشت. بلکه عبارت است از یک رشته عملیات ویرانگری و کشتار دسته جمعی بوسیله گروهی از رازنران حرفه ای و عاری از هر گونه احساس اخلاقی و ملاحظات قانونی که وسیعترین ذخایر و مهمات جنگی، و محصول تکنولوژی مدرن برای کشتار دسته جمعی را در اختیار خود دارد و یوانه واری خواهد تمام سلاحها را برای ویران کردن، کشتن، و سوختن بکار برد.

هدف بمبارانهای شمال ویتنام از هر ده بار هشت بار علیه مؤسسات عام المنفعه، سد ها، هیدروالکتریک ها، بیمارستانها، مدارس، باغچه های کودکان بکار می رود. در فاصله بین ۷ فوریه ۱۹۶۵ که حمله به جمهوری دموکراتیک ویتنام آغاز گردید تا اکتبر ۱۹۶۶ سیزده مرکز ایالتی بمباران شد. ۲۹۶ مدرسه، ۸۰ بیمارستان و مراکز بهداشتی و زایشگاه، ۸۰ کلیسا، و ۳۰ معبد ویران گردید. در روز پنجم ژوئیه ۱۹۶۶ دو قریه بنامهای نکوتوی و کوانگ بین با بمبهای ناپالم بمباران شدند. کسانی از بین اهالی که میخواستند از آسیب ناپالم بگریزند از طرف هواپیماها هدف گلوله های مسلسل های ۲۰ میلیمتری قرار می گرفتند.

بر طبق ارقام مندرج در ویتنام کوریر:

تا پایان دسامبر ۱۹۶۶ سیستم سد بندی ۱۵ ایالت بمباران شده، از جمله: ازاول مارس تا پنجم مارس سد بندیهای هونگ فینگ، هونگ نگوین، و نکه هر یک پنج بار بمباران شده است.

شصت متر از سد بندی کوانین در قسمت علیای رودخانه ما آسیب دیده و همچنین رشته های سد بندی رود ترالی واقع در ایالت تای بین و سد بندیهای روی رودخانه چاو - و - تونگ مورد اصابت بمب قرار گرفته اند.

ویتنام کوریر مینویسد:

"بسیار روشن است که ایالات متحده با تلاش برای از بین بردن یک ملت (genocid) از طریق ایجاد سیل، قحطی، و مرگ میخواهد مردم ویتنام را موعوب سازد." ولی هر روز میگذرد و تجاوزکاران از این هدف خود را دورتر می یابند. مردم ویتنام علیرغم همه این شداید و مهالک، در قبال حمله های شبانه روزی مقاومت میکنند. یک دست را برای دفاع از خود، از کودکان و سالخوردهگان که هدف ماشین مرگ ایالات متحده هستند جلومیاورند و دست دیگر را برای مرمت آنچه که ویران میشود، و همانطور که فان وان دونگ نخست وزیر جمهوری دموکراتیک ویتنام گفته است، برای تحکیم پایه های زندگی نوین بکار می اندازند.

VIII - فاشیسم ایالات متحده آمریکا

بیش از سی سال پیش از این بود که گوگلی دیمیتروف رهبر فقید مردم بلغاراضمن نطق خود درباره تهاجمات فاشیسم، بخطر بالقوه فاشیسم در آمریکا اشاره کرد و چنین گفت:

"فاشیسم آمریکا که در حال جنین بسر میبرد میکوشد تا سرخوردگی و نارضایتی توده ها را در مجرای ارتجاع فاشیستی افکند. . . . پیروزی فاشیسم در کشورهای متحده آمریکا وضع جهانی را بطور فوق العاده ای

تغییر خواهد داد.

از آن زمان که گهرگید میترورف این کلمات را بر زبان جاری ساخت تاکنون مچنان در معرض تحول و زرف قرار گرفته، فاشیسم آلمان بقدرت دولتی رسیده، دولت فاشیستی آلمان در هم شکسته و خرد شده است. اما اکنون بارد یگر فاشیسم آخرا لد و همچون سرنیزه سرمایه داری انحصاری، و بمنزله "پاد زهر" کمونیسم برای نجات سرمایه بزرگ احیا میگردد. آشیانه منتهی آلمان است و در حال حاضر آلمان غربی در حد و هفت سال پیش از این بود که والتر اولبریشتر رئیس شورای دولتی و دبیر اول حزب سوسیالیست متحده آلمان ضمن اظهارات خود در باره رویداد روز ۱۸ اوت ۱۹۶۱ چنین متذکر گردید:

"من میخواهم آزادانه اینرا بهمه کارگران و دهقانان و همه مردم صلح دوست آلمان غربی بگویم که حفظ و حراست صلح در آینده تا حد زیادی منوط با نهاست. زیرا میلیتاریسم و روانشیسم از آلمان غربی سرچشمه میگردد و صلح جهانی از طرف آلمان غربی تهدید میشود. با اینجهت بر همه مردم فرزانه آلمان غربی و همه آلمانیهای نیک واجب است که با اتحاد با هم بگریند و سیاست نابخردانه که از طرف عناصر اصلاح ناپذیر، که قصد حرکت بسوی مغرب دارند، از طرف زبانههای هیتلری تشنه انتقام، و از جانب فاشیستهای کهن و نو تعقیب میشود خاتمه دهند."

هر روزی که گذشته صحت این اظهارات بیش از پیش به ثبوت پیوسته است. فاشیسم نو در آلمان غربی در حال جولان است. و بدبختی دنیاد رانست که آلمان غربی بمشابه دژ فاشیسم تهنانمانده و فحشا که ایالات متحده در ویتهام مرتکب شده حاکم از تهدیل ایالات متحده است بیک دژ نوین فاشیسم و میلیتاریسم. در حقیقت آنچه که زمانی تهنانین بود اینک بدیل به غول عظیمی شده که سراسر جهان را مورد تهدید قرار داده است.

آیا این بدان مفهوم است که فاشیسم در داخل امریکا توفیق یافته است؟ بدون شك فاشیسم ضربه های زیادی بر بیکر اجتماع امریکا وارد ساخته و حتی انرا به مصیبتی بزرگ دچار ساخته است. اما نتوانسته است بدیل به نیروی قادر و مطلق گردد و مانند آلمان برجامعه امریکا تسلطی بیچون و چرا بیابد. فاشیسم امریکا بعلت شرایط خاصی آن سرزمین در شرایط کنونی متوجه بسط تسلط خود در خارج است تا با پیروزی در خارج به داخل یروش برود. این نوشته مریس دو ورژ در فرانس ابرواتر مورخ ۹ فوریه ۱۹۶۱ جنبه خاصی پیدا میکند:

"کشورهای متحده امریکا در ویتهام همان هد فی راتعقیب میکند که از عملیات خود در سن دومیعیک منظر نظر میداشت. در هر دو مورد موضوع عبارتست از خالت نظامی برای جلوگیری از تکامل یک ملت. آیا ناپالم و بمبهای فسفر دار و دیگر وسائل شیمیائی توانسته است یک قدرت خارجی را بان چیزهائی برساند که گشتاپو و ارد و گاه اسیران، توانست در داخل برای یک دولت تأمین کند؟ اینست آن مسئله ای که با تجاوزات امریکا در ویتهام مطرح میگردد. مسئله برسر فاشیسم خارجی است."

مبتهی بر همین واقعیت برای مردم ویتهام مسئله عبارتست از مواجهه پرازدت بین یک خلق در تمامیت ارضی آن و گروهی راهزنان مسلح. هر ویتهامی با ایمان راسخ باین واقعیت میجنگد که ازخانه و کاشانه خود دفاع میکند. قطع نظر از یک خونتای نظامی، و گروهی از مرجع ترین عناصر و کیسلینگهای این زمان، برای اکثریت قاطع مردم ویتهام جنبی جنگ تهناراهیسست که بروی آنها با زاست. و بهمین جهت چه در قعر جنگلها، در زوایای بیابانها، در درون قصبات و شهرها، چه در جبهه و چه در عقب جبهه، وند واقع در سراسر ویتهام جنبی جای امنی برای متجاوزین وجود ندارد. آنها از هر سو مورد حمله قرار میگیرند. در پناهگاههای خود، در پشت بارها، در بستر خویش در حالیکه رقیقه آنها یک بعب دستی در سینه خود پنهان ساخته و با اولین تماس هرد و قطعه قطعه میشوند. بهمین علت است که حتی سربازان مزدور دولت یوشالی، بطوریکه مورد تأیید خود افسران ارشد ایالات متحده است بمشابه سربازان فاقد هرگونه

ارزش جنگی هستند. اما بعضی اینکه فرصت کنند و بجهت آزاد می ملحق گردند گنجشکان ترسو میدل به عقابهای جنگی میشوند.

در طرف مقابل سربازان متجاوز قرار آرند که نمیدانند برای چه به ویتنام آمدند. آنها غالباً چون بذاک ویتنام میروند باین واقعیت پی میبرند که فریب خوردند و درد آمد افتاده اند. اما دیگر دیر شده است. جوانان امریکائی آرام تحت شرایط جنگ سلامت انسانی خود را از دست میدهند و میدل به قصابان زن و کودک و سالخورده میشوند. همهٔ خصایل انسانی آنها به همراه هستی و کاشانهٔ ویتنامی در شعلهٔ بمبهای آتشزایی که بر مردم فرو میریزند، میسوزد و نابود میشود. ارتکاب جنایت در آنها بصورت یک عادت ثانوی درمیآید، از همان زمره که روزگاری در خدمت هیتلر بودند و باربعیت تمام مرتکب انواع جنایتها میشدند. اس اس هائی که ابلیس بد نیانیا مد بودند اما از آنها ایلین ساخته شد.

یک ارتش ۵۰۰۰۰ نفری که در ویتنام در فن قصابی و تمهکاری تربیت میشود فرد ابرای خود مرد م امریکامشا مخطری عظیم است. ارتشی است که بهنگام ضرورت آماده است تنها همین همین جنایتها را بسود فاشیسم علیه خود مردم و جامعهٔ امریکامرتکب شود. گروههای اپوزیسیون رابه اطاعتها ی گاز بکشاند.

و این شبیر بیدارباشی است برای خود مردم امریکا. در حقیقت اگر نیروهای مترقی داخل خود امریکا بطور حازم در این نبرد همگانی علیه فاشیسم امریکائی شرکت بچویند پیش از اینکه فرصت فوت شود فاشیسم و جنگ مغلوب خواهد شد. این کار شدنی است و میتواند انجام یابد اگر جامعهٔ امریکادر مجموع خود آنچه را که در پیرامونش میگردد بدرستی تشخیص دهد، جنبهٔ فاشیستی و خطرناکی از آن را بشناسد. اما این آن کار ساده ای نیست که در بدای امر بنظر میروند.

اینک قرنی میگردد که جامعهٔ امریکا تقریباً از باقی دنیا جدا از نیست میکند. نسل معاصر آن از جنگ تجربهٔ عینی ندارد. در این قرن اخیر از یک دوران طولانی صلح و آرامش و پیشرفت بلا مانع متعجب بود ما ست مگرد و مورد که قسمتی از ارتش آن برای شرکت در جنگ جهانی بد انسوی دریاها اعزام گردیده است. درک آن از شرکتی که در این دو جنگ داشته درکی است بارتنگ تلاش برای جلوگیری از تجاوز کاران. گروه حاکمهٔ ایالات متحد از این سابقهٔ ذهنی برای دست یافتن بهدف خود در تحصیل سیادت جهانیسی استفاده میکند. امریکائی از فاشیسم و مظالم فاشیسم بمعنوم عام کلمه تجربه کمی دارد. مصائب جنگ برای آن افسانه ایست در فاصلهٔ زیاد با واقعیت. و باینجهت میتواند آسان بدام افسون فاشیسم بیفتد و در وهلهٔ اول نتواند ماهیت دخالت طراحان جنگ و تجاوز را تشخیص دهد.

از پایان دو مین جنگ جهانی تاکنون در موارد بسیاری صدای ناقوس و صغیر گلوله که میسرات د موکراسی امریکار ا بخطر انداخته و خواسته است انرا بزیر پای فاشیسم افکند در جامعهٔ امریکاطنین افکند است. در جوانب بسیاری از زندگی از زندگی جامعهٔ امریکا فاشیسم قدم بقدم پیش آمده و مواضعی بدست آورد است، ضربههای شدیدی بر موازین د موکراسی امریکا و مضمون و روح اعلامیهٔ استقلال و اعلامیهٔ حقوق بشر امریکا وارد کرده است، پارخنه در دستگاه قضائی امریکابه حیثیت و اعتبار آن لطعات سخت وارد کرده است. از طرفی "قانون سوگند نامه" کونیست نبودن" و ما ک کار تیمس و اصل تغیش عقاید راصحه گذاشته و از جانبی به کاریکاتوره های هیتلر و مجامع رنگارنگ فاشیستی از قبیل جمعیت نهنیاد جان بیرج که بسایر سازمانهای فاشیستی افزوده شده آزادی عمل داده است. آنتی کونیسم اینک میدل به پرچم فاشیسم امریکاشده است. برای بپردن به انحطاط قضائی و قانونگزاری امریکاشاید کافی باشد برخی قوانین ضد د موکراتیک آنرا که با سراسر مفاد اعلامیهٔ استقلال و مجموع سنتهای د موکراسی یک جامعه تضاد شد یسد دارد، و واقعی و نظر محالسن مقننه انفراد ربارهٔ مجامعی نظیر جمعیت جان بیرج که برنامهٔ رسمی و مدون آن بر اساس کانگستریسم مبتنی است و انرا بیشتر بصورت شعبه ای از سازمان مانیا در میآورد بساهم

بسنجید. درباره اینچنین سازمانی بود که در آوریل ۱۹۶۱ کمیته امنیت داخلی سنای امریکا بریاست سناتور جیمس ایملاند را می ذیل راصادر نمود:

"جمعیت جان بیروج ۰۰۰ بیک سازمان محافظه کار ضد کمونیست شهرت دارد ۰۰۰ ما خوشحالیم اعلام بداریم که این جمعیت طبق سوابق موجود سازمانی است وطن پرست."

با این ترتیب دیده میشود که در مورد گروههای سیاسی آنچه برای سیستم قضائی امریکا بدستگاه

مقننه آن اهمیت دارد جنبه ضد کمونیستی این سازمانهاست. و بهمین جهت این قبیل جمعیتها در

امریکاخیلی زود بیدل بیایگاه مرتجعترین عناصر و گروهی از وابستگان محافظه متغذ مالی، صنعتی، قضائی،

مقننه، سیاستمداران و میلیتاریستها میشوند. تاریخ اینگونه محافظ بقدر کافی گویای این واقعیت است

که تروریسم، تهدید و جنجالگری، راه رایا کلمک محافظ ارتجاعی مجالس سنا و نمایندگان و دستگاه قضائی

برای شرورترین نوع فاشیسم هموار کرد تا آنجا که منجر بقاجعه بزرگی برای مردم امریکا شد - قتل کندی -

قاجعه قتل کندی همراه با جریانی بود که میبایست از آن بعنوان يك فضااحت بزرگ قضائی یاد

کرد که بقوه قضائیه امریکا ضریب بزرگی وارد ساخت. وارن و کمیسون او ما مورد شد که چگونه جریان قتل

را مورد تحقیق قرار دهند. خود وارن بعلمت آنکه قبلا مورد حملات شدید جمعیت جان بیروج واقع شده

بود. مرعوض و ناتوانتر از آن بود که بعلمق توطئه برسد و حقایق را روشن سازد. وی نیز در برابر تروریسم

فاشیستی زانو زد. گزارش طولانی و مفصل وی که عالما و عابد همه چیز را بوجود اسوالد مقننول ختم میکردند

نظر مردم امریکا و مردم جهان تمامی جریان تحقیق را زیر علامت سؤال قرار داد. و پس از آن ۱۶ نفر از

کسانی که به نحوی از آنجا میتوانستند اطلاعاتی در این زمینه بدیگران بدهند از زن و مرد یکی پس از

دیگری از میان برداشته شدند بدون اینکه آب از آب تکان بخورد!

کندی کشته شد و نیرویی که پشت پرده قرار داشت و بار مسئولیت این قاجعه را بردوش میکشید

آنچنان محیط آکنده با ترور و وحشتی پدید آورد که حتی نزد یکتترین کسان کندی نیز ناگزیر بمسکوت

گردیدند و این خود علامتی جدی از خطری است که پایه و اساس نظام مشروطیت و دموکراسی امریکارا

امیلر زانند و مارا با جریانی مواجه میسازد که باید از آن بعنوان "موضوع جانسون" یاد کرد.

چرا موضوع جانسون؟

در دستگاه کندی وی کسی بود که بیش از همه از مرگ کندی سود جست. از زمره کسانی بود که از

احتمال خطری که ممکن بود حیات کندی را تهدید کند خبر داشت. هنگامی که قاجعه رخ داد، او آنگاه

که هنوز در درون هوا پیمای بود با آنچنان شتابی بسوگند خوردن برای تصدی ریاست جمهوری بود اذت که

حتی ژاکلین کندی که اینک دیگر بیوه شده بود خشمگین و متاثر گردید.

وی بهنگام سوگند در برابر مردم امریکا متعهد شد که نسبت به برنامه "جامعه بزرگ" سلف

خوش تاپایان کاروفادار بماند. اما آنگاه که بعقام ریاست جمهوری رسید، در عمل، ادامه دهنده و یسا

اجرا کنند برنامه گلد واتر از کار برد. همه چیز را فدای توسعه جنگ علیه ویتنام کرد تا در کولاهسا و

تیمور لنگهای سرمایه انحصاری و سود اگران مرگ و سازندگان اسلحه و پادشاهان نفت را از خود خشنود

سازد. در جریان سالهای اخیر وی در حدود یکصد هزار میلیون دلار بعمرفرسانید. است تاملتسی را

ناپود کند، ویتنام را بسرزمین سوخته بیدل سازد. برای اجرای این نقشه اهریسی بیش از یکصد هزار

جوانان امریکائی را قربانی کرد. راه فاشیسم و جنگ راه هموار ساخته است. امریکار ایشابه پناهگاه

این سیاهترین نیروهای ارتجاعی در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین معرفی کرد. است. اینست معمای جانسون

و موضوع جانسون که او را درباره مرگ کندی در زیر علامت سؤال قرار میدهند.

جانسون بعلمت شرایط مشخص و منحصر بفرود سال ۱۹۶۴ با وسیعترین نسبت آرا انتخاب

کنندگان بکاخ سفید راه یافت. هیچ رئیس جمهوری دیگر از اینچنین فرصت جامع و شرایط مناسب

همه جانبه برای خدمت کردن برائی دهندگان امریکائی و پیشبرد برنامه "جامعه بزرگ" و خدمت در راه هدف عالی آزادی و صلح برخورد ارنبود. هیچ رئیس جمهوری دیگر با این گستاخی و بی پروائی بهد فی که بخاطر آن انتخاب شده بود خیانت نکرد. هیچ رئیس جمهوری دیگر مانند جانسون ماهریت و حشمتی امریالیسم امریکا و طبیعت حیوانی فاشیسم امریکارا در مدتی با نسیبه کوتاه اینچنین عریان نساخت و مردم نشان نداد. هیچ رئیس جمهوری دیگر مانند جانسون جامعه امریکارا اینچنین در پیشگاه افکار عمومی جهان مطرود و لکه دار ساخت و حیثیت و شرافت امریکائی را در یک قمار تهمکارانه بابتدال نکشید.

IX - مردم امریکا - نیروی تعیین کنند

اجتماع امریکا بر سرد راهی قرار گرفته است و یک بحران شدید ارکان آنرا میلرزانند و صلح جهانی را تهدید میکند. فرد امریکاد یگرنمی تواند نسبت بانچه در پیرامون وی میگذرد بی تفاوت بماند و نیروی هار فاشیسم و امریالیسم را بلا مانع بگذارد. مسئولیت بزرگ فرد امریکائی اینست که پیش از اینکه عقابها بتوانند در نیار افسوی یک جنگ اتمی بکشانند، آنها را رام سازد و دهنه بزند. در تقریباً سی سال پیش از این مردم آلمان از تشخیصی خطر عاجز ماندند و نتوانستند نیروی متحدی برای مقابله با فاشیسم و جلوگیری در رسیدن آن بقدرت تشکیل دهند و بهای کلانی برای این غفلت پرداختند و جهان را نیز به بلا افتادند.

بسیست سال پیش از این قاضی جاکسون درد ادگاه نورنبرگ اعلام داشت :
 "شیخ نازیس آلمان را با آنچه بد نامی شومی در تمامی جهان آلوده ساخته است که لکه آن تا یک قرن بردامن این ملت باقی خواهد ماند. خود آلمانیها باندازه مردم غیر آلمانی حسابهای دارند که باید با این متهمین تصفیه کنند."

بحرانی که هم اکنون در امریکا میگذرد توده های مردم را متحدی متوجه ساخته است که در اثر خیانت خویش بچنین ورطه ای کشانید، میشوند. میتوان گفت در کمتر وقتی گروههای مختلف جامعه امریکا تا بدین حد از خود نسبت بوضع سیاسی علاقه و توجه نشان داده و در برابر رهبرانی که با آنها ساز و آرمانیهای آنها خیانت میکنند دست بمقاومت زده اند. همه اینها امید بخش است اما هنوز برای به بند کشیدن نیروهای اهریمنی کافی نیست. فاشیسم کشورهای متحد مانند آلمان هنوز وسائلی برای اغوا و فریب دارد. "سیادت امریکا"، "رهبری امریکا"، "امنیت امریکا"، "راه رسم زندگی امریکائی" - اینها اسلحه های روانی است برای کشانیدن توده ها در موجی از فاشیسم و شوینیسیم.

جالب است که در آنروزهایی که پتک خشم عمومی بصورت آرا دادگاه نورنبرگ بفرق فاشیسم آلمان فرود می آمد برخی محافل درد اخل امریکانگران آینده خود شدند. این نگرانی در گزارش ژنرال تلفورد تایلور رئیس جمهوری امریکانیزانحکاس یافت. وی در صفحات آخر گزارش خود مینویسد :

"این نظریه که ما خود را خیلی وابسته با اصول وضابطه های نورنبرگ کرده و بعهده گرفته ایم کسانی را بر حسب این اصول دابری کنیم، و کسانی را بجزم نقض آن ضابطه ها ب مجازات برسانیم حاکی از یک توجه مبهم ولی داعم التزاید است باینکه نورنبرگ سابقه بدی برجای گذاشته است. برخی اشخاص با این اشاره میخواهند بگویند که اگر روزگاری دولت ایالات متحد و در جنگی مغلوب شود، دشمن فاتح یک نورنبرگ تازه در یکی از شهرهای امریکا بوجود خواهد آورد تا اینکه رئیس جمهوری ما، وزیر کابینه ما، رؤسای ستاد ما، و صاحبان صنایع عظیم ما را بزند و ان و یا بسوی چوبه های داروین سازد..."

پاسخی که خود تایلور مستقیماً باین پرسش میدهد از اصل مطلب بدور و بمثابه شان خالی کرد از زیر بار جواب است. اما همین تایلور در جای دیگر همین گزارش منصفانه چنین مینویسد :

"عدالت اقتضای میکند ما در مورد متهمین تمهیدات سبب که آنها آلمانی هستند اصول و وظایفی

راملاک د اوری خویش قرار هیم که نتوان آنها را متساویاد رهمرد سران د ولتهای مقوق و درهمرد همه ملت‌های جهان ما مخذ قضاوت قرار داد.

و قاضی جاکسون در گزارش خویش بر رئیس جمهوری آمریکا :

" اقدام نهائی برای جلوگیری از جنگ‌های ادواری که بنحو ناگزیری در قالب قانون شکستی بین المللی تظاهر می‌یابند آنست که سیاستمداران رادر برابر قانون مسئول قرار دهم و اجازه بد هیند این نکته را روشن سازم که گرچه قانون در وهله اول درهمرد تجاوزکاران آلمان اعمال میگردد ولی ایمن قانون هدف سود مندی را تعقیب میکند. این قانون میبایست تجاوز از طرف هر ملت که باشد محکوم سازد. از انجمله د ولتهائی که در اینجابد اوری نشسته اند."

و نیز :

" ما در صورتی قادر به برکندن ریشه ستم د اخلی، اعمال شدت، و تجاوز از ناحیه کسانی که در اریکه قدرت حقوق مردم سرزمین خود را با اعمال میسازند نخواهیم بود که بتوانیم تمام افراد رادر برابر قانون جوابگو قرار دهم. این محاکمات نمود از مجاهدات کمرشکنی است برای اعمال اصول و موازین قانونی در مورد سیاستمداران که قدرت حکومتی را وسیله حمله بهائی صلح قرار داد و علیه حقوق همسایگان خویش دست بتجاوز میزنند. این محاکمات گوشه ایست از مجاهدت عظیم برای استقرار صلح."

می بینیم آنچه که درباره رهبران نازی آلمان محکوم شناخته شد خون آلمانی آنها نبود، بلکه عبارت بود از جنایت‌های جنگی، و جنایت علیه بشریت که بدست آنها انجام گردیده بود. د اوری عا دلانه و شرافتمندانه هر فرد آمریکائی در صورتیکه جنایت‌های باهمان ماهیت از طرف رهبران ایالات متحده انجام گیرد چگونه میتواند باشد؟ آیا آنها نیز این وظیفه را بر عهد ندارند که با فاشیسم کشورهای متحده تصفیه حساب کنند؟ وضع خود را با هیتلرها، هیملرها، گورینگها، و ایشن های خود روشن سازند پیش از اینکه فرصت فوت شود؟

در طی سالهای اخیر " شیخ نازی " کشورهای متحد و بدون وقفه بناوختن ناقوس ادا میده داد است. فاشیسم در این مدت پیوسته جامعه آمریکائی، د موکراسی آمریکائی، و همه مواریث انقلاب آمریکا را خواه از طریق اشکال قانون (ماک کارتیسم و غیره) و خواه از طریق ترور (قتل کندی و ۱۶ قتل پیایی درد نباله آن) مورد فشار شدید قرار داد است. توطئه گران از هیچگونه قتل و جنایت برای استمرار سلطه کامل خود بر جامعه آمریکا فروگذار نمیکنند: تظاهرات ضد جنگ مورد تعرض قرار میگردد. کسانی که از رفتن به ویتنام و مبدل شدن به د زخیم و قصاب مردم بیگناه آن سامان خود داری کنند بهحاکمه فراخوانده میشوند. بهرگونه تقاضائی از طرف سیاهها برای برقراری حقوق متساوی بسا گلوله و سگهای هار پلیسی پاسخ داده میشود. وحشیگری نژاد پرستان بدان حد رسیده است که حتی افراد سفید طرقد ارتساوی این حقوق راهم ترور میکنند و جنایت آنها بی مجازات میماند.

رئیس جمهور از قدرت مطلقه ای برخوردار است و این قدرت را برای از هم پاشیدن هر مقاومتی که علیه نقشه تبهکارانه برای تحمیل جنگ و تحصیل سیادت جهانی شاهد ه شود بکار میبرد. دستگاه قضائی آمریکا در تمام مسائلی که با منافع شوم سرمایه انحصاری مرتبط باشد قلیج و عقیم و مایه مسخره است.

پاسخ قاطع همه این مسائل و مشکلات عبارتست از عمل هم آهنگ و متحد تحت نظر یک رهبری متمرکز که نه تنها مورد پشتیبانی مردم خود آمریکا خواهد بود بلکه از حمایت اقدار عمومی همه مردم جهان برخوردار خواهد شد و احترام تمامی بشریت را بخود جلب خواهد کرد و برای آمریکا حیثیت و اعتبار اخلاقی بی پایان فراهم

خواهد ساخت .

اینک ساعت ۱۲ فرامیرسد . آیانیروهای اهریمنی فاشیسم و جنگ در امریکا آزاد خواهند ماند تا آنرا بنوازند و جهان را بپروائی بکشانند یا اینکه مردم صلح و ارواح نجیب دوش بدوش مسردم جهان ، تا هنوز فرصت باقی است اینکار را بدست خواهند گرفت . د آوری تاریخ سخت و خشن خواهد بود . (*)

(*) این مقاله تلخیصی است که مؤلف آن از کتاب مصلحتی که در این زمینه بزبان انگلیسی تدارک دیده است برای مجله "دنیا" بعمل آورده است . دنيا

سخنی در باره

برتولد برشت و مکتب هنری او

(بناسبت ۷۰ سالگی تولد برشت)

"سیاست در تئاتر: کافی نیست که از تئاتر تنها معرفت، تنها تصاویر عقلی و واقعیت طلبید، شود. تئاتر، باید شور معرفت را برانگیزد. شوق تغییر واقعیت را ایجاد کند. تماشاگران، نباید تنها باشند، که چگونه پرومته از بند آزاد میشود، بلکه باید خود شور رهاوندن او را فریاد کنند. همه این شور و شوقها که بیسره، مخترعان و کاشفان است و این احساس ظفرمندی که بیسره، منجیان است، باید از طرف تئاتر، تعلیم داده شود."

برتولد برشت - سال ۱۹۵۳

Motto der "Katzgraben". Notate aus: "Theater der Zeit".

دهم فوریه سال جاری برتولد برشت ۷۰ ساله میشد و اکنون ۱۲ سال از مرگ این "بزرگترین درام نویس عصر حاضر" این شاعر، نویسنده، تئوریسین و کارگردان تئاتر میگذرد. بسیار اندک اند درام نویس یا نویسندگانی که آثارشان چه در زمان زندگی و چه پس از مرگشان باین وسعت در سراسر جهان مورد علاقه واقع شده باشد. امروز از قتلاند گرفته تا سیلان، از ژاپن گرفته تا آمریکا، نمایشنامه های برشت زینت بخش تئاترهای بزرگ اغلب کشورهاست. آثار او به اغلب زبانها ترجمه شده و میشود. و هنر نوآوری در امر تئاتر کوشش میکند که مهر و نشان برشت را در نوآوری خود داشته باشد و از او الهام بگیرد. حتی در مهبان مانیز برشت ناآشنا نماند و گذشته از اینکه عدّه از مترجمان برخی از آثار او را ترجمه کرده اند و بدینوسیله مردم ایران را با آثار برشت آشنا ساخته و از اینراه خدمت بزرگی به پیشرفت هنر تئاتر در ایران کرده اند، عدّه ای از هنرجویان دانشکده ها و یا انجمن های فرهنگی نیز به بازی نمایشنامه های برشت دست زدند.

زندگی و آثار برشت

برتولد برشت که نام اصلیش "اوگن برتولد فریدریش برشت" (Eugen Berthold Friedrich Brecht) است در دهم فوریه سال ۱۸۹۸ در آئوکسبورگ (Augsburg) در "خانواده مرفهی" چشم به جهان گشود. بعد از گذراندن دبیرستان (گیمنازیوم) در شهر مونیخ به تحصیل پزشکی و علوم طبیعی پرداخت. هنگام اولین جنگ جهانی بخدمت ارتش درآمد. برشت در قطعه شعری بنام "راند" (Bis zur Verjagt mit gutem Grund) میگوید:

"من بعنوان پسر خانواده مرفه‌ی بزرگ شده‌ام. پدر و مادرم يك يقه آهاری به گردن من بستند و ماباعادات مخدوم و سرور بودن تربیت کردند. هنرآمردان را بمن آموختند. اما همینکه من کمی رشد کردم و به دور و بر خود نگرستم، از مردم هم طبقه‌ام خوشم نیامد. نه از آمدان و نه از چاکری بخود از هیچکدام راضی نبودم. باینجهت طبقه خود را رها کردم و خود را در خدمت مردمان بی چیز قرار دادم. باینطریق آنها خائنی را تربیت کردند. آنها همه هنرهای خود را به آموختند و او آنها را به دشمنان شان فروخت."

هنگام تحصیل درد بیروستان و درد انشگاه برشت اولین شعرهای خود را سرود و قطعات کوچکی به نشر نوشت. در سال ۱۹۱۸ با وحشت جنگ جهانی اول آشنا شد. در همین زمان پیش بینی کرد که: يك نیروی مبارز نوین یعنی پرولتاریای انقلابی در مقیاس جهانی بر روی صحنه ظاهر شده است. در انقلاب نوامبر بعنوان عضو شورای کارگران و سربازان آوگسبورگ شرکت کرد. ماجریان انقلاب باعث یأس این شاعر که فاقد تجربه سیاسی بود، شد. تماس خود بخودی او با جنبش کارگری در این زمان قطع گردید تا اینکه ده سال بعد از نو و محکمتر با این جنبش پیوند یافت. از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳ برشت به تحصیل خود ادامه داد. در سال ۱۹۲۳ بعنوان درام نویس تماشاخانه (Kammerspiel) مونیخ بکار مشغول شد و تاهنگام اقامت در برلین (۱۹۲۴) باینکار ادامه داد. در سال ۱۹۲۲ برشت اولین نمایشنامه خود را بنام "بعل" (Baal) نگاشت. از همان ابتدا ی کار هنری برشت آشکار شد که وی تحت تأثیر اکسپرسیونیسم که در آن زمان تأثیر درام را در بر گرفته بود، نیست، بلکه کارهای او با وجود جنبه های ایدئالیستی که در آنها وجود دارد، واقعی، و مادی هستند. برشت کوشش نمیکند در نمایشنامه های خود برای تنازع داستان (Konflikt) راه حلی نشان دهد تا مانند برخی نمایندگان مکتب اکسپرسیونیسم، راه حل ظاهری نشان نداده باشد. بهمین جهت او در نمایشنامه "بعل" سر نوشت شاعری را بیان میکند که ترجیح میدهد يك انسان سود مند بحال اجتماع نباشد تا مباد از این راه به اجتمعی که در حال انحطاط است، خدمتی کرده باشد.

"بانگ طبل هادرش" که در سال ۱۹۱۹ طرح ریزی شده بود و در سال ۱۹۲۲ بعنوان دومین اثر برشت منتشر شد حاکی از یأس نویسنده از جریان انقلاب آلمان است. برشت که در این موقع هنوز به اندیشه های مترقی اجتماعی مجهز نبود، نمیتوانست عمق این انقلاب را درک کند. در همین سال برشت بخاطر "بانگ طبل هادرش" جایزه کلایست (Kleist) داده شد.

هربرت هاپینگ (Herbert Herring) که اکنون هشتاد سالگی عمر خود را میگذراند و یکی از نقادان نام آور آلمان است در ۱۹۲۲ در باره برشت پس از ستودن نبوغ او و تأثیرش در نویسندگان عصر خود مینویسد:

"هنرمند ۲۴ ساله برشت یکسبه چهره هنری آلمان را تغییر داد. با برشت يك آهنگ جدید، يك نوا و دید تازه ای به عرصه آمده است. این تنها حادثه هنری نیست که برشت در اولین نمایشنامه خود (بانگ طبل هادرش) وقایع زمان را مجسم کرده است که تا بحال صحبت آن بوده. واقعه ای نیست که زمان بمنزله زمینه، مشابه آتسفر، در درام وارد شده است و این زمان خارج از هرگونه فعلیت مجسم و مادی است. برشت هرج و مرج و فساد را روی پوست و گوشت خود حس میکند و نیروی تجسم بی مانند بیان او از همینجا سرچشمه میگیرد. این بیان بطرز خشنی شهبوانی است و ظرافت مالدیخولیائی دارد. در آن فرومایگی ها و غمهای فلاکت بار، طنز کزنده و غذائی شکوه گس وجود دارد. برشت انسانهارا همیشه در تأثیرشان بر انسانهای دیگر مبیند. علامت نبوغ برشت در آنست که او با درامهای خود يك مجموعه کاملاً هنری یا تمام قوانین خود، با شیوه ویژه دراماتورژی خود خلق کرده است. امروز درام نویسی وجود دارد که ظاهراً فساد را مجسم میکند

ولی یا این تجسم نور می باشد ، که ظاهراً وقیح است ولی باوقاحت خود تکان می دهد ، که جوانست ولی ژرف بین است . بانخستین واژه درام های او انسان درمی یابد که : فاجعه آغاز شده است .
(Von Reinhardt bis Brecht , Bd. 1, S. 273-274).

برشت با اتفاق نویسنده معروف لیون فویش و وانگر (Lion Feuchtwanger) نمایشنامه " زندگی ادوارد دوم پادشاه انگلستان " را در سال ۱۹۲۳ نوشت که در همانسان در تماشاخانه (Kammerpiel) مونیخ بروی صحنه آمد . بانوشتن این نمایشنامه برشت می خواهد نمایشنامه -

های شکسپیر را به سبک دیگری - غیر از آنچه تا آنوقت در آلمان معمول بود - بروی صحنه بگذارد . نیوگ و دانش برشت در امر تاتر که در این زمان نظر عده ای از مردان بزرگ تاتر آلمان را بخود جلب کرده بود ، باعث شد که ماکس راینهارت (Max Reinhardt) مسئول تاتر آلمان ارباعنوان دراماتورگ برای تاتر خود جلب نماید . برشت از مونیخ به برلین تغییر مکان داد ، جائیکه او با انسانها ، اندیشه ها و جنبش های اجتماعی تماس بیشتری گرفت . در این موقع عده زیادی از روشنفکران دارای اقرار و عقاید چپ زندگی میکردند و کوشش آنها این بود که با جنبش انقلابی کارگری همکاری کنند . برشت بنسبست آشنائی با این روشنفکران و در نتیجه آن با اندیشه های مترقی به تحصیل مارکسیسم اشتغال ورزید . در سالهای ۱۹۲۸-۱۹۲۹ مدرسه " کارگری مارکسیستی را با تمام رساند . تیز شدن تضادهای سیاسی و اقتصادی بعد از بحران اقتصادی (۱۹۲۹) و نیز قدرت کشش سیاست جبهه واحد کمونیستی آن چنان نیروی بود که برشت را وادار کرد تصمیم نهائی خود را برای تمام زندگی بپذیرد . او تصمیم گرفت از برونلاریای انقلابی و حزبی پشتیبانی کند ، بدون آنکه عضو سازمان آن باشد .

در سال ۱۹۲۴ برشت نمایشنامه دیگر خود را بنام " انبوهی شهرها " (Dickicht der Städte) که در سال ۱۹۲۱ طرح ریزی شده بود ، تمام کرد . در جریان سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۶ برشت به نوشتن نمایشنامه " آدم ، آدم است " (Mann ist Mann) مشغول بود که بالاخره در سال ۱۹۲۷ بپایان رساند . برشت در این نمایشنامه کوشش میکند " جمع فاسد و تهاجمی را که در این سالها در حال پیشرفت بود ، و همچنین نیروی گمراه کننده آنرا " بررسی کند . مقصود برشت از جمع فاسد و تهاجمیتر و حامیان مالی او بودند .

نیروی آفرینندگی برشت روز بروز شکوفان ترمیشد . در سالهای ۱۹۲۹-۱۹۲۸ برشت نمایشنامه " اوپرای سه پولی " (Dreigroschenoper) و " صعود و نزول شهرها گونی " (Der Aufstieg und Fall der Stadt Mahagonny) را نوشت که کورت واپل (Kurt Weill) آهنگساز مترقی آلمان برای هردو نمایشنامه ذکر شده موسیقی مناسبی تهیه کرد . این دو نمایشنامه که نتیجه مطالعات اقتصادی و اجتماعی برشت است ، درست در زمانی نوشته شده است که برشت به تحصیل مارکسیسم اشتغال داشت . برشت در این دو نمایشنامه نیروی هر بی پول را که سرزنش انسانها حاکم است و روابط میان آنها را تنظیم میکند ، افشا می سازد . اما در همان حال که " اوپرای سه پولی " شهرت جهانی بدست آورد ، نمایشنامه " صعود نزول شهرها گونی " مدت زمانی توجه تماشاگران را جلب نکرد . این نمایشنامه برای اولین بار در لایپزیک بمعرض تماشا گذارده شد و حادثه مهمی در تاتر بوجود آورد .

در نمایشنامه هایی که برشت در سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۹ نوشت کوشش میکند واکنش در برابر روابط موجود اجتماعی را از طریق نشان دادن جنبه غیر معقول آنها در معرفت انسانها نفوذ دهد . از آنجا که برشت بعد از تمام مدرسه کارگری مارکسیستی ، ماتریالیستی فکر میکرد ، لذا تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی در نمایشنامه هایش روشن ترمیشد و در نتیجه او راه خود را به طرف ادبیات سوسیالیستی هموار کرد . در همین زمان است که او نمایشنامه " زاندارک مقدس کشتارگاهها "

(Die heilige Johanna der Schlachthöfe) رانوشته در این نمایشنامه، برشت از زبان ژاندارک که میگوید: « آنجا که زور حکومت میکند، قسط زور بکار آید، و آنجا که انسانها هستند، باید به یک یگرک کش کنند» ثابت میکند که استعمار انسان از انسان قسط بوسیله اجرای زور بر طرف میشود. در نمایشنامه " اقدامات " (Die Maßnahme) (۱۹۳۱) که موسیقی آنرا هانس ایسلر (Hanna Eisler)، یکی از مرقی ترین آهنگسازهای آلمان نوشت، برای اولین بار برشت کوشش میکند اسلوب های مبارزه انقلابی را موضوع اصلی داستان قرار دهد. و بعد از آن نمایشنامه " مادر " (Die Mutter) (۱۹۳۲) اقتباس از رمان معروف ماکسیم گورکی رانوشته که در آن کوشش میشود نه فقط استبداد های نادرست از زندگی راز بین ببرد، بلکه میخواهد درک نوینی از مسائل اجتماعی را جانشین آن سازد. این نمایشنامه یکی از زیباترین آثار ادبیات سوسیالیستی آلمان است. برشت بسا نوشتن این نمایشنامه نظریه خود را در مورد اجتماع بیان میدارد: « نویسنده یا درام نویس جهان را بمنزله يك مقوله قابل شناخت و قابل تغییر باید در آثار خود منعکس سازد. »

در سال ۱۹۳۳ که فاشیسم در آلمان بقدرت رسید، برشت وطن خود را ترک کرد. او ابتدا به پراگ سپس به وین و از آنجا از راه سوئیس و فرانسه به دانمارک رفت و در آن کشور تا سال ۱۹۳۹ با همسر هنرمند خود هلنه وایگل (Helene Weigel) بزمیست. از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۰ در سوئد اقامت گزید، و بین سالهای ۱۹۴۸-۱۹۴۱ از راه هلند به اتحاد شوروی سفر کرد، و از آنجا به آمریکا (کالیفرنجا) مهاجرت نمود. برشت در سالهای مهاجرت از تمام وسائل موجود: صحنه، فیلم، مطبوعات، رادیو و تریبون ها استفاده کرد و علیه دد فاشیسم که بر میهن اوسایه افتده بود، مبارزه کرد. پیشرفتهای وقت هیتلر باعث گمراهی او نشد. او با فاشیسم مخالف بود و مبارزه خود را علیه آن روز بروز قزوترا ساخت. برشت از سال ۱۹۳۶ با اتفاق لیون فوبیت و انگر و ویلی بردل (Willi Bredel) مجله " وازه " (Das Wort) را که در اتحاد شوروی منتشر میشد، پایه گذاری نمود. همچنین در سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۳۷ در پاریس و مادرید درکنگره های نویسندگان بین المللی که در این دو شهر تشکیل شد، سخن رانی نمود و بدفاع از فرهنگ بشری و ضرورت تشکیل جبهه ملی ضد فاشیستی پرداخت. در همین سالهای مهاجرت است که برشت بهترین آثار خود را نوشت.

۱۹۳۳-۱۹۳۴ برشت نمایشنامه " یگر خود را بنام " سرگرد ها و سرد رازها " (Die Rundköpfe und die Spitzköpfe) که موضوع آن علیه برتری نسلزادی فاشیستی است و نمایشنامه " هراسها و کوراسها " (Die Horatier und die Kuratier) را که در آن مسائل مربوط به جنگ های عادلانه و غیر عادلانه را تجزیه و تحلیل کرده است، نگاشت. در نمایشنامه " هراس و بیباکی برای سوم " (Furcht und Elend des dritten Reiches) (۱۹۴۱) که حاوی ۲۴ صحنه مستقل است و برشت موضوع آنها را از روزنامه ها و خبرهای سینمایی گرفته است، رفتار انسانها را در دیکتاتوری هیتلر معرفی مینماید. نمایشنامه یک پرده ای او موسوم به " تنگنای خانم کارار " (Die Gewehre der Frau Carrar) (۱۹۳۷) نشان میدهد که چگونه زن ماهیکوبی بجای آنکه در مقابل ضد انقلاب خاموش بماند و ناپدید شود، با فرزندانش در مبارزه نجات بخش ملتش شرکت میکند. در سال ۱۹۳۸ تحت تاثیر خیرتجزیه اتم بوسیله دانشمندان آلمان نمایشنامه معروف تاریخی خود را بنام " زندگی گالیله " نوشت. برشت متن این نمایشنامه را با راهات تغییر داد. مثلاً در اولین طرح برشت گالیله بنیاد گذار فیزیک مدرن را دانشمندی معرفی میکند که در مقابل انکیزسیون تسلیم میشود ولی کار خود را ادامه میدهد تا در زوقشارد دیکتاتوری حقیقت را بیابد. بعد از چهاران هیروشیما بسا بمب اتمی، برشت نمایشنامه را تغییر داد. در طرح دوم نمایشنامه " زندگی گالیله " که در کالیفرنیا نوشته است تمایم شدن گالیله محکوم میشود. برشت در این موقع بی میورد که اگر پیشرفت علم از ترقی اجتماعی جدا

بماند این وضع متضمن چه خطر عظیمی است. گناه گالیله در نمایشنامه عبارت از آنست که او باین جد اماندن پیشرفت علم از ترقی اجتماعی در یک لحظه قطعی تاریخی، تسلیم شده است. در هیچیک از آثار ادبی معاصر، مسئولیت اجتماعی دانشمندان بدینگونه زیبا و منجز بیان نشده است.

در سال ۱۹۲۹ برشت نمایشنامه "نه د لاور فرزند انش"

(Mutter Courage und ihre Kinder) راکه

موضوع آن از "جنگهای سی ساله" اتخاذ شده بود نوشت. (موسیقی از پائول دسساو (Paul Dessau))

برشت در این نمایشنامه زن کاسبکاری را به تماشاگران عرضه میکند که میخواهد از جنگ بزرگ، در آمد ناچیز خود را بدست آورد، ولی او در این راه فرزند ان و سرمایه خویش را از دست میدهد، بدون آنکه از این ضرر جانی و مالی درسی بیاموزد. در همین سال برشت اپرای "محکومیت لوکولوس"

(Die Verurteilung des Lukullus) رانوش

که موسیقی آنرا پائول دسساو تنظیم کرد. در این اپرا هم برشت مسئله جنگ را موضوع اصلی قرار میدهد.

در سال ۱۹۵۱ برشت در این نمایشنامه تجدید نظر کرد تا اختلاف بین جنگهای عاد لانه و غیر عاد لانه را بهتر مجسم کند. در سالهای ۱۹۳۸-۱۹۴۰ برشت نمایش-

نامه "نیکمرد سیچوانی" (Der gute Mensch von Sezuan) رانوش (موسیقی: پائول دسساو) در این نمایشنامه برشت نشان میدهد که تحت روابط غیر انسانی حاکم در اجتماع غیر ممکن است انسانی



رفتار کرد. در عین حال هم در چنان اجتماعی غیر ممکن است که صفات انسانی مردم ساده را از بین برد.
 در سالهای ۱۹۴۰-۱۹۴۱ نمایشنامه " آقای پونتیلیا و چاکرش ماتتی " (Herr Puntilla und sein Knecht Matti) را برشته تحریر آورد که در آن يك ثنودال قتلندی را نشان میدهد که در حال مستی " صفات انسانی " از خود بروز میدهد ولی همینکه مستی از سر او بیرون میرود، دوباره همان بهره کش بی رحم باقی میماند.

نمایشنامه " کانگستری " صعود جلوی پدیسر آرتوروشی (Der aufhaltsame Aufstieg des Arturo Ui) کوششی است برای آنکه به سرمایه داری نشان بدهد، صعود هیتلر از آن جهت بود که وی در کانون مورد اعتماد سرمایه داری جایگزینش شود. درد و نمایشنامه " چهره های سیمون ماکار " (Die Gesichte der Simone Machard) (۱۹۵۷، موسیقی از هانس ایملر) که در سالهای ۱۹۴۱-۱۹۴۲ با تفاق لیون فویش و انگر نوشته شده است و " شوک در جنگ دوم جهانی " (Schweyk im zweiten Weltkrieg) که در سالهای ۱۹۴۱-۱۹۴۴ با موسیقی هانس ایملر نوشته شده و اقتباس از رمان معروف یاروسلاوا شک نویسنده چکی است، برشت دو سیما از ادبیات جهانی را در مقابل جنگ فاشیستی قرار میدهد: " دوشیزه اورگان " و " شوک سرباز شجاع " به اشکال مختلف در مقابل رژیم هیتلری مقاومت از خود نشان میدهند.

آخرین درام معروفی که برشت در مهاجرت نوشته است " دایره کچیسن ققاز " (Die kaukasische Kreidekreis) نام دارد که در سالهای ۱۹۴۵-۱۹۴۴ نوشته شده است و در سال ۱۹۴۹ موسیقی آنرا پائول دسائو تنظیم کرده است. برشت مضمون (Fable) این نمایشنامه را از يك افسانه چینی اتخاذ کرده است و قصد او اینست که با روشی خاص خود نشان دهد که جهان بکسانی تعلق دارد که آنرا قابل زیست میکنند.

برشت بعد از آنکه در کمیسیون مبارزه فعالیت ضد امریکائی مجلس سنای آمریکا بازجویی قرار گرفت، مجبور شد امریکار ترک کند و از راه سوئیس و چکوسلواکی به آلمان (بخش دموکراتیک) آمد. با کمک فراوان و بی شائبه دولت جمهوری دموکراتیک آلمان برشت توانست با تفاق همسر هنرمندش هلنه وایگل " برلینر انسابل " (Berliner Ensemble) را تشکیل دهد. در اینجا بود که برشت بعنوان کارگردان نمایشنامه های خود را بعنوان نمونه بروی صحنه آورد و موقعیت جهانی کسب کرد.

در سال ۱۹۵۱ برشت بدریافت جایزه ملی درجه اول " و در سال ۱۹۵۴ " جایزه لنینی بین المللی صلح " موفق شد. تأثیر بنام او که در حال حاضر توسط پروفیسور هلنه وایگل اداره میشود یکی از شایسته ترین تأثیرهای جهان است که جوایز بین المللی فراوانی بدست آورده است.

مختصری درباره نظریات برشت در مورد تأثیر

تأثیر دو عامل مهم زنده دارد: بازیگر و تماشاگر. تا قبل از برشت اغلب درام نویسان یا کارگردانان بزرگ دنیا تمام هم خود را مصروف هنر بازیگر بودن میکردند. از بازیگر میخواستند، طوری بازی کند تا تماشاگر را مسحور کند، احساسات او را تحریک نماید، تماشاگر را با خود در واقعه ای که روی صحنه اتفاق میافتد همراه ببرد و او را از این حقیقت غافل کند که آنچه او میبیند تا آنست که حقیقت زندگی. اما به خود تماشاگر توجهی شایان نداشته اند.

استاتیسلاوسکی با " سیستم " خود تمام تجربه ای را که سالیان دراز بعنوان بازیگر و کارگردان اندوخته بود، درد سترس بازیگران گذاشت. اثر او بنام " کار بازیگری نقش خود " هم امروز در اکثریت کشورهای جهان بعنوان " سمینار استاتیسلاوسکی " درد انشکده های تأثیر تدريس میشود. اگر استاتیسلاوسکی فن " ادراک درونی " را در تأثیر وجود آورد و از بازیگر خواست که روی صحنه " زندگی "

کند، برشت فن "غرابیت" (Verfremdung) را منشا کار خود قرار داد. برشت اصطلاح "غرابیت" را که برخی از مترجمین در ایران بخطا "فاصله گذاری" ترجمه کرده اند (ترجمه نادرستی از معادل فرانسوی "Distanciation") درست بمعنای اصلی آن یعنی امری غریب و عجیب بکار میبرد. برشت در همه چیز نمایش: صحنه، لباس، گریم، نوع حوادث، نامها، سیرحوادث "غرابیت" و شگفتی ایجاد میکند. نمایش تکرار شکل ظاهری زندگی نیست، با آنکه تکرار محتوی واقعی زندگی است. باین شکل تماشاگر در نمایش (برخلاف نمایش استانیپلاوسکی که "خود زندگی" است) غرق نمیشود، بلکه از آن دور میماند، و میتواند در آن نظر کند، از آن متحیر شود، در باره آن بیندیشد.

هدف برشت آنست که چون نمایش به تماشاگر احتیاج دارد، لذا او باید نقشی در نمایش داشته باشد. زیرا منظور از نمایش تنها تهنید یا اخلاق یا تحریک احساسات تماشاگر نیست، بلکه باید او را بقدر وادارد تا زمانی که از سالن نمایش خارج میشود، چیزی آموخته باشد. برشت که نیروی تفکر و کار خود را در خدمت "پایینیها" گذاشته بود، توجه و علاقه خود را به انسان معطوف کرد، و چون انسان در اجتماع زندگی میکند، لذا اجتماع موضوع کار او قرار گرفت. اجتماعی که از جوامع مختلف، انسانهای مختلف و تضادهای مختلف تشکیل میشود. ولی کافی نیست تنها بیعدالتیهای اجتماعی را بر مردم نشان داد، بلکه باید اجتماع و انسانها را در تاترطوری نشان داد که هر دو آنها باین عاملی که تغییر میکند و تغییر میدهد مورد توجه تماشاگر قرار گیرند.

فن "غرابیت" برای آنست که:

"به تماشاگر حالت مطالعه و انتقاد در برابر حوادثی که به نمایش درآمده اعطا کند، او را مسحور و جاد و سنازد. بکار بردن فن "غرابیت" برای این هدف است که صحنه تالار نمایش از کلیه "جادوها" پاک بشوند و هیچ محیط خوابی طبعی در آن وجود نداشته باشد. در اینجا تماشاگر نه از طریق بحرارت آمدن و نه از طریق تحریک اعصاب "براه آورده نمیشود". بطور خلاصه کوشش نمیشود در تماشاگر تصویری ایجاد شود که او شاهد یک حادثه طبیعی بدون مطالعه است" (۱) بنابراین نظر باید تماشاگر وقتی سالن نمایش را ترک میکند، تغییری یافته باشد، باید نتیجه گیری از آنچه که او دیده است، بخود او واگذار شود، تا بدین طریق نیروی آندیشیدن او تحریک شود. پس هدف "تاترحماسی" برشت، که در سالهای آخر زندگی به "تاتردیا لکتیک" بدل شده بود، علاوه بر آنچه که او در مورد بازیگر و نقش او گفته است، اینست که نقش تماشاگر را با و بفهماند، با و پیامورد که در قبال وقایع بیطرف نماند، با صحنه و بازیگر رابطه مستقیم برقرار سازد، و در مقابل مجموعه آنچه که می بیند، بیاندیشد و نتیجه گیری و داری کند.

اگر در شکل "تاتردیا لکتیک" ارسطویی صحنه حادثه ای را "مجسم میکند" و تماشاگر را با حادثه می آمیزد و فعالیتش را قلع میکند، در شکل "تاترحماسی" برشت صحنه حادثه را حکایت میکند و تماشاگر را تماشاگر باقی میگذارد، ولی نیروهای فعالش را بیدار میکند. همچنین "تاترحماسی" بجای "تجریه" به تماشاگر "معرفت" میآموزد و او را با حادثه روبرو میکند، در "تاترحماسی" انسان موضوع مطالعه است و تغییر می پذیرد و تغییر میدهد. اگر در شکل "تاتردیا لکتیک" دنیا بدانگونه که هست نگریسته میشود، "تاترحماسی" دنیا را در حال تحول مینگرد و از آنچه که انسان باید بکند سخن میگوید.

برشت - مارکسیست و کمونیست

تاچندی پیش در آلمان فدرال کوشش میشد (و شاید هنوز هم میشود) که شخصیت هنری برشت

را از شخصیت سیاسی او جدا کنند. ابتدا با جلوگیری از روی صحنه گذاردن نمایشنامه های او میخواستند از شهرت او بعنوان يك نویسنده مارکسیست بکاهند و چون در اینکار موفق نشدند، زیرا:

شب پره گروصل آفتاب نخواهد روشق بازار آفتاب نگاهد

تصمیم گرفتند از نمایش نمایشنامه های او جلوگیری کنند. ولی در اینمورد هم تیرشان بسنگ خورد، زیرا نیروهای ترقیخواه و کارگردانان مترقی در آلمان فدرال هم کم نیستند، بطوریکه امروز نمایشنامه های برشت هم در برنامه آثارهای آلمان فدرال نیز چشم میخورد.

در مینن ما ایران هم اغلب مترجمین شایسته ای که نمایشنامه های برشت را ترجمه کرده اند در مقدمه های که بر نمایشنامه های ترجمه شده نوشته اند، ذکر کرده اند که برشت "عضو هیچ حزب سیاسی نبود" است. اگر منظور مترجمین محترم داشتن کارت عضویت حزبی است، البته حقد دارند، زیرا برشت دارای چنین کارتی نبود. ولی اگر مقصود اینست که برشت عقیده سیاسی نداشته است، یاد راجتماع چشمی را تعقیب نمیکرد، است، اینجاست که باید گفت اشتباه میکنند.

همانطور که در شرح حال برشت آمده است، برشت در سالهای ۱۹۲۸-۱۹۲۹ مدرسه کارگری مارکسیستی را گذراند. است وقایع سیاسی و اقتصادی آنوقت آلمان آنچنان در او اثر گذاشت که تصمیم گرفت برای مدت عمر از پرولتاریای انقلابی و حزبش پشتیبانی کند.

برشت میگوید:

"وقتیکه من سالها نویسنده مشهوری بودم، از سیاست هیچ چیز نمیدانستم، و نه يك کتاب یا يك مقاله از مارکس یا در باره مارکس ندیده بودم. من در آنوقت ۴ درام و يك اپر نوشته بودم که در بسیاری از تئاترها بازی میشد. من جایزه فرهنگی دریافت داشته بودم و در موقوع فرانسدم عقیده مغزهای مترقی غالباً میتوان عقیده مرا نیز خواند. اما من هنوز ABC سیاست را نمیفهمیدم و باند از يك دهاتی که در يك خانه روستائی زندگی میکند از قواعد امور اجتماعی میبهم بی اطلاع بودم. در سال ۱۹۱۸ من عضو شورای سربازان و در USPD بودم و بعد که وارد کار ادبی شدم، فقط بيك انتقاد نیهلیستی از اجتماع پروروشائی اکتفا میکردم. حتی فیلمهای عالی ایزن اشتاین که تا غیر عجیب و غریبی داشتند و اولین نمایشهای تأثیر بیسکاتور که مورد تحسین من بودند، مرا بر آن نداشتند که به مطالعه مارکسیسم اشتغال ورزم. شاید علت آن این بود که من تحصیلات مقدماتی علوم طبیعی داشتم (من سالها پزشکی تحصیل کردم) و همین امر مرا از تئاتر و نقیض جبهات عاطفی بطرز عجیبی مصون نگاه میداشت. بعد حادثه ای بمن کمک کرد: برای بيك نمایشنامه بعنوان زمینه اساسی به بورس گندم شیکاگو احتیاج داشتم. فکر کردم بوسیله برخی سئوالات از متخصصین و واردین در امر خیلی زود میتوانم معرفت لازم را بدست آورم. اما قضیه برعکس بود. هیچکس، نه برخی نویسندگان اقتصادی آشنا و نه کسانی که در کار وارد بودند (برای ملاقات يك دلالی که تمام زندگیش را در بورس شیکاگو گذرانده بود از برلین به وین رفتم) هیچکس نتوانست حوادثی را که در بورس گندم میگذرد، آنطور که لازم است توضیح دهد. چنین بنظر رسید که این حوادث بسادگی قابل توضیح نیست، باین معنی که عقل نمیتواند درک کند، باز باین معنی که خیلی این امر بطور ساده غیر معقول هستند. طریزی که غلغله جهان تقسیم میشد بسادگی غیر قابل فهم بود. از هر نقطه نظری غیر از نظر يك مشت نفع جوین، این بازار غله، يك لجن زار بود. درامی که در نظر گرفته شده بود، نوشته نشد. بجای آن من شروع کردم مارکس را بخوانم. و در آنوقت برای اولین بار مارکس را خواندم. و در دست در همین وقت تجربیات مشوش شخص من فرم گرفت و تا عمرات من واقعاً زندگانه شد. (از نوشته های برشت راجع به سیاست و اجتماع، جلد اول، Aufbau-Verlag، ۱۹۶۸)

بعلاوه برهنه‌شد در کتاب خود بنام "راه برشت به تأثر حماسی" در صفحه ۸۱ از قول برشت نقل میکند :

"وقتیکه من "کاپیتال" مارکس را خواندم، آنوقت نمایشنامه های خودم را فرامیدم . این مارکس تنها تماشاگر نمایشنامه های من بود، که من ارا قیلا دیدم بودم ، زیرا این نمایشنامه ها بساید درست مورد علاقه چنین مردی با چنین علائقی باشد ."
تمام کار برشت اعم از نمایشنامه و اشعارش از نظریات سیاسی واجتماعی او حکایت میکند . در ثنای انقلاب ، " در ثنای حزب " ، در ثنای کمونیسم " ، " اکتبر بزرگ " و بسیاری اشعار دیگر نمونه برجسته افکار اجتماعی و انقلابی او هستند .

خصوصیت دیگر برشت مبارزه جانانه او علیه فاشیسم و سرمایه داری است . نگاهی به نمایشنامه ها او این حقیقت را مسلم میدارد . وقتیکه شب سیاه فاشیسم بر همین اوستولی شد ، او تمام نیروی خود را صرف مبارزه با فاشیسم کرد . در سال ۱۹۳۳ ، در او ان یقدرت رسیدن هیتلر ، زمانی که فاشیسمت ها Hans Otto یکی از بازیگران مترقی را بطرز فجیعی بقتل رساندند ، برشت در نامه سرگشاده ای بسه هلنریش گفوک بازیگری که در ان زمان نامی داشت ، نوشت :

" ما باید بشما مراجعه و سؤال کنیم : آیا میتوانید بمان بگوئید که همکار شما هانس اوتو بازیگر تأثر دولتی کجاست ؟

آنطور که شایع است باید SA او را برود . باشد ، مدت زمانی او را محظی نگاه داشته و بعد با زخمهای وحشتناک به یک بیمارستانی تحویل داد . باشند . بعضی ها میخواهند بگویند که در آنجا فوت کرده است . نمیتوانید با نجا بر روید و از حال او جویا بشوید ؟

م امید انیم که شما مرد هیچگونه سوء ظن نیستید که نظریاتی علیه رژیم فعلی داشته باشید . شما باید خیلی زود با شبتاه خود پی برد . باشد ، از اینکه مدتی با ما کمونیست ها کار کرده اید . باید بشما یاد آور شویم آنقدر مود با نه از دست زد نهائی که بوسیله دستهای خونین بشما ارزانی میشود ، قدر دانی نکنید . ما بشما اخطار میکنیم ، به شما و امثال شما که آنقدر زود حاضرند همکاری نکنند ، و چنین اعتقادی دارند که در د مشی با برجامیاند و سلاخان مغلوب شدن نیستند ، اخطار میکنیم (۱)

از ۹ تا ۱۶ فوریه سال جاری در تأثر " برلینر آنسامیل " یا " تأثر برشت " در برلین پایتخت جمهوری دموکراتیک آلمان با حضور ۲۰۰ نفر از نویسندگان ، کارگردانان ، دانشمندان ، بازیگران و نقادان تأثر از ۲۸ کشور " دیا لوگ برشت " تشکیل شد . پروفیسور هالنه وایگل همسر هنرمند برشت جلسه دیا لوگ را با این جمله برشت که در زمان مهاجرت نوشته است و مانیز آنرا بعنوان ختامین مقال برگزیده ایم ، خاتمه داد :

دوامکان برای هنر وجود دارد .
" هنرنیز باید در این دوران اتخاذ تصمیم ، تصمیم خود را بگیرد . هنر هم میتواند خود را دست افزار عده معدودی کند که نقش خدایان سرنوشت گروه بشمار میآید و از همه اطاعت کور کرانه تقاضا میکنند وهم میتواند بسود گروه بشمار میآورد و زمام سرنوشت آنها را در دست خود آنها قرار دهد . هنر هم میتواند به انسانها رخوت مستی ، موهومات و اعجاز دهد و کند و هم میتواند جهان را بسه انسانها هدیه سازد . هنر هم میتواند نادانی را بیشتر کند وهم میتواند نادانی را لای برد . هنر هم میتواند به قدرتهائی که نیروی ویرانگر خود را اثبات کرده اند مدد رساند وهم میتواند به قدرتهائی که نیروی خود را در ریاری کردن اثبات کرده اند ، مدد رساند "

Offener Brief an den Schauspieler Heinrich George, Brecht: (۱)

طلسم یاس فرو میشکند *

در باره برخی مسائل مبرم در زندگی هنری کشور ما

بازگشت به امید

طلسم یاس در ادبیات معاصر منثور و منظوم مابعد ریج فرومی کند و بازگشت به امید، به آرمان و به مبارزه در کار آغاز شدن است. شاعر و نویسنده از درونکای ژرف رنج و هراس و دلهره و عشق سرخوردۀ خویش اکنون بتر ریج سر بر میدارد. بجای سفر دور و دراز درد الانهای تاریک درون، به جهان آفتاب زده تاریخ نظر می افکند. کمین اندک اندک این لاله های شاداب ارغوانی، در میان بنفشه های کبود ماتم و ملال، امریست خجسته و نمیتوان بدان تهنیت نگفت.

این امر نتیجه وضع زمان و چرخشهای زمانه است. شاعر و نویسنده بتر ریج پی میرد که تاریخ سیوی پرفراز نشیب و بغرنج دارد. شکست و فتح، خطا و صواب، پیشرفت و پس رفت با هم است. نسه هنر نسلی که با توشه ای از آرمان بیدان آمد حتما و تا آخر پیروز است. باید گاه به نقشهای محدود تر و محقرانه تری تن درد دهد یعنی بدان دلخوش باشد که طلایه دار، تدارک بین و زمینه گستر کاری بزرگ است. تاریخ با ما آغاز نشده و با ما نیز پایان نخواهد یافت. گنج آن بی پایان است. همه مسئله در آنست که محتوی آن سالهای معدود که در اختیار ماست چگونه پر شود که وزری بروجدان و باری بسر جامعه نباشد. اگر آرمانیستی پا واقع بینی همراه نشود از آن یاس و انحطاط میزاید.

شاعر و نویسنده ایرانی که سنتی عظیم و جلیل و دیرینه از ادب مثبت، انسانی، پیکار جو دارد، شاعر و نویسنده ایرانی که خود عرصه های آغشته به اشک و خون را در نوشته، عجیب نیست اگر بتر ریج با شگرد تاریخ آشنا شود، اعتماد بنفس را باز یابد و به رسالت خویش باز گردد.

در آن وقته هیجانات مثبت که پس از ۲۸ مرداد آغاز شد چه نموداد؟ در بهترین حالات مشتکی اشعار و داستانهای غم آلود و آیدخته به تفری و انکار همه چیز یا نیهیلیسم. آری نیهیلیسم که به نفس احساساتی و درست همه چیزهای اصیل دلخوش میکند، تصور میکند بدین ترتیب از زشتیها انتقام گرفته است ولی تهاجمه نیهیلیسم تقویت غیر مستقیم نیروهای ارتجاعی و محافظه کار جامعه است. هنری راکه باید شیوه بیدار باش باشد نباید به درمان خواب آور بدل کرد.

در تاریخ و در جامعه بیشک نیروهای مترقی و انقلابی، ایدالهای مترقی و انقلابی وجود دارند و سلی سطحی و گمراه است آنکسی که تصور میکند این نیروها و ایدالها بگرد و غبار زمانه دشوار ما آلوده نمیشوند.

(*) این مقاله بصورت چند گفتار در رادیو پیک ایران پخش شده است.

همیشه و در همه حال بلور آشفاف میماند. کسی که از ترس نقص و عیب و گمراهی و ناروایی و از درد و وقوع خطاها و خیانتهای تلاش برای جهان نیکوتر را رها کند خود پستی مغرط یا پرتوقعی کودکانه خود را نشان داده است.

باید همین تاریخ مشخص، همین مردم مشخص، همین جریانات اجتماعی و فکری مشخص را بحر در آورد و به پیش راند. اندرز گوئیهای مجرد، لعن ها و ستب های احساساتی، توجیه و تمسکین غرور خود یا تحقیق و تلیل دیگران کاریست آسان ولی یک گام کار مثبت و سازنده کار نیست د شواره. ما امید انستیم و آشکارا امید یدیم که هنر و ادب فارسی با انهمه دستاورد های والای خویش به عرصه تلاش پر زحمت و عرق ریز، به عرصه پیکار مشکل و روانسوز باز میگردد و کاری را که آغاز کرده است ناستمام نمی گذارد. در اینجاست که هنری عمیقتر، متکرانه تر، سازنده تر، مشخص تر پدید میشود یعنی حریمهای کارا تر و پراتر میگردد.

آنهایکه پیشاهنگ این بازگشت فرخنده اند با تکیه روان نیرومند و وجدان هنری خود ای چیه بسا در راه خار آگین صلیب پای گذاشته اند. این راهی است صعب ولی بی نهایت شریف که ثمره آن برای جامعه نجات و برای رزنده افتخار است.

در باره مسئولیت و رسالت اجتماعی هنر

امروز در محافل جدی هنری ایران، بین شاعران، نویسندگان، درام نویسان، نقادان هنری، نقاشان و پیکرنگاران و آهنگسازان و معماران دیگر صفوف هنریک مسئله بنظر میرسد که بتدریج د ارد حل میشود و آن اینکه هنر غیر مسئول وجود ندارد. هنر در مقابل اجتماع مسئول است. منطبق این مطلب روشن است. هنر از مسائل نیرومند تا شیوا اجتماعی است و گناه بزرگی است که این وسیله نیرومند تا شیوا اجتماعی بزبان اجتماع مورد استفاده قرار گیرد. هنر بد بین، هنر خرافت، هنر ترسو، هنر پبی دورنما، هنر بوچ، هنر واپس نگر و ارتجاعی بدرند نمیخورد. هنر باید مری، رهنما، رهگشا، فرهنگ آفرین، چاره ساز، بسپیچنده باشد. بجلوبنگرد، میدا، رستاخیز افکار و اعمال انسانی قرار گیرد.

آنهایکه مسئولیت هنر را در مقابل اجتماع انکار میکنند و یا عملاً آنرا نادیده میگیرند بر آنند که هنر مقدم بر هر چیزی وسیله جبران رنجها و ناراحتیهای روح هنرمند است. هنر گوید و اینجاست نهاد درمان مخدر یا آکسیژن شفا بخش برای خود هنرمند است. آنها میگویند: هنر بد نبال زیبایی میبرد و زیبایی مجبور نیست تابع موازین اخلاقی و اجتماعی باشد. میگویند: هنر پیام ویژه ایست از انسانی حساس و درد کش که هنرمند نام دارد و از متن روح او برخاسته، و اما اینکه این پیام برای دیگران حکمتی و تجربه ای را در بردارد یا ندارد، آن دیکر هطلی نیست که هنرمند باید بد آن توجه کند. ای چه بسا پیام او ویژه جانتهائی است مانند خود او و عاقبت و کلیت ندارد. و نیز میگویند: اگر هنر بخواهد در سنامه باشد و داد نامه صادر کند و بر منبر موعظه بنشیند و دعوی رهنمائی کند، دیکر طرح واقعی زندگی و بیان صاد قانه هنرمند نیست، ساق و فریب است.

این افکار که همه شجره به انکار مسئولیت و رسالت اجتماعی هنر میشود از د پریاز در میان انواع صفوف هنری متد اول بوده و امروز نیز متد اول است. در این سخنان مسغطه و پیچیدگیهای دشوار و ظریف کم نیست. مقابله دادن "مسئولیت و رسالت اجتماعی" از سوئی با "حقیقت گوئی و صداقت هنری" از سوی دیگر خود از آن مسغطه هاست. سخن بر سر آن نیست که هنرمند و واعظ سالوس باشد، سخن بر سر آنست که هنرمند واقعا درد اجتماعی داشته باشد و در حقیقت بخواهد به تلاطم در آن نبرد اجتماعسی بپیوندد و یابد آنها یاری رسانند. هنرمند واقعی هرگز در حسیض احساسات و تمایلات کوچک و پیش پا افتاده نمی خزد بلکه بسوی آرمانهای بزرگ، اندیشه های تابناک، هد قهای مسپیچنده اوج میگردد. چنین روحی

میتواند بدون آنکه واقعیت رامسوخ کند، بدون آنکه علی‌رغم وجدان هنری خود عمل کند، مهندسان جنبانهای نجیب شود. حقیقت گوئی و صداقت هنری ضرور و از ضرور هم ضرورت است ولی مسئولیت و رسالت اجتماعی نیز لحظه ای نباید فراموش شود.

مادر این باره بیش از این سخن نمیگوئیم زیرا حتی برخی از نقادان هنری معاصر ایرانی که بنظر می‌رسد با عنوان کردن "شعر شعاری نیست" میخواستند مسئله مسئولیت و رسالت اجتماعی هنر را در گذارند، با بلاغت و فصاحت تمام بدفاع از مسئولیت هنر "در باغ قین تاریخ" دست زدند و سنت ناصر خسروها را گرامی شمردند. این موجب نهایت خوشبختی است.

در باره بلاغت و رسائی بیان هنری

اگر در مسئله مسئولیت و رسالت اجتماعی هنر بنظر می‌رسد مسائل گمراهی در جاده درست خود میسر میکنند، در مسئله بلاغت و رسائی بیان هنری مطلب بنحو دیگری است. منظور ما از بلاغت و رسائی هنری یعنی آنکه منطق هنری قابل فهم، بیان هنری قابل درک باشد. ما بلاغت هنری را در مقابل مبهم گوئی و پیچیده باقی و تصویرسازی و شکل‌گرائی بی‌مضمون میگذاریم. متأسفانه در شعر برخی از شاعران نوپدید از، در نقاشی و مجسمه‌سازی برخی از پیکرنگاران، در آثار هواداران تأثیر بی‌چشمه به ضرورت بلاغت منطق هنری توجهی نیست. معلوم نیست این آثار با خود چه پیامی دارند و یا آن پیام برای خویش چه نقشی می‌شناسند. جریانات سوررئالیستی در ادبیات و کویستی در نقاشی و آونوال در موسیقی غرب که منبع الهام این هنرمندان است خود در قسمت عددها بیراهه است. تازه آن بیراهه در تکامل تاریخی هنر غرب قابل فهم است ولی در ایران که می‌خواهد از عرصه قرون وسطائی به عرصه تمدن جدید پای گذارد راه دیگری لازمست ما باید شاهراههای تکامل هنری در غرب را مورد توجه قرار دهیم نه آنکه بیراهه را تقلید کنیم و آنهم تقلیدی سطحی و مبتذل.

بعنوان نمونه به عرصه شعر نو بپردازیم. ما از هواداران معتقد نوآوری و نوپدیدازی در عرصه هنر و از انجمله در عرصه شعر هستیم ولی آن نوآوری که نمود ارتکامل واقعی باشد نه ناشی از ناشیگری و دیوانه‌سری. هر منصفی تصدیق دارد که در شعر نو فارسی نمونه‌های هنر اصیل که مسئولیت و رسالت هنر را درک میکند، بلیغ، شیوا، رسا، صاحب منطقی قابل درک و قابل سرایت است کم نیست. ولی عکس آنهم کسب نیست: مشتکی‌تصاویر و تخیلات گاه زیبا ولی سخت گسسته، نامفهوم، غیر بلیغ، فاقد مسئولیت، فاقد رسالت، فاقد مضمون و تفکر قابل درک. شادروان نیما یوشیج طلائی در شعر نو در فارسی بدین راه نمرقت. وی مسئولیت عمیق هنر را درک میکرد و در بسیاری از اشعارش منطق روشن در دفاع از آیدالهای بشری و ایرانی عرضه شده است. ما باید اقصا در این باب کسی اندر زری به هم و هنرمندان واقعی کشور را که صاحب قریحه اند عزیز و محترم می‌شماریم و به کیفیت فعالیت هنری آنها ذی‌ملاحظه ایم و درست بهمین جهت وظیفه وطنی و انسانی خویش می‌شمریم که در خطاب بانها بگوئیم:

دوستان! طبیعت در شما قریحه ای نهاده، اگر این قریحه با کار خستگی ناپذیر آموزشی و تفریحی، با احساس عمیق مسئولیت در مقابل سرنوشت اکثریت جامعه‌ما، با تفری سنجیده و بکر، بیانی رسا و گیرا و دلنشین و بسیجند همراه شود، شما میتواند در اعماق روح مردم غوغائی برپا کنید و آنها را در پیکار تاریخ بجلو برانید. پس چه نشسته اید، برای چه به بیراهه می‌روید؟ چرا نقشه‌های ناساز بر طنز شعری می‌توانید؟ چرا هنری مسؤل، دارای رسالت، بلیغ، واجد منطقی انسانی و روشن و مردم فهم نمی‌آفرینید؟

یک گردش قلم شاعر گاه کار هزار سرنیزه را انجام میدهد. پس ای پهلوانان خیالهای

روشن و دل انگیز، غفلت نکند!

در باره نقد و نقادان هنری

طی سالهای اخیر در ایران نقد و نقادان هنری پدید شده و در کار خود شکل گرفته اند. نقد ادبی، نقد نمایش، نقد نقاشی، عجلتاً سخنگویان و نمایندگان شناخته شده و نسبتاً وزینده ای دارد. مقالات انتقادی این سخنگویان که در مطبوعات ایران نشر می یابند نشان میدهند که آنها بکار خود واردند و مسائل را در سطح امروزی آن دنبال میکنند.

ولی در مورد نقد و نقادان هنری بنظر ما تذکار و نکته دستاورد و حتی ضرور است.

نکته اول آنکه برخی از نقادان مانند هنری راباحمله کهند شخصیتی بطرف مردم انتقاد، توهین و تحقیر بوی، بکار بردن گاه الفاظ زننده و ناروادرمورد اموخلوط میکنند. شایان تصریح است که اکثریت نقادان ما تابع چنین شیوه نادرستی نیستند ولی در میان نقادان هنری متأسفانه چنین کسانی نیز یافت میشوند و طرف خطاب ما آنها هستند. این نقادان در واقع به احساس کین و رشک و غضب و طغیان درونی خود عنان نمیزنند (کاری که وظیفه آنها بمشابه منتقد، راهنما و انسان متدین است)، بلکه تمام آن هیجانات را بصورت مشتاقانه و جملات خوارکننده و رسواگر بر صفحه کاغذ می آورند. شرط نقد آنست که سازنده، آموزنده و موثر باشد. روشن است که آنچنان نقادی سازنده، آموزنده و موثر نیست، صرفاً چیزی است و گستاخی چیز دیگر، انتقاد قبیحی چیزی است و حمله کهنده چیز دیگر، طنز ادبی چیزی است و دشنام بی ادبانه چیز دیگر. باید از همان آغاز پیدایش نقد هنری کوشید تا روشهای تند و تیز و کهنده و خوردکننده در آن سنت نشود. کاملاً میتوان ادب و نزاکت و لحن خونسرد و مضبوط را از سوئی با بیان قوی، محکم، صریح و مشخص و جانبدار از سوی دیگر همراه ساخت. میتوان و باید اشیاء و پدیده ها را با بانامهای واقعی خود نامید ولی میتوان و باید اینکار را در چارچوب روش استدلالی و منطقی، روش انسانی و متین، روش سازنده و آموزنده انجام داد. هیچ اسلوب دیگری در هیچ مورد دیگری روانیست.

تجربه خلق ما و خالقهای دیگر نشان داده است که آنچه که گاه بحضا و مناظرات را در میان نیروها که دارای تناقض اجتماعی و طبقاتی نیستند بسر انجام درست و سرنزول مقصود نمیرساند، خود محتسوی منطقی بحث نیست بلکه اسلوب نامسلم و اغراض ذهنی یکطرف یا طرفین بحث است. اگر روش پیکار جویانه بحث صرفاً علمی و منطقی، اسلوب آن سازنده و مثبت باشد، غالب اوقات در میان نیروهایی که از جهت اجتماعی نافع مشترک یا همانند دارند، از آن نتیجه درست حاصل می آید. تهازشت نهادن مغرض یا خودخواهان جاهل و یادشمنان اجتماعی حقیقت در مقابل سخنی که هم منطقی و هم انسانی است سر فرود نمی آورند و تعداد آنها نیز در عرصه هنر و علم معدود است. تحقیر و اهانت هرگز و هرگز حربه علم و هنر مترقی نیست و اهل علم و هنر مترقی هرگز و هرگز نباید در بحث علمی و هنری بچینی حربه های مشکوک دست یازند.

متأسفانه باید قبول کرد که هنوز در محیط ما روش ستایشهای نابجا و نکوهش های ناروا که گناه بسرعت بیکدیگر تبدیل میشوند فراوانست. لذا باید شخص بیاموزد که نه به آفرین بیاد و نه از تفریق بنالد و در مدار خرد و وجدان خود بی نوسان پیش برود.

وامانکه دیگری که میخواستیم بانقادان هنری در میان گذاریم در باره رسالت خطیر آنها را ایسن شرایط تاریخی است. ما از مسئولیت هنر در مقابل اکثریت مطلق جامعه، در انگیزش جامعه برای حرکت بجلو، درد قاع از حقوق بشری مردم ایران سخن گفتیم. این نقادانند که ما مومرین وجدانی جامعه برای اجرای این حکم بر همه مسلم هستند. نقادان بزرگ در تاریخ همیشه تا شیر عمیق در شعر، ادب، تا تو سینما، نقاشی، پیکرتراشی، معماری، موسیقی و ورشته های دیگر هنری باقی گذاردند. آنها با قسدرت

منطق و شور عظیم بشری خود هنرمند ل و ضد اجتماعی را به شکست محکوم کردند ، هنر اصیل و اجتماعی را اوج دادند ، هنرمند واقعی را شناساندند ، هنرمند قلبی را راندند ، صدق و خذف ، لولو و خرمهره را از هم جد کردند و بدینسان به ناظم و رهنمون جهان هنری مهمل گشتند .
اگر نقادان کشور ما معصای رهبری هنری را با اطمینان بدست گیرند و آنرا با ادانائی بحرکت در آورند و یاد آمیختن استحکام روش با فروتنی و نرمش بکوشند در عرصه ویژه خود هنرا از بازاری بودن ، مهتل بودن ، فاسد بودن ، گمراه بودن برهانند ، آنگاه خدمت کلان به تاریخ کشور خود کرده اند .
بگذار نقد هنری ما است لالی ، متین ، انسانی ، محکم ، مترقی و پیشرو باشد و درها و دروازه های تکامل را بروی هنر نوخیز کشور ما بگشاید و آنرا بخیر اکثریت زحمتکش جامعه ، بخیر حقیقت مشخص تاریخی بجلو براند !
بگذار بهر ژوازی کشور ما که در رهتو حمایت رژیم روز بروز نیرو میگیرد ، موفق نشود هنرا را به پیروی از کشورهای غرب به کالای مهتل تنغن و سود آگری بدل سازد !

۰ ط ۰ ۱

انقلاب اکتبر و ایران

جبهه سخنرانیهای سه سمینار علمی حزب
توده ایران بمناسبت پنجاهمین سالگرد
انقلاب کبیر سو سیالیستسی اکتبر

منتشر شد

بها ۰ غریال

بهدارایران ۴۰ ریال
بهدارخارج معادلارزی همین مبلغ



شماره ۱۲۱۱

بهدارایران
بهدارخارج معادلارزی همین مبلغ

